

# چراغ

C H E R A G H

دو جنسگرایان،  
دل‌تقسیم شده  
به دوسو...

دوازدهمین  
پیش شماره ماهانه  
بهمن ماه ۱۳۸۴

WWW.CHERAGH.PGLO.ORG



## تقدیم به شما

دست در حلقه آن زلف دوتا نتوان کرد  
 تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد  
 دامن دوست بصد خون دل افتاد به دست  
 به فسوسوی که کند خصم رها نتوان کرد  
 عارضش را به مثل ماه فلک نتوان گفت  
 نسبت دوست به هر بی سر و پا نتوان کرد  
 سرو بالای من آنکه که درآید به سماع  
 چه محل جامه ی جان را که قبا نتوان کرد  
 نظر پاک تو اندر رخ جانان دیدن  
 که در آینه نظر جز به صفا نتوان کرد  
 مشکل عشق نه در حوصله ی دانش ماست  
 حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد  
 غیرتم کشت که محبوب جهانی لیکن  
 روز و شب عریده با خلق خدا نتوان کرد  
 من چه گویم که ترا نازکی طبع لطیف  
 تا بحدی است که آهسته دعا نتوان کرد  
 بجز آبروی تو محراب دل نیست حافظ  
 طاعت غیر تو در مذهب ما نتوان کرد  
 لسان الغیب حافظ شیرازی

CHERAGH MAGAZINE  
 Cultural – Social

نشریه ی فرهنگی اجتماعی چراغ  
 صاحب امتیاز: سازمان PGLO

Sponsor: PGLO

سرمدبیر: پیام شیرازی

Editor: Payam SHIRAZI

ویراستار: نیما

Editor: Nima

طراح روی جلد: امیر حسین

Cover Designer: Amir Hosein

دوازدهمین پیش شماره: بهمن ماه ۸۴

12th Pre-Issue: February 2006

Web Site:

[www.cheragh.pglo.org](http://www.cheragh.pglo.org)

آدرس وب سایت:

E-mail:

[editor@pglo.org](mailto:editor@pglo.org)

پست الکترونیکی:

استفاده از مطالب این نشریه با ذکر منبع آزاد است

|    |                                       |
|----|---------------------------------------|
| ۲  | پیام سردبیر                           |
| ۳  | همجنس گرایی در دیگر کشورها            |
| ۴  | همجنس گرایی در گذر ادبیات فارسی       |
| ۶  | دوجنسگرایان که هستند                  |
| ۷  | نقدی بر سایت سکاف                     |
| ۸  | تفکری قبل از عمل                      |
| ۱۱ | دو کلمه حرف حساب                      |
| ۱۲ | نمی گذاریم فاجعه مشهد تکرار شود       |
| ۱۷ | دوجنسگرایان هوسباز نیستند             |
| ۱۹ | دریچه                                 |
| ۲۰ | پناهندگی دوجنسگرایان                  |
| ۲۱ | حقوق جنسی                             |
| ۲۶ | همجنسگرایی یعنی چه؟                   |
| ۲۸ | سخنان کوتاه                           |
| ۲۹ | ازدواج در بریتانیا و از خود راضی ها   |
| ۳۰ | مناسک حج یا تربیون مخالفت             |
| ۳۱ | از رنجی که می بریم: چت روم ها (۱)     |
| ۳۶ | پیامبر آزادی گی ها (۲)                |
| ۴۲ | ازدواج همجنسگرایان، مخالفان و موافقان |
| ۴۳ | داستان زندگی من                       |
| ۴۷ | همجنسگرایی جبر طبیعت است              |
| ۴۹ | نگاه سارترز به عشق                    |
| ۵۳ | من هم یک انسانم                       |
| ۵۵ | مصاحبه ای با اولین ها                 |
| ۵۸ | روز خانواده                           |
| ۶۱ | همکاری و مشارکت همگانی                |
| ۶۲ | تازه های خواندنی                      |
| ۶۵ | پیام با شما                           |



شصت و شش صفحه

## پیام سردبیر

### پیام شیرازی

حقوق بشر دولت ایران پس از تصویب در کمیسیون های مختلف به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسید.

این راهی است که متأسفانه مسولین جمهوری اسلامی ایران با سرسختی خود مواضع منتقدین حقوق بشر در کشورمان را صریح تر و ادامه راه خود را تنگ تر می کنند. اما این بار اتحادیه اروپا به سرپرستی هیات دولت هلند قدمی محکم و بلند برداشته است. شبیه سرسختی که در مورد روابط ترکیه و اتحادیه اروپا از سال ها پیش نشان داده شده بود.

پیگیر و خواستار تصویب این قطع نامه و لغو معاهدات اقتصادی اتحادیه اروپا علیه ایران به جهت تحت فشار قرار دادن ایران تا زمان لغو تبعیض های جنسیتی و نقض حقوق بشر شده اند.

با تصویب قطع نامه پیشنهادی هلند در اتحادیه اروپا دولت جمهوری اسلامی ایران دومین قطع نامه سنگین علیه فعالیت های مغایر حقوق بشرش را در کارنامه امسال خواهد داشت. قبل از این در آخرین نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد قطع نامه پیشنهادی دولت کانادا در زمینه موارد نقض

مدتی پیش نماینده دولت هلند در پارلمان اروپا پیش نویس قطع نامه ای را تهیه کرد مبنی بر اینکه دولت ایران حقوق بشر را نقض می کند و آن را از طرف خانم امینه بوزکورد تقدیم پارلمان اروپا کرد. آنچه که جالب توجه است موارد تشکیل دهنده این قطع نامه به نقض حقوق بشر همجنسگرایان ایرانی مربوط می باشد که از نظر قانون مجازات اسلامی محکوم به مرگ و شلاق هستند و آشکارا در میدان شهر اعدام و سنگسار می شوند. دولت هلند و سازمان های غیردولتی حقوق همجنسگرایان

این روزها دولت ترکیه در بوته آزمایش پابندی خود به منشور حقوق بشر و از جمله آن آزادی حقوق همجنسگرایان قرار دارد. ترکیه شاید سرمشق مناسبی برای دولت جمهوری اسلامی ایران نباشد چرا که همجنسگرایی را محکوم نمی کند و دست کم سه موسسه غیردولتی در امور اقلیت های جنسیتی دارد. اگر چه ایران متقاضی عضویت در اتحادیه اروپا نیست اما روابط اقتصادی دولت ایران و اتحادیه اروپا کم تاثیر در قطعنامه پیشنهادی هلند در حمایت از حقوق جنسیتی (همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دوجنسگونگان) ایران نمی باشد.

و در پایان شاید شنیدن این خبر از جهاتی خشنود کننده باشد اما از این رو تأسف آور است که فعالین حقوق بشر غیر ایرانی نگرانی بیشتری در قبال حقوق پایمال شده اقلیت های جنسیتی در ایران نشان می دهند. در مقابل آن صدایی از هم میهنان روشنفکر، جمهوری خواه و مدعیان آزادی و حقوق بشرمان برنمی خیزد و هنوز با موضوع جنس و جنسیت به دید تابو و اکراه نگاه می کنند و معتقد به سهم بندی آزادی بین طبقه های مختلف اجتماع هستند.

**فرا رسیدن ماه محرم و شهادت امام سوم حسین ابن علی را به تمام دوستان، همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دوجنسگونه های شیعه تسلیت عرض می کنیم.**  
سازمان همجنسگرایان ایرانی

## همجنس گرایی در دیگر کشورها

### امین - کانادا

مطابق قانون مجازات سال ۱۹۴۳ ماده ۵۳۴ همجنسگرایان محکوم به حداقل یک سال زندان می باشند اما آن چه جالب توجه می باشد این است که در این قانون اسمی از همجنسگرایی آورده نشده و تنها گفته شده است تمام روابط فیزیکی که مخالف طبیعت باشد ممنوع است و دولت از تعبیر "مخالف طبیعت" به همجنسگرایی تفسیر می کند و مدعی است که در جامعه لبنان اتحاد و روابط دو همجنس یک اتحاد خلاف طبیعت است. از سال ۲۰۰۲ تا کنون اغلب در روزنامه های لبنانی مقالات متفاوتی در مورد همجنسگرایی (بیشتر مردان) که اعلام به همجنسگرایی خود نموده اند و در دادگاه جزایی محاکمه شده اند منتشر شده است. اگرچه هیچ تفاوتی از نظر جزایی و حقوقی برای مردان یا زنان همجنسگرا در لبنان وجود ندارد اما زنان همجنسگرا در خفا بیشتری از اجتماع زندگی می کنند و کمتر به دادگاه کشیده می شوند. تا سال ۲۰۰۲ بیش از ۱۵ نفر از فعالین همجنسگرای لبنانی در استرالیا، کانادا، امریکا و اروپا فعالیت داشته اند و از حق پناهندگی استفاده کرده اند.

### لبنان

وضعیت در لبنان آن چنان مناسب به نظر نمی رسد. همجنسگرایی از نظر دولت که فعالیت های حقوقی همجنسگرایان را مختل می کند و یا جامعه ای که تحت تاثیر مذهب است قابل پذیرش نیست یا بهتر بگوییم همجنسگرایی در لبنان قانونی نیست؛ ضابطین اخلاقی هم چون ایران با همجنسگرایان یا افراد مظنون به همجنسگرایی برخورد شدید می کنند. سازمان لگال (Legal) در تاریخ جون ۲۰۰۲ نامه ای نوشت برای جهانگردانی که مایل به گردش در لبنان هستند و به آن ها توصیه هایی در مورد وضعیت نگران کننده لبنان ارائه نمود و ترسی را در دل همه انداخت. از طرف جامعه لبنانی همجنسگرایی چه برای مردان و چه برای زنان عجیب و باور نکردنی است. حتی جامعه و یا سازمانی نیست که به وضعیت همجنسگرایان در لبنان رسیدگی کند. -بگذریم از شایعاتی مبنی بر ایجاد سازمان مدافع همجنسگرایان در بیروت- در بیشتر اوقات این روابط بصورت پنهان و سری انجام می پذیرد. وقتی موضوع همجنسگرا بودن یک نفر بخصوص هنرمندان برای عموم برملا می شود ، موضوع تبدیل به تمسخر و جنجال رسانه ای می شود.

با تشکر از تمامی دوستانی که با ارسال نظرات خود ما را در هرچه بهتر شدن

نشریه یاری می رسانند.

با توجه به درخواست دوستان از این پیش شماره به بعد مطالب نشریه چراغ به صورت ستون های کوتاه یا تک ستونی خواهد بود تا مطالعه آن برای خوانندگان راحت تر باشد.

چراغ

## همجنس گرایی در گذر ادبیات فارسی

دکتر سیروس شمیسا

(مطالب منتشر شده در پیش شماره های قبل را مطالعه نمایید)

معروف ترین اثر سنایی حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه است که آن را اولین اثر مبسوط منظوم عرفانی می دانند. این کتاب که از لحاظ جامعه شناسی ارزش بسیار دارد و در آن از زندگی طبقات مختلف حکایتی آمده است از جمله در شاهدبازی صوفی و فقیه و زاهد هم مطالبی دارد که نمونه هایی نقل می شود.

شاهد پیچ پیچ را چه کنی

ای کم از هیچ، هیچ را چه کنی

ای دو بادام تو چو گوز گرو

مانده از دست کودکان در گو

شاهدان زمانه خرد و بزرگ

چشم را یوسفند و دل را گرگ

اندر صفت شهوات و در حق غلامباره گوید:

هر که شد ... پرست برخیزه

گوز یابد ثواب از انجیره

چه دهی از پی گذرگه ثفل

خرد پیر خود به کودک طفل

آن که او نام و ننگ خود بگذاشت

دل تو کی نگه تواند داشت

چون چراغند از آن وقت فدی

چون فتیله زین خورند غدی

و در معنی زناشویی گوید:

از غلام آن که زی عیال آمد

او ز دنبه به پوست کال آمد

### نزهه المجالس

نزهه المجالس در نیه اول قرن هفتم تالیف شده و مجموعه یی از رباعیات است که به مناسبت موضوع طبقه بندی شده اند. برخی از موضوعات آن کاملاً مربوط به معشوق مذکر است مثلاً نمط هفتم آن رباعی است که در باب خط (ریش و سیل نورسته) معشوق گفته اند:

یک خط خوش از زمانه بد آرزویم

آن آرزویم نیز برآمد ز لب

\*\*\*

بربرگ گلت، مورچه ره خواهد کرد

وزلاله بنفشه تکیه خواهد کرد

جانا ز سیه گری بدان جایی رسید

خط تو که ماه را سیه خواهد کرد

\*\*\*

مستش دیدم، گرفته راه خانه  
خلقی با او، ز خویش و ز بیگانه  
خود را به ستم بر او زدم مردانه  
زانگونه که با شمع کند پروانه

### شهر آشوب

به نوعی از شعر فارسی شهر آشوب می گویند که می توان آن را به دو قسم تقسیم کرد:  
الف: اشعاری که در هجو شهری گفته شده است. ب: اشعاری که در باب صاحبان حرف گفته شده است.  
در این قسمت دوم معمولاً صاحب حرفه (نجار، کشتی گیر، رنگرز، بنا، نجم و ...) معشوق شاعر است. قدیمی ترین  
شهر آشوب ها از آن مسعود سعد سلمان شاعر قرن ششم است که نمونه بی از آن ذکر می شود:  
(صفت دلبر کشتی گیر است)

ای دلارام یار کشتی گیر

سینه ی تو ز سنگ آکنده ست

که تواندت بر زمین افکند

ماه را بر زمین که افکنده ست

معاشیقی که مسعود سعد برای آنان شعر گفته است عبارتند از: عنبرفروش، ترسایچه، رنگریز، رقاص، میهمان، صوفی،  
فصاد، خباز، نابینا، کشتی گیر، چاهکن، نجوی، شاعر، ساقی، لشگری، برزگر، فیروزه فروش، زرگر، نیلگر، فقیه، صیاد،  
واعظ، حاکم، کبوتر باز، نابی، نقاش، باغبان، بازرگان، دیباف، سقا، چنگی، آهنگر، قاضی، قلندر، زاهد، قصاب، عطار،  
طیب، منجم، فا گیر، نراد و بدین ترتیب معلم می شود که عشق حد و مرزی ندارد و هر که می تواند معشوق باشد!  
شهر آشوب سرایی در دوره صفویان بسیار مرسوم شد. سیدای نسفی شاعر تاجیک معاصر با دوره صفوی (قرن ۱۱)  
است که در مورد زرگر، حلوا فروش، سرتراش،  
قناد، پوستین دوز، قصاب، مسگر، و ... شر  
گفته است.

تیغ برکف سر تراشم قصد کشتن کرده است  
عاشقان را فوطه ی زاری به گردن کرده است  
\*\*\*

با کیوتر باز شوخی صرف کردم دانه را  
بردم او را ساختم خالی کیوتر خانه را  
\*\*\*

دوش در صحرا به چوپان امردی آویختم  
خون خود چون شیر در اشکنه ی او ریختم  
(ادامه این مطالب را در پیش شماره آینده  
مطالعه نمایید)

این طومار تا تاریخ اول

بهمن ماه توسط ۱۴۶۲

نفر امضا شده است.

**IRAN STOP KILLING QUEERS!  
STOP KILLING CHILDREN!**

لطفا این طومار را امضا کنید و به این ظلم و ستم ها اعتراض نمایید.

**به کمپین بزرگ دفاع از حقوق  
همجنسگرایان ایرانی بپیوندید.**

<http://new.PetitionOnline.com/IRGLO/petition.html>

**STOP KILLING QUEERS!  
IRAN  
STOP KILLING CHILDREN!**

## دوجنسگرایان که هستند؟

کامران - تهران



دوجنسگرایی یعنی چه؟ به چه کسانی نسبت داده می شود؟ چه تمایلاتی دارند؟ کدام طرفی هستند؟ چه می خواهند؟ چه می کنند و سوالات زیادی از این قبیل که در ذهن مردم وجود دارد.

اول از همه از چراغ و یارانش تشکر می کنم که در این پیش شماره سعی کردند مسایل ما را مطرح کنند. پیام به من اطلاع داد که برای چراغ در این مورد مطلب بفرستم و من با دیده منت این کار را پذیرفتم و امیدوارم که توانسته باشم به سهم خودم کمک کنم. ترجیح دادم قبل از هر موردی این سوالات را جواب بدهم. اگر این سوالات پاسخ داده شود به خودی خود خیلی از مسایل برطرف خواهد شد.

دوجنسگرا معادل واژه بایسکشوال می باشد یعنی کسانی که شادی، آرامش و ارضای روحی و جسمی خود را هم در کنار جنس مخالف و هم در کنار جنس موافق به دست می آورند. به زبان ساده تر هم با دخترها و هم با پسرها ارتباط عاطفی و جنسی دارند و از این نوع رابطه در تمامی مراحل زندگی شادکام هستند. شاید با این تعریف در ذهن تداعی شود که دوجنسگرایان انسان هایی هوس ران هستند که جنسیت فرد مقابل برای آنها مهم نیست و تنها به دنبال ارضای جنسی هستند و برای برطرف سازی این میل افسار گسیخته به هر دری می زنند. اما این افراد با این طرز فکر کاملا در اشتباه هستند. البته کمی هم باید به آن ها حق داد زیرا که به دلیل مسایل مختلف فرهنگی اجتماعی کشور ما اکثر انسان ها شبیه دوجنسگرایان هستند. اکثر مردان به دلیل این که زنی برای دفع شهوت خود نمی یابند به پسرها روی می آورند و معتقدند که لنگه کفش در بیابان نعمتی است. اگر سری به چت روم ها بزنید با این افراد حتما برخورد خواهید کرد. شاید بتوان این افراد را مصداق آن افسار گسیختگان جنسی نامید اما دوجنسگرایان از این وادی فرسنگ ها فاصله دارند. ما دوجنسگرایان در کنار شرکای خود کمال آرامش را دارا هستیم. این بدان معنا نیست که حتما ارتباط با دو جنس موافق و مخالف را به صورت همزمان داریم. من یک پسر دوجنسگرا هستم و هم اکنون چند سالی است که با شریک جنسی همجنس زندگی می کنم و با هیچ دختری ارتباط جنسی نداشته ام. همچنین نشدم چون شدنی نیست. من هنوز هم به دختران میل جنسی دارم و از بودن با آن ها لذت می برم اما در حال حاضر به خاطر عشق و علاقه ای که به شریک جنسی ام دارم با دخترها سکس نمی کنم و فقط دوست هستیم. دوستان دختر من هم می دانند که من پارتنری پسر دارم و مخالف هم نیستند. اما اگر خدای ناکرده روزی از پارتنرم جدا شوم این احتمال وجود دارد که با دختری ارتباطم را شروع کنم. همچنینگرایان و دوجنسگرایان در اینجا از هم جدا می شوند که ما با جنس مخالف هم میل به ارتباط داریم اما همچنینگرایان صرفا با همجنسان خودشان احساس آرامش دارند و مایل به ایجاد ارتباط با جنس مخالف نیستند.

” اکثر مردان به دلیل این که زنی برای دفع شهوت خود نمی یابند به پسرها روی می آورند و معتقدند که لنگه کفش در بیابان نعمتی است.“

بر خلاف تصور خیلی از دوستان که معتقدند ما بسیار راحت و بی دردسر هستیم باید عرض کنم که اگر مشکلات ما از همچنینگرایان بیشتر نباشد کمتر هم نیست. زیرا که ما هم روابط و زندگی همچنینگرایی داریم و در ردیف آنها قرار می گیریم و ممکن است به دلیل ارتباط با جنس مخالف نیز بیشتر در معرض خطر قرار بگیریم. من همیشه به این موضوع فکر می کردم که انسان ها دوجنسگرا بوده اند و کم کم با گذشت زمان دوجنسگرا شدند و بعد همچنینگرا یعنی یک سیر تدریجی اما بعد از مطالعاتم فهمیدم که این ایده من بسیار خنده دار هست البته طرفدارانی هم در دنیا به دنبال خود دارد اما من دیگر این مورد را قبول ندارم چون معتقدم که این یک انتخاب نیست که باعث تغییر تدریجی شود و به دیگران انتقال داده شود بلکه یک حس عمیق درونی است. امیدوارم که توانسته باشم به اندازه بسیار کمی از مسایل دوجنسگرایان را بگویم و در آشنایی افکار عمومی قدمی بردارم. از همه شما خواهش می کنم که همراه ما باشید و اقلیت های جنسی را آن طور که هستند بپذیرید نه آن طور که مایل به آن هستید.

### کیان - تهران

نویسنده این مطلب یک همجنسگرای ایرانیست که در ایران به سر می برد، هیچ وابستگی به رژیم اسلامی ندارد، آدم مذهبی هم نیست. مدت‌هاست که با سازمان همجنسگرایان ایرانی همکاری می کند. این تعاریف را از خودم گفتم که خوانندگان عزیز بدانند من هم مثل شما هستم.

چند سال پیش، همزمان با کمی پیش از راه اندازی وب سایت سازمان همجنسگرایان ایرانی، وب سایتی به نام سکاف آغاز به کار کرد. هدف نویسندگان این وب سایت، رواج آزادی جنسی و مبارزه با مذهب و سنت‌هایی که در صد کنترل‌گریزه جنسی است بود. با نوشتن داستان‌های سکسی به زبان عامیانه به داخل خانه‌ها رخنه کرد.

یکی از توصیه‌هایی که نویسندگان این وب سایت به خوانندگان خود داشتند، جلوگیری از کنترل‌گریزه جنسی است. به گونه‌ای که آشکارا داستان‌هایی بر مبنای خیانت به همسر تعریف می کرد و گاهی خوانندگان را ترغیب به سکس گروهی با همسران دوستانشان می کرد. در صورتی که اهداف راه اندازان این وب سایت درست باشد، پس باید کلمه فساد اخلاقی را از فهرست واژگان فارسی خط بزیم. آزادی جنسی زمانی صحیح است که تنها برای ارضای میل جنسی، به کسی ضربه‌ای وارد نکند. آن کس می تواند همسر و یا خانواده ما باشد.

متأسفانه ما انسانها اغلب در هیچ کاری تعادل نداریم! نه مثل بسیاری از افراتیون مذهبی که زنان و دخترانشان را لای پتو می پیچند تا نه چشم آن‌ها به کسی بیفتد و نه چشم کسی به آن‌ها بیفتد و نه مثل برخی که آتش هوس خود را با هر کسی خاموش می کنند، کاری ندارند که طرف دخترشان است یا خواهر یا مادرشان!

اغلب ما اگر سری به چت روم‌های یاهو زده باشیم، پیام‌هایی مبنی بر سکس خانوادگی و کسانی که دنبال فردی می گردند که با آنها و همسرشان سکس کند می بینیم... آیا این دلیل بر روشنفکری و به اصطلاح سکافی بودنمان است؟ و یا نشان از سقوط از منزله انسانی به چیزی پست تر از برخی حیوانات دارد؟ (کلمه برخی را برای این به کار بردم که بسیاری حیوانات والا تر از برخی انسانها هستند).

بدون شرط جنسی است، بیان می شود. لذا افرادی که کمی مذهبی هستند و یا پایبندی شدید اخلاقی دارند، همجنسگرایی را هم تراز با بی بندوباری جنسی و خطرناک برای کانون خانواده می بینند و با آن به مخالفت صریح می پردازند. بدون این که حتی فکر کنند همجنسگرایی یک جنبه روحی و غیر جنسی هم دارد. متأسفانه گاهی افراد و گروه‌هایی به دفاع از همجنسگرایی می پردازند که فعالیتشان نتیجه عکس می دهد!

خلاصه این که ما همجنسگرایان ایرانی، باید شخصاً به دفاع از حقوقمان بپردازیم که شناخت درستی از خود به دیگران ارائه دهیم.

وب سایت سکاف در چندین شماره به مسئله همجنسگرایی پرداخت و به گونه بسیار خوب خوانندگان را به تفکر در مورد مسئله همجنسگرایان واداشت و هم چنین برای جلوگیری از ابتلا به بیماری‌های مقاربتی توضیحات و راه حل‌هایی داد. در این موارد از این وب سایت قدر دانی می کنم اما آیا اگر ارتباط جنسیمان تحت کنترل خودمان باشد، بیماری مقاربتی چگونه می تواند فراگیر شود؟

هم چنین هیچ در مورد ضربه‌های روحی ناشی از رابطه جنسی با افراد نامحدود فکر کرده ایم؟ متأسفانه همواره مسائل مربوط به حقوق همجنسگرایان در کنار و در طول فعالیت‌هایی که برای دست‌یابی به آزادی

برای دریافت نشریه سکاف می توانید از خانم هلیا پرند آن را درخواست نمایید تا به آدرس پست الکترونیکی شما ارسال گردد.

[helia.parand@gmail.com](mailto:helia.parand@gmail.com)



# تفکری قبل از عمل

## ترانه فروهر دبیر دوم سازمان

این نامه چند سال پیش از طرف آرمین برای ما ارسال شده است و به دلیل این که در این شماره به مسایل دوجنسگرایان بیشتر پرداخته شده است آن را به چاپ می‌رسانیم. از آرمین عزیز خواهش می‌کنیم که ادامه تجربیاتش را برای ما ارسال کند.

سلام دوستان من آرمین هستم و می‌خواستم داستان اولین و آخرین عشقم را براتون بگم. عاشق گرافیک هستم و حدود ۴ سال پیش در یکی از کلاس‌های آزاد ثبت نام کردم. با عشق و علاقه زیاد به کلاس می‌رفتم و همیشه شیک و مرتب بودم. البته کمی از خودم بگم نمی‌خوام به عنوان تعریف از خود چیزی گفته باشم اما تعریفش لازم هست. من پسری هستم با اندامی رو به فرم و چهره‌ای Baby Face (در کل سکسی) چشم و ابروی فوق‌العاده‌ای دارم طوری که همیشه مورد توجه دیگران بودم اصلاً یکی از دلایلی که من به Gay‌ها گرایش پیدا کردم همین چهره‌ام بود که هیچکس نمی‌توانست در مقابلش مقاومت کند و همیشه از نگاه بیش از حد دیگران در عذاب بودم اما باعث می‌شد که گاهی هم شیطنت کنم. زمانی که به کلاس می‌رفتم شکسته خورده از عشق یک دختر بودم و تشنه محبت (با اینکه گرایش به گی بودن داشتم عاشق یک دختر شده بودم) بگذریم ...

بعد از گذشت یکی دو جلسه از کلاس یک هنرآموز جدید به اسم کامیار به کلاس آمد. پسری با چهره‌ای کاملاً مردانه ولی جذاب و هیکل‌کی که واقعا آدم را تحریک می‌کرد. به محض ورودش به کلاس ته دلم خالی شد در روزهای اولی که به کلاس آمده بود فهمیدم که نگاه او به من پر از معنی است نگاهی با یک مهربانی و مودبگری خاص. بعد متوجه شدم که مسیر خانه‌هایمان هم یکی است و این باعث شد که ما به هم نزدیکتر و دوست شویم. دوستی ما خیلی عمیق شد طوری که به ذوق و شوق هم به کلاس می‌رفتیم. روزی گفت که آرمین فردا تولدم هست و به شوخی خواست که برای هدیه تولدش ۲ تا CD موزیک بگیرم. من هم این کار رو کردم و وقتی که فرداش من این‌ها رو بهش دادم عجیب جا خورد و اصلاً باورش نمی‌شد و یکدفعه پرید و منو بغل کرد و یک دستش رو کشید روی سرم و با یک حالت عجیب گفت که "تو دیگه فقط دوست خودمی". از اون به بعد هر وقت همدیگر رو می‌دیدیم با هم ربوسی می‌کردیم، باورتون

نمی‌شه دقیقا ۵ دقیقه قبل از این که ببینمش یک حس عجیب به من دست می‌داد که اون موقع نمی‌دونستم که چه حسی هست. یک روز زودتر از همه به کلاس رفته بودم و یکدفعه اون حس بهم دست داد فهمیدم که داره میاد سرم رو روی میز کارم گذاشتم و خودم رو به خواب زدم بعد از چند دقیقه یک صدای پا اومد حدس زدم خودش باشه ولی به روی خودم نیاوردم یک دفعه دیدم که به نفر یواش لبه‌اش رو گذاشته پشت گردنم و بوسید. بلند شدم و پشت سرم رو نگاه کردم و دیدم کامیار هست بلند داد زدم سلام دیوونه که یکدفعه دیدم لبه‌اش روی لبم هست قلبم تند تند می‌زد، حدود دو سه دقیقه‌ای از من لب

اینقدر مست باده عشق  
بودم که نخواستم تو  
احساساتم کمی منطقی باشم  
و اون روزی رو ببینم که  
کامیار قصد دوستی با  
ازدواج با یک دختر رو  
داره

گرفت ولی من توی شک بودم و خودم رو عقب کشیدم و با حالت تعجب گفتم کامیار! گفت هیچی نگو که دیونت شدم.

هنوز وقتی یاد اون روز می‌افتم قلبم تند تند می‌زنه هر روز باید همدیگر را می‌دیدیم و شب‌ها راس ساعت ۱۰ باید به هم زنگ می‌زدیم. عشق ما عجیب بود، رویایی و غیر قابل تصور. ۸ ماه گذشت و ماهنوز خونه هم نرفته بودیم تا این که یک روز که خانواده‌ام بیرون رفته بودند گفتمش تا به خانه ما بیاید. خونه و اتاقم رو مرتب کردم نور خانه را کم کردم و یک موزیک ملایم گذاشتم به شلوار بگی با یه تی شرت رکابی کوتاه پوشیدم و جلو آینه موهام رو شانه کردم و اودکلن رو روی خودم خالی کردم. ساعت ۶ بود که زنگ زد و اومد یه شلوار جین با یک پیرهن کمر کمرستی پوشیده بود با یک کتون‌ی آدیداس که من تا به حال با این لباس اونو ندیده بودم. یک پاکت هم دستش بود که به من داد دیدم که توش یک بطری ویسکی هست از او تشکر کردم و پریدم و اونو بوسیدم اون هم دستهایش رو دورم حلقه کرد و پشت گردنم را بوسید و من با همون حالت اتاقم را به او نشان دادم با هم شروع به مشروب خوردن کردیم و یک سکس بسیار بسیار رویایی و عاشقانه‌ی و آمیخته با هوس با هم داشتیم. وقتی به خودمون اومدیم ساعت ۶ صبح بود و اون برای این که

خانواده من که نفهمیدم کی آمده بودند، بیدار نشوند بعد از دوش گرفتن رفت. موقع رفتن بغض گلویم را گرفته بود این اولین سکس من با اولین عشق من بود که سه سال طول کشید تا اینکه ...

می دونید مشکل اساسی بعضی از ما گی ها این هست که خیلی احساساتی عمل می کنیم و نمی خواهیم کمی هم منطقی باشیم و سنجیده و با سیاست بریم جلو. منظورم تو برخورد با BF هامون هست، به طور مثال این که خیلی با هاشون راه میایم و می خواهیم به هر قیمتی شده اونو برای خودمون حفظ کنیم. البته کمی هم حق داریم چون توی کشوری مثل ایران پیدا کردن یه آدم حسابی واقعا سخت هست و ما فقط از طریق اینترنت با هم در ارتباطیم و این موضوع باعث می شه تا با یک فرد مناسب آشنا می شیم انگار یه گنج پیدا می کنیم و می خواهیم هر طور شده این گنج رو از دست ندیم! منم بعد از آشنایی و ارتباط با کامیار احساس می کردم که یه گنج پیدا کردم، در طول دوستیمون فهمیدم که اون گی نیست بلکه یک BISEXUAL هست ولی اینقدر مست باده عشق بودم که نخواستم تو احساساتم کمی منطقی باشم و اون روزی رو بینم که کامیار قصد دوستی یا ازدواج با یک دختر رو داره. می خواستم احساس کنم که اون همیشه مال من هست، حتی تصمیم داشتم که هرچه سریعتر با هم از ایران بریم و خیلی راحت تا آخر عمر با هم باشیم! ( الان که به اون موقع فکر میکنم از افکار خودم خندم میگیره ) اون اوایل دیگه شده بود قسمتی از خودم، بدون اجازه هم آب نمی خوردیم، کاملاً از خانواده هامون بریده بودیم، تمام تعطیلات مسافرت بودیم، تا تو خونه تنها می شدیم همدیگرو خیر می کردیم، هر دفعه که می دیدمش براش کادو می گرفتم، مثل هم لباس می پوشیدیم حتی ادکلن، گوشی و کفشهامون هم مثل هم بود، همیشه به خاطر این که با من باشه و کسی خلوتمون رو بهم نزنه دوست هاش رو دودر می کرد و دوست داشت وقت های آزادش رو فقط با من باشه. برام شده بود یه تکیه گاه، یه جای امن، کسی که واقعا با دیدنش آرام می شدم.

هر روز باید همدیگرو می دیدیم. گاهی وقت ها که در طول روز من رو نم دید و آخر شب باهام تماس می گرفت، التماس می کرد که همون موقع برم پیشش منم گاهی می شد ساعت ۲ یا ۳ بعد از نصف شب یواشکی از خونه بیرون می آمدم و می رفتم پیش کامیار و تا صبح تو بغلش با آرامش می خوابیدم. یک دفعه با وجود مخالفت خانوادم دو هفته با هم رفتیم شمال، خیلی خوش گذشت خیلی، خیلی. هیچ وقت عشقبازیمون تو دریا یادم نمیره، قدم زدنمون تو ساحل وقتی دستم تو دستش بود، شیبا همیشه مست بودیم، گاهی می شد چند دقیقه فقط به هم نگاه می کردیم، صبح ها هر کدوم زودتر بلند می شدیم، صبحانه رو آماده می کردیم. می دونم باور این رابطه براتون سخت هست، خود من هم اون موقع همش احساس می کردم تو رویا هستم ولی رویا نبود ( ولی کاشکی یه رویا بود) وقتی برگشتم خونه جو بدی تو خونه بود، طوری که علنا اعلام کردن به رابطه من و کامیار مشکوک هستند و این دوستی باید تموم شه البته من خودم رو نباختم و همه چیز رو انکار کردم و گفتم زیادی حساس و شکاک شدید. ولی فهمیدم که دیگه داریم تابلو می شیم و هر کسی حق داره به ما شک کنه چه برسه به پدر و مادرم. من از دیدن کامیار محروم شدم، ولی تونستم خانوادم رو متقاعد کنم که مثلاً بین من و کامیار هیچ رابطه ای نیست از طرفی مادر کامیار طی یه تماس تلفنی از خانوادم خواست که به شرط تعادل رفت و آمد اجازه بدهند که من به دوستیم با کامیار ادامه بدم.

بعد از دو روز دیدمش، جفتمون اشک تو چشمامون جمع شده بود بعد از کمی لب گرفتن یه پیشنهاد به کامیار دادم که ای کاش لال می شدم و این پیشنهاد رو نمی دادم. بهش پیشنهاد دادم که یه دوست دختر پیدا کنه تا کمی نظرها برگرد و جو آرام بشه، اولش قاطعی کرد ولی با اسرار من قبول کرد و قرار شد من یه دوست دختر خوب براش پیدا کنم تا یه مدت تو مهمونی و جاهای دیگه باهاش باشه تا نظرها نسبت به ما عوض شه. دو هفته بعد از این جریانات من یه پارتی توپ گرفتم، جای همتون خالی خیلی خوش گذشت ولی سرنوشت ما رو عوض کرد. اون شب یکی از دخترهای فامیل رو بهش معرفی کردم، اسمش نیوشا بود، نیوشا قبول کرد ولی از من خواست که به کامیار بگم زیاد بهش وابسته نشه چون نیوشا از عشق و عاشقی بدش میومد! من و کامیار هم از خدا خواسته قبول کردیم و اون دوتا با هم دوست شدن. اوایل دوستیشون نیوشا خیلی ناز می کرد نه با کامیار تماس می گرفت و نه باهاش بیرون می رفت و من با بدبختی تونستم کمی نیوشا رو به راه بیارم، یه روز هر دوشون رو به ناهار دعوت کردم و گفتم فلان رستوران منتظرشون هستم، در اصل می خواستم این دو تا یک بارم که شده تو راه رستوران با هم تنها باشن شاید نیوشا کمی

سر عقل بیاد، که البته اینکارم ۱۰۰٪ جواب داد و نیوشا بعد از اون روز دیگه با کامیار تماس می گرفت و تقریباً همیشه با ما بود، کم کم داشت حسودیم گل می کرد و این احساس زمانی به من دست داد که می دیدم گاهی این دوتا تنها با هم بیرون میرن و یا گاهی که من می خواستم با کامیار تنها باشم یا با هم بریم بیرون سر و کله نیوشا پیدا می شد. می دونستم کارم اشتباه است ولی خودتون رو بزاین جایی من بعد از اون شبها و روزها که من با کامیار سر کرده بودم، منی که به خاطر اون همه پلهای پشت سرم رو خراب کرده بودم، منی که دیگه هیچ دوستی نداشتم و به یه آینده قشنگ با اون فکر می کردم حالا باید اون و از دست می دادم، حالا باید از خودم و عشقم می گذشتم چرا چون منطق میگه حق با کامیار و نیوشا هست و من نباید به یه bisexual دل می بستم و باید به روز خودم رو برای همچین لحظه



ایمی آماده می کردم، ولی این انصاف نبود، رفتار و علاقه کامیار به من طوری بود که اجازه همچین فکری رو به من نمی داد، حتی برای رفتن از ایران هم آمادگی خودش رو اعلام کرده بود ولی حالا همه اون افکار و رفتار و به تمسخر می گرفت و همش می خواست من و سر عقل بیاره!!!

بعد از چند ماه هم کم کم کامیار تغییر کرد و کامیاری که هر روز چندین بار با من تماس می گرفت حالا اسرار داشت که تماسمون کمتر بشه، هر وقت بهش زنگ می زدم می گفت پشت خطی داره و بعدا تماس می گرفت و گاهی هم من رو قطع می کرد. فهمیده بودم که رابطه کامیار و نیوشا فراتر از یه دوستی ساده شده، دیگه به من اهمیت نمی داد، دیگه

دوست نداشت با هم تنها بریم جایی و می گفت مسافرت و عشق و حال جمع می میده !!! همش می گفت آدمای تغییر می کنن، هر روز یه جور، من دیروز یه جور بودم امروز یه جور دیگه و از این حرفها که هیچ کدوم تو مخ من نمی رفت. من نمی تونستم این تغییر آنی رو درک کنم. کارم به قرص اعصاب و روانکاو و افسردگی کشید از کارم استفاء دادم و از دانشگاه انصراف، از جمع اونا جدا شدم، نمی تونستم یکی دیگه رو تو بغل کامیار بینم و اون این موضوع رو اصلاً درک نمی کرد.

تا اینکه یه روز بعد از دو، سه هفته بی خبری ارزش دلم برآش تنگ شد و بهش زنگ زدم، بعد از یه حال و احوال خشک و خالی ارزش خواستم تا بیاد پیشم که با ناباوری تمام بهم گفت نه نیوشا ناراحت می شه، اون گفت نیوشا از حساسیت تو به من مطلع شده و دوست نداره من با تو رابطه داشته باشم پس سعی کن رفتارت رو درست کنی و آدم شی. دنیا دور سرم چرخیده اصلاً باورم نمی شد کسی که یه روز من رو می پرستید حالا خیلی راحت داره این حرفا رو بهم میزنه از خودم و رفتارم و ذلالم بدم اومد، من آدمی بودم که هیچ کس و قبول نداشتم و تو جمع دوستام همیشه تو راس بودم و حالا اینطور به خاطر یه نفر خورد میشدم، هیچی نگفتم و گوشه رو قطع کردم. بعد از اون روز دیگه یه آدم روانی بودم، فقط احساس می کردم وسیله ای بودم تا یه مدت کامیار باهش سرگرم باشه و بعد هم بندازش دور، گاهی احساس دخترهای بد کاره رو داشتم. روزهای سختی رو پشت سر گذاشتم تنها چیزی که بهم تسکین می داد فقط یاد خدا بود، فقط خدا. امروز که دارم این موضوع رو برای شما می نویسم نزدیک یک سال از اون ماجراها و روزهای تلخ می گذره و من تونستم با خودم کنار بیام، کامیار مرتب باهام تماس می گیره و می خواد دوباره به جمع برگردم ولی هنوز برام سخت هست و فعلاً نمی خوام بهش فکر کنم، می خوام برگردم دانشکده و ادامه درسم رو بخونم. شاید هم یه روز دوباره با کسی دوست شم ولی این دفعه با تجربه و منطقی جلو می رم.

پسرای خوب، گی های عزیزم ما تو جامعه ایی هستیم که هنوز افکار بدوی بر اون حاکم هست، سعی کنید اول خودتون رو بشناسید، ببینید از این دنیا چی می خواهید، ببینید کجای این دنیا هستید، ببینید اصلاً گی هستید یا نه، اون موقع دیگه ضربه پذیر نیستید . دوستای خوبم دشمن روح و روان همه ما گی ها هوس هست، اگه از رو هوس جلو نریم بالاخره با کسی که لایقمون هست آشنا می شیم و تو انتخاب دوست اشتباه نمی کنیم. می دونید کامیار تو یکی از تماساش به من چی گفت؟ بهم گفت آرمین تو عشق رو برای من تموم کردی چون من و با کسی که سالها دنبالش بودم آشنا کردی !!! جالبه نه !!!!؟ دوستون دارم و آرزومند آرزوهاتون هستم . همتون رو می بوسم و سپاسگذارم از آقای آرمین ورجاوندی که این سازمان رو راه اندازی کرده است.

داستان آرمین را خواندیم و لازم هست که در این باره بیانیشیم که آیا واقعا سرنوشت این افراد چیست؟ چه باید کرد که این شکست ها پیش نیاد؟ چطور باید خودمان را بشاسیم و زندگی را به پیش ببریم؟ به راستی معیار تشخیص چیست؟ از این قبیل داستان ها بسیار زیاد هست. روزی با فردی آشنا می شویم و بعد از مدتی اگر خوش شانس باشیم طرفمان دوچنسگرا است و اگر بد شانس باشیم دگرچنسگرایی است که برای کنجکاوی به این رابطه تن داده و بعد از یک مدت مثل دستمالی مچاله پرتاب می شویم و اگر دوچنسگرا باشد باید تن به جدایی دهیم و شاهد ازدواج او باشیم. تازه توقع هم دارند که برای مراسم ازدواجشان دسته گل هم بفرستیم. اما آیا می توان در مراسم ازدواج کسی شرکت کرد که روزی پاره تن تو بوده؟ آیا یک فرد دگرچنسگرا حاضر هست در مراسم ازدواج شریک چند ساله زندگی خودش شرکت کند؟ فکر نکنم این طور باشد.

یکی از دوستان فعال در نشریه چراغ که همه ما مدیون زحمات او هستیم این رنج را به جان خریده و تجربه کرده است. شاید دوست نداشته باشد که نامش را بدانید اما حدود هشت سال با شریک جنسی خود زندگی کرد و بعد از آن تنها توانست شاهد مراسم عروسی او باشد. بد نیست احساسات او را از زبان خودش بشنویم:

" دوستان چند روز دیگر مراسم عروسی پارتتر من هست با زنش! مطمئن هستم که حال من را درک می کنید. باور می کنید که چقدر گریه کردم تا کار این شماره را انجام دهم؟ دقیقا تلف شدن زندگی را بعد از ۷-۸ سال احساس کردم. دسته گل عروس، ماشین عروس، سفره عقد و ... را اشک ریختم تا درست کردم. البته کاملا تظاهر کردم که این مسئله برای من مهم نیست. ولی مطمئن هستم که حداقل شما می دانید من چه کشیدم. خیلی برایم سخت هست وقتی که بغض گلویم را گرفته و روی صندلی کنار داماد به عنوان ساقدوش داماد حاضر باشم. واقعا سخت هست."

بله این متن کوتاه از دوست و همکار عزیزمان بود که غم و اندوه در آن موج می زد. شما بفرمایید که چه باید کنیم. از خود شما دوچنسگرایان می پرسم. چطور باید با یک دوچنسگرا روبرو شد؟ روابط همچنسگرایان معمولا با این شرایط اجتماعی ما تداومی ندارد چه برسد به این روابطی که از روز اول بیم از هم پاشی آن وجود دارد.

## دو کلمه حرف حساب

### سامان - تهران

همانطور که می دانید، آمارها نشان دادند که ۱۰ درصد انسانها همچنسگرا هستند. پس یعنی ما آن قدر که فکر می کنیم هم تنها نیستیم. در همین حکومت حاکم هم همچنسگراهای زیادی دارای پست و مقام هستند. خود من تعداد نه چندان کمی را می شناسم که همچنسگرا هستند، اما به خاطر حفظ آبرو و پستشان مجبور هستند که کمتر قرار بگذارند و همیشه مثل یک سایه زندگی می کنند. به نظر من تنها راه آزادی ما در ایران این نیست که این رژیم سرنگون شود، اگر یک در هزار هم این اتفاق بیفتد هیچ مشخص نیست که رژیم آینده بخواهد قوانینی را در جهت آزادی ما تصویب کند.

اگر به خیلی از وب سایت های افراد سلطنت طلب و یا مخالفان رژیم اسلامی ایران سری بزنید، آنها هم همچنسگرایان را همجنسباز و منحرف و منفور می خوانند. هر کجا که فکر می کنند به نفعشان است روشنفکر می شوند و آنجا که ظرفیت فکری و اعتقاداتشان از فکر کردن بیشتر جلوگیری می کند صد برابر بدتر از برخی از این به ظاهر مسلمان ها می شوند. هیچ دگرچنسگرایی چه مسلمان، چه نامسلمان برای ما کاری نمی کند. خودمان باید شروع کنیم.

من نوعی، درحد نوشتن سعی می کنم کاری کنم، هرکس بنا به تواناییش موظف است قدمی بردارد. دوستان من در کنفرانس ها شرکت می کنند، دوستانی تحقیق می کنند، برخی وبلاگ می نویسند ...

حال سختم با کسانی است که در حکومت ایران پست و مقامی دارند. شما چه حرکتی می کنید؟ کسانی که در مقام قضایی فعالیت می کنند باید قدمی برای جلوگیری از اعدام ها و آزارها و شکنجه ها بردارند. همونوع هایی که در مقامات اجرایی مشغول هستند باید قدمی بردارند. هرکس به نوبه خود..

خلاصه اینکه "قطره قطره جمع گردد، وانگهی دریا شود"

## نمی گذاریم فاجعه مشهد تکرار شود

### آرشام پارسی – دبیر حقوقی سازمان



مکابیز یک جوان ۲۱ ساله، دوجنسگونه و ساکن مشهد هست. زندگی پرتلاطم و دردآوری داشته و هم اکنون در وضعیت نامناسبی به سر می برد. شرایطی که دل هر انسانی را به درد آورده و او را به فکر فرو می برد که برآستی چرا این گونه باید باشد. از زمان خردسالی مورد تجاوز و آزار جنسی قرار گرفته و تا به امروز همواره به حقوقش تجاوز شده است. مورد آزار و اذیت خانواده بوده و در نهایت از مهمترین حامی هر فرد که همان کانون خانواده است طرد و به اجتماع رانده شده است و حوادث زیادی را در زندگی خود تجربه کرده و بارها شکار نامردمان شده است.

زندگی دوجنسگونه او و طرد خانواده و فشار اجتماعی او را آن چنان خرد کرد که جوان خودش را روانه زندان نموده و با شلاق او را مجازات کرده اند. به دلیل پوشش زنانه او که برآمده از میل باطنی او بوده چه رنج ها که نکشیده است. در زندان مورد تجاوز بسیار قرار می گیرد و برای نجات از این بند اقدام به خودکشی می کند و این اقدام هدیه ای برای او دارد که همانا اعتیاد است.

مکابیز هم اکنون سرپناهی ندارد و برخی شب ها را در خیابان و بر روی کارتن ها می گذراند و دیر یا زود طعمه گرگ های دیگر اجتماع خواهد شد. مکابیز نمونه ای از ظلم و ستم های سیستماتیک اجتماعی بر اقلیت های جنسیتی ایرانی هست. او تنها یک سرپناه برای زندگی آرام و بدور از دغدغه های گذشته می خواهد و این توقع زیادی نیست. مکابیز در دادگاه و در حضور قاضی متعهد شده و قسم خورده که دیگر به این روند ادامه ندهد اما آیا این امکان پذیر است؟ آیا می توان بر خلاف گرایش ذاتی خود عمل نمود؟ قطعاً خیر.

## جان مکابیز در خطر است

ما شاهد دو اعدام در مشهد بودیم اما بیم آن می رود که چنانچه مکابیز باری دیگر به هر دلیلی روانه دادگاه شود اعدام سومی در پیش رو باشد. نباید گذاشت که این فجایع ادامه یابد. دوستان ما در مشهد اقدام به برقراری ارتباط با مکابیز نموده و سوالاتی را از او پرسیده اند که توجه شما را به آن جلب می کنیم. امیدواریم که شاهد کمک های شما باشیم تا جان مکابیز و مکابیزهای دیگر را نجات داده و به سهم خود قدمی در راه حق و حقوق انسان برداریم. بیاییم از کاغذ و قلم و نوشتن خارج شویم و به مرحله اقدام پا بگذاریم.

سلام مکابیز جان. من از طرف سازمان همجنسگرایان ایرانی با تو مصاحبه می کنم. می خواهیم بدانیم که جریان دستگیری شما از چه قرار بوده است. به عنوان سوال اول خودت رو معرفی کن و بگو که چند سال داری. من مکابیز هستم ۲۱ سال دارم و متولد مشهد.

چند سال هست که هویت خودت رو پیدا کردی یعنی خودت رو شناختی؟

من از بچگی تمایل به همجنس خودم داشتم حتی از بچگی با چندین نفر که یکی از آنها پسر همسایه ما بود سکس داشتم

در آن زمان چند سال داشتی؟

حدود ۵ سالم بود و از آن زمان ارتباط جنسی من شروع شد تا آن موقع که به دبستان رفتم. در دبستان با بچه ها شوخی هایی می کردم و زیاد جدی نبود. از همان موقع من همیشه با پسرهای خوشکل کلاسمون دوست می شدم و همیشه با اون ها بودم ولی اون موقع تنها کسی که با من سکس می کرد پسر داییم بود.

چه زمانی خودت را به خانواده معرفی کردی؟

همان زمانی که با پسر همسایه در ارتباط بودم یک روز مادرم فهمید و به خاطر همین به پدرم اصرار کرد که از اون محله بریم ولی به پدرم هیچ چیز نگفت چون پدرم به دلیل شغلش اگر می فهمید من رو حتما می کشت چون خیلی مقید بود.

یک بار دیگر هم زمانی که پسر داییم به خانه ما می آمد و هر شب من در کنارش می خوابیدم، فهمید.

✍ **مادرت هیچ عکس العملی نشان نداد؟**

بله. بار اول شش سالم شده بود و مادرم فهمید که پسر همسایه با من سکس دارد و با پسر همسایمون دعوا کرد و من را با شلنگ گاز کتک زد جوری که تا یک ماه تو رخت خواب افتاده بودم.

بار دوم کلاس پنجم دبستان بودم و دستم و کمرم و باسنم را داغ کشید و با پسر داییم دعوا کرد و از خونه بیرونش کرد و هیچ وقت دیگه باهاش حرف نزد.

✍ **تو خودت را همجنسگرا می دانید یا ترنس؟**

من یک ترنس هستم.

✍ **اون کسانی که با اون ها سکس داشتی چند سال داشتند؟**

پسر داییم از ۱۸ سالگی که من دوم دبستان بودم تا ۲۱ سالگی که پنجم دبستان بودم با من سکس داشت.

پسر همسایه ما نیز ۲۲ ساله بود و تا ۲۴ سالگی با من سکس داشت یعنی از چهار تا شش سالگی من.

✍ **تو در آن موقع با اون هیكل نحيف بچه گانه اذیت نمی شدی؟**

من کلا قد و هیكل درشت بود. وقتی چهار سالم بود قد و هیكل یک بچه هشت ساله رو داشتم. زمانی که می خواستم دبستان ثبت نام کنم طرف فکر می کرد من چند سال افتادم و به مادرم گفت خانم بچه شما چند سال مردودی داره؟ اما به هر حال کاری نمی شد کرد.

✍ **بعد از اینکه مادرت فهمید تا کی سکس نداشتی؟**

زمانی که مادرم جریان پسر داییم را دید دیگر به هیچ کس اعتماد نداشت تا وقتی که من وارد دبیرستان شدم. تحت کنترل شدید بودم و بسیار محدود شده بودم. اون وقت بود که با پسرهای همکلاس یا بزرگ تر از خودم سکس می کردم. بعضی وقت ها که فشار زیادی داشتم و چون کسی رو نداشتم مجبور می شدم کاری کنم که قلبا دوست نداشتم. می رفتم و سوار یک تاکسی که راننده جوانی داشت می شدم و به اون پیشنهاد سکس می کردم و خودم را از این طریق ارضا می کردم.

✍ **در همه سکس ها چه جور بودی؟**

من همیشه مثل یک زن که در اختیار شوهرش باشه سکس می کردم. شریک های جنسی ام هر جور که می خواستند با من سکس می کردند.

✍ **پدرت از کی متوجه این حس تو شد؟**

زمانی که من را بازداشت کردند.

✍ **ممکن هست که جریان بازداشت را برای ما تعریف کنی؟**

من چند وقت بود که با یک پسر آشنا شده بودم به اسم پدرام که دانشجوی یکی از شهرستان های مشهد بود. یک بار در پارک کوه سنگی ساعت ۱ نصف شب تنها نشسته بودم که متوجه یک پسر خوشکل که همین پدرام باشه شدم و از من خواست تا آتش سیگارم رو بهش بدم تا سیگارش رو روشن کنه. چون من از او خوشم آمده بود سر حرف رو با اون باز کردم و یک شب من را دعوت کرد به شهر دانشگاهی خودش و من اون شب با او سکس داشتم. البته او گی نیست بلکه دوجنسگرا هست. او من را با دوستانش در مشهد آشنا کرد و زمانی که مشهد نبود چهار دوست او در مشهد با من سکس می کردند و وقتی هم که به پیش او می رفتم با خودش سکس داشتم و دو دوست دیگرش نیز با من سکس می کردند.

یک بار که دوست پدرام که علی نام داشت می خواست من رو با موتور به مشهد برگرداند و من مانتو و روسری سرم کرده بودم و خوب آرایش هم داشتم. مامور راهنمایی و رانندگی به ما ایست داد که ببیند موتور علی جواز تردد در شهر را داره یا نه و می خواست گواهینامه اون رو هم چک کند. مانتو من چسب بود و تنگ بدنم بود و متاسفانه از زیر مانتو برآمدگی آلت من معلوم بود و مامور فکر کرد که مواد مخدر و ... حمل می کنیم. از قرارگاه یک زن مامور آمد، آن زن مامور بعد از پنج دقیقه رسید چون ما فاصله زیادی تا قرارگاه پلیس راه نداشتم. اون دست به پام زد و مانتوم را بالا زد و داد زد که این مرد هست و سریع اون مامور مرد چنان زد توی دهنم که دو تا از دندان هایم شکست.

در بازجویی علی منکر آشنایی با من شد و گفت من فکر کردم دختر هست و سوارش کردم و می خواستم بیارم خونه خودمون تو مشهد که خدا را شکر ماموران شما جلو ما را گرفتند و من فهمیدم که این کثافت (منظورش من بودم) یک مرد هست. خلاصه علی را فقط ۱۵ ضربه شلاق زدند و او را آزاد کردند و درسر من از آنجا شروع شد.

✍ **تعریف کن که چه اتفاقی برای تو افتاد؟**

من در آن چند روزی که در بازداشتگاه موقت بودم هر روز چند نفر از افسرهای پاسگاه می آمدند و من را کتک می زدند که چرا من اینطوری هستم. بعضی ها هم که من را دست می انداختند. در جلسه دادگاه هم قاضی انگار یک حیوان کثیف را محکوم می کرد و رفتار بسیار بدی با من داشت. یک دفعه گفتم آقای قاضی چرا مثل حیوان با من رفتار می کنی گفت که تو از خوک هم کثیف تر و پست تر هستی.

✍ **تو در دفاع از خودت چه گفتی؟**

گفتم که من برای شوخی کردن با دوستم لباس زنانه می پوشیدم ولی اون اعترافات علی کارها ا خراب کرده بود برای خلاص کردن خودش من را در درسر انداخته بود. خلاصه قاضی من را به سه ماه زندان و شصت ضربه شلاق محکوم کرد.

✍ **در مورد بازداشت و این که چطور شلاق زدن ممکن هست توضیح دهید؟**

وقتی که حکم شلاق من اومد مامور اونجا گفت: خوب آماده یک مشتمال باش دلاک های زندان معروف هستند. منو بردن به محل شلاق زدن یک اتاق بزرگ بود لباسهام رو در آوردن و منو به حالت ایستاده نگه داشتند. دست هام رو بستن اول مراسم قرآن خوندن و بعدش طرف شروع کرد به زدن اونقدر محکم میزد که من بعد از ضربه سیزدهم از حال رفتم و اونا منو به هوش آوردن و بازم شلاق زدن.

✍ **آیا برگه حکم دادگاه را داری یا عکسی از جای شلاق روی بدنت یا مدرکی دال بر این موضوع؟**

برگه های دادگاه دست بابام هستش اما متاسفانه چون کسی رو نداشتیم نه عکسی دارم نه مدرکی.

✍ **کجا شلاق خوردید؟**

در اتاق اجرای حد در زندان وکیل آباد.

✍ **از زندان تعریف کن که چطور بود؟**

به عمرم اینقدر عذاب نکشیده بودم. من را به بند یک که مخصوص قاچاق چی ها و محکومین به اعدام بود انداختند حبس ابدی ها هم در آنجا بودند. نامردها من رو انداختند جایی که جوان ترین آنها ۳۹ سالشون بود. همه از این ارازل و اوباش با این قیافه های وحشتناکی که اگر واقعا شما ببینید شب خوابتون نمی برد. خلاصه گفتم که چرا من را جای جوان ها نمی برید؟ چون اون پسرهایی که قیافه دارند جای جدایی دارند. چون اون وحشی هایی که من در بند آنها بودم اگر یک پسر با قیافه عادی می آمد نمی داشتند که سالم به بیرون بره و حتما به زور با او سکس می کردند چه رسه به من بدبخت. باورتون نمی شه وقتی من رفتم اونجا انگاری که زاناشون اومدند جلوشون.

همه کسانی که در بند یک بودند با من به زور سکس می کردند. حتی روی باسنم خالکوبی کردند حتی روی یکی از باسن هام با چاقو نوشتند یادگاری از زندان وکیل آباد. نمی دانید چه عذابی کشیدم همیشه از خدا مرگم رو می خواستم حتی یک بار هم خودکشی کردم اما نشد.

✍ **اولا چرا تو رو نبردند جای جوان ها دوم اینکه با چی خودکشی کردی؟**

وقتی که گفتم چرا مرا نمی برید گفتند که تو این همه به جوان ها کون دادی یک بار هم به این ها بده این ها هم دل دارند بدبختی ها دیگر نمی توانند با کسی سکس کنند چون یا اعدام می شوند و یا تا آخر عمر اینجا هستند جلق زدن هم که فایده ای نداره و هزار حرف و متلک دیگر.

در مورد خودکشی من از یکی از آنهايي که با من سکس می کرد تریاک خواستم و اون داد و من خوردم تا بمیرم ولی به جای مردن معتاد شدم. اول اینکه تا سه روز بیهوش بودم بعدش هم اون ها به من به زور می دادند که بکشم و من رو بدبخت کردند.

✍ **آیا در زندان بابت این که به تو تجاوز می کنند اعتراض کردی؟ چه جوابی می دادند؟**

یک بار اعتراض کردم و اونها در جواب گفتن تو که به همه دادی و بدت هم نمید اینها هم روش حالتو بکن و خفه شو.

✍ از مامورین و مسئولین زندان هم کسی با تو سکس کرد، یا حتی پیشنهاد داد؟  
نه فقط منو مسخره میکردن مثلا ادا در می آوردن که خواهر چه خبر از شوهرات. رئیس اونجا هم هر وقت منو میدید انگار شیطان رو دیده به من توهین می کرد و به عربی لعنت می فرستاد.  
✍ کلا چند روز بازداشت بودید و چقدر طول کشید که حکم دادگاه صادر شد؟  
۳ هفته تا زمان صدور حکم در بازداشتگاه بودم و بعدش هم که زندانی شدم.  
✍ بعد از آزادیت چی شد؟  
وقتی آزاد شدم ماشین گرفتم پیام خونه وقتی اومدم خونه بابام منو از خونه انداخت بیرون.  
✍ رابطه خودت با خانواده چطور هست؟  
قبل از این جریان رابطه ما زیاد هم خوب نبود قبل از این اتفاق فقط سرکوفت های مادرم و خواهرم منو آزار میداد ولی بعد از این جریان بابام گفت بچه ای به اسم من نداره.  
✍ آیا خانواده شما روی تو کنترل داشتند؟  
تا قبل از دبیرستانم اره ولی بعد از اون نه.  
✍ خانوادت چند نفر هستند؟  
ما ۶ نفر هستیم فقط یک برادرم ازدواج کرده و شهر دیگه ای است ۲ برادر من و خواهرم و پدر و مادرم.

## رادیو همجنسگرایان ایرانی

# رها



شما دوستان عزیز می توانید برای پربارتر شدن برنامه های رادیو اقدام به نوشتن متن گفتگو با موضوعات خاص نمایید تا نسبت به برنامه سازی آن ها اقدام گردد.

لطفا متون خود را برای آدرس ما ارسال کنید.

[radio@pglo.org](mailto:radio@pglo.org)



✍ وضعیت اقتصادی خانوادگی شما چطور هست؟

پدرم بازنشسته ارتش هست وضعیت مالی ما خوبه.

✍ وضعیت تحصیل اعضای خانواده شما چطور هست؟

همه اعضای خانواده ام تحصیلات عالیه دارند به جز من که دیپلم دارم.

✍ خدمت سربازی رفتید؟

نرفتم. به خاطر ترنس بودنم از تهران معافیت گرفتم که توش نوشته به دلیل اخلالات روانی معاف هست. یعنی ما رو

دیوانه می دونند. به هر حال به سربازی نرفتم.

✍ آیا تا حالا آزمایش HIV دادی یا نه؟

نه می ترسم آزمایش بدم و مثبت باشه چون اون ها خیلی کثیف بودند. بعید نیست که مریض باشند. من از تمام

کسانی که این مصاحبه من رو می خونند خواهش می کنم که لطفاً به من کمک کنند چون از وقتی که از زندان بیرون

آمدم دیگر هیچ کس از خانواده ام به من اهمیت نمی ده و من رو تحویل نمی گیره. من الان کارتن خوابی می کنم.

بعضی وقت ها خونه یک عده ارازل و اوپاش که با اون ها دوست شدم می روم تا جایی برای خواب داشته باشم. اون

ها از من می خوان که قاچاق کنم چون باید برای زندگی کردن پول داشته باشم. خواهش می کنم که به من کمک کنید

✍ دوست داری چه کمکی به تو بشود و چه هدفی برای خودت داری؟

تنها کمکی که دوست دارم به من بشه اینه که یک جایی برای زندگی واسم فراهم بشه تا از این وضعی که الان دارم

خلاص بشم و بتونم کاری با حقوق ثابت داشته باشم در مورد هدفم که تنها هدفم اینه که در کنار یک مرد به آرامش

برسم یعنی با یکی که دوستم داره ازدواج کنم و در کنارش به آرامش برسم.

✍ بزرگترین آرزوت در زندگی چیه؟

گفتم داشتن یک زندگی خوب در کنار کسی که دوستش داشته باشم که متأسفانه در ایران این قضیه ممکن نیست.

✍ مخارج زندگی را چطور تامین می کنید؟

قبلاً که بابام خرجم را میداد در حال حاضر بعضی از دوستانم منو از لحاظ مالی منو میکنند.

✍ فکر می کنید چرا این اتفاق برای شما افتاد؟

فکر میکنم چون لباس زنانه تنم بود و یک کمی هم بد شانسی.

✍ مقصر را در این قضیه چه کسی می دانید؟

مقصر اصلی جو مذهبی حاکم بر فرهنگ ایرانه.

✍ در آن شب تو پارک کوهسنگی و در آن ساعت چه کار می کردید؟

بابت قدم زدن رفته بودم و داشتیم به بدبختی هام فکر می کردم.

✍ از کی سیگار می کشیدید و چرا؟

از سوم راهنمایی شروع شد. بابت مشکلات روحی خودم سیگار می کشیدم.

✍ آیا با پدرام و دوستات ارتباط دارید؟ آن ها بعد از این جریان چی شدند؟

ارتباط نه. اونا دیگه نمی خواستن با من ارتباط داشته باشند اونا با گفتن اینکه منو نمی شناختند خودشون رو تبرعه

کردن.

✍ بزرگترین ترس شما در زندگی چی هست؟

این که یکبار دیگه گیر بیفتم چون من جلو قاضی قسم خوردم دیگه این کار را نکنم.

✍ در آخر از اینکه وقتت را در اختیار ما قرار دادی ازت تشکر می کنم. آیا اجازه می دهید که این مطالب شما را منتشر کنیم؟

ممنون هستم از شما که در انتقال حرف های من سعی و تلاش می کنید. بله می تویند این کار رو کنید.

امیدواریم که این مصاحبه بازگو کننده و نمایش دهنده ی گوشه ای از ابعاد مختلف ظلم و ستم های روا شده به اقلیت

های جنسیتی ایرانی باشد. لطفاً نظرات خود را با استفاده از آدرس [hrc@pglo.org](mailto:hrc@pglo.org) به امور حقوقی سازمان

همجنسگرایان ایرانی ارسال نمایید. لطفاً همواره سایت سازمان را به آدرس [www.pglo.org](http://www.pglo.org) بازدید نموده و از اخبار و

اطلاعیه های ما مطلع شوید و هم چنین آدرس ما را در رسانه های خود لینک دهید. لطفاً این گزارش را در رسانه های

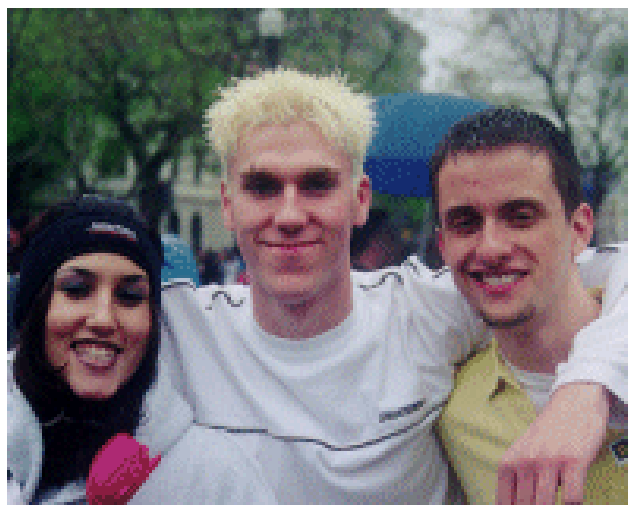
خود منتشر نمایید.

## دوجنسگراها هوسباز نیستند

### پسر یخی

گرایشهای عاطفی، عشقی و جنسی در انسانها بسیار متفاوت و رنگارنگ است هرکسی احساسات خاصی نسبت به دیگران را دارا می باشد و معیارهای خاصی را پذیراست. بطور کلی می توان گفت همه انسان ها از لحاظ نیازهای جنسی و عاطفی به چهار دسته خاص تقسیم بندی می شوند که عبارتند از: دگرجنسگراها، همجنسگراها، دوجنسگراها و دوجنس شدگان.

دگرجنسگراها به افرادی گفته می شوند که از لحاظ عاطفی به جنس مخالف خود وابسته اند و نیاز جنسی خود را در جنس مخالف جستجو می کنند و همجنس خود را فقط به عنوان یک دوست می پذیرند و نمی توانند عاشق همجنس خودشان بشن؛ نقطه مقابل آن ها دقیقا همجنسگراها هستند که از هر لحاظی نیازهای عاطفی، جنسی و ... خود را در همجنس خود و گرایش به جنس مخالف خود ندارند مگر فقط به عنوان یک دوست و یا یک همکار. دوجنسگونه ها نیز دسته ای از افراد هستند که هویت و باور جنسی آنان با جنسیت آن ها متفاوت است و به باور فرد از زن و یا مرد بودنش بر می گردد. ولی دوجنسگراها چه کسانی هستند؟



دوجنسگراها افرادی هستند ترکیبی از دگرجنسگرایان و همجنسگرایان که به هر دو جنس (موافق و مخالف) از لحاظ احساسات و عاطفه و عشقی وابسته هستند، یعنی می توانند عاشق هر کسی شوند چه از جنس خودشان و یا از جنس مخالف. هر چند که درصد گرایش به هم جنس و غیر همجنس در دوجنسگراها متفاوت است یعنی ممکن هست یک دوجنسگرا بیشتر به سمت همجنس گرایش داشته باشد و دوجنسگرای دیگری به سمت جنس مخالف. اما نقطه مشترک آن ها همین دوجنسگرا بودن آن ها و نیازهایشان به هر دو جنس می باشد.

ولی نکته ای که در اینجا لازم است بیان شود این است که دوجنسگراها با هوسبازان خیلی تفاوت دارند که متأسفانه بعضی ها دوجنسگراها را با هوسبازان اشتباه می گیرند.

زیرا که هوسباز هیچ وقت به خاطر عشق و دوست داشتن و یا نیاز عاطفی به همجنس خودش نزدیک نمی شود، بلکه ممکن است به خاطر عدم وجود و در دسترس نبودن جنس مخالف به همجنس خودش رو بیاورد که آن هم فقط به خاطر ارضاء موقتی نیازهای جنسی است و از این که با همجنس خودش رابطه ای عاشقانه داشته باشد هیچ تمایلی ندارد و ابراز علاقه ای هم نمی کند؛ ولی برای یک دوجنسگرا نیاز جنسی ای که به همجنس خودش دارد در درجه دوم و یا سوم قرار دارد و هیچ وقت صرفاً به خاطر سکس به همجنس خودش نزدیک نمی شود. یک دوجنسگرا به همان شکل که می تواند عاشق کسی از جنس مخالف خودش شود همان قدر هم می تواند عاشق و دلداده کسی مثل همجنس خودش شود، در واقع می توانیم بگویم که دوجنسگراها تنها کسانی هستند که احساسات و عواطف همه را به خوبی درک می کنند، هم افراد همجنسگرا و هم دگرجنسگرا.

بعضی ها ممکن است فکر کنند پس دوجنسگراها افراد زیادی طلبی هستند، در صورتی که اصلاً این طور نیست و همان طور که گفته شد آن ها نیازهای عاطفی خودشان را در هر دوجنس می بینند و دنبال می کنند. نکته ای که خیلی زیبا این جا می توانیم به آن اشاره کنیم این است که صرفاً انسان بودن برای افراد دوجنسگرا از اهمیت ویژه ای برخوردار هست. خالی از لطف نیست که در اینجا هم به طور خلاصه به مطلبی از یک نشریه اشاره ای کنم:

"عده ای از روانشناسان عقیده دارند که انسان از بدو تولد دوجنسگرا به دنیا می آیند و بر اثر شرایط به جنس مخالف و یا موافق گرایش پیدا می کنند، پس افراد دوجنسگرا از این نظر کاملترین افراد هستند چون که گرایش خود را از بچگی

به هر دو جنس حفظ کرده است و از نظر عاطفی به هر دو جنس وابسته اند و در یک کلمه همون انسان بودن برای آن ها اهمیت دارد، نه جنسیت افراد"

نکته ای که اینجا خودم به عنوان دوجنسگرا دوست دارم به همه همجنسگرایان بگویم این است که:

افراد همجنسگرا نباید افراد دوجنسگرا را جدای از خودشان بدانند چون که احساساتی که یک همجنسگرا دارد را یک دوجنسگرا نیز دارا می باشد فقط با این تفاوت که آن ها نسبت به جنس مخالف هم همان احساسات را دارند. حتی همه مشکلاتی که همجنسگرایان در رابطه با همجنس خودشان دارند، دوجنسگرایان نیز دارا هستند و همین طور مشکلات خاص دوجنسگرایان؛ بطور مثال انتخاب یک عشق و شریک زندگی همیشگی برای یک دوجنسگرا سخت هست چرا که انتخاب یک جنس از بین دو جنس کار مشکلی است و یک دوجنسگرا نمی تواند احساسات و عواطف خودش را نسبت به یک جنس کنار بگذارد و شاید به همین خاطر هست که بعضی ها لقب هوسباز به دوجنسگراها می دهند در صورتی که هوسباز همان طور که گفته شد با دوجنسگرا خیلی تفاوت دارد.

آیا یک همجنسگرا یا دگرجنسگرا می تواند احساساتی را که دارد تغییر بدهد؟ مسلماً خیر، یک دوجنسگرا هم نمی تواند عواطف خودش را کم و یا زیاد کند، پس اینجا می توانیم به این نتیجه هم برسیم که مشکلات دوجنسگرایان از همجنسگرایان کم که نیست بیشتر هم هست.

در آخر از همه خوانندگان همجنسگرا خواهش می کنم افراد دوجنسگرا را متفاوت از خودشان نبینند و همان طور که آن ها به خوبی عواطف و احساسات شما را درک می کنند و برای شما احترام فراوان قائلند، شما هم دوجنسگراها را و عواطف و احساسات آن ها را باور کنید و در یک جمله "بیایید با هم باشیم".

با آرزوی موفقیت برای همه همجنسگرایان و دوجنسگرایان ایرانی



سازمان همجنسگرایان ایرانی  
Persian Gay & Lesbian Organization

دوست عزیز

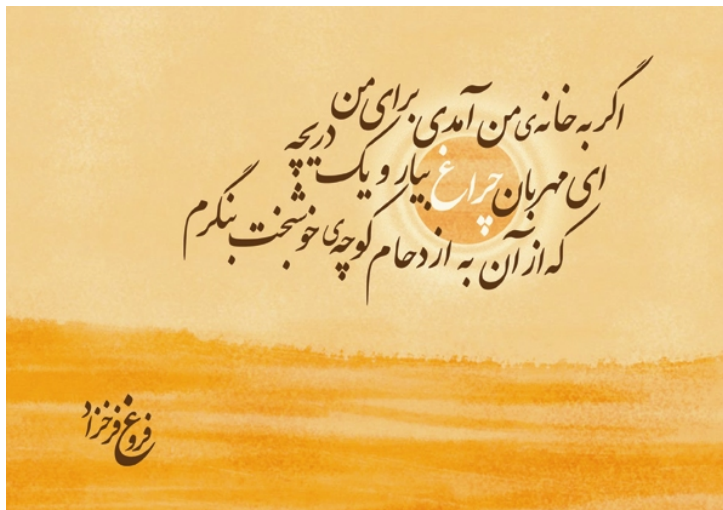
به سازمان همجنسگرایان ایرانی خوش آمدید  
ما آدرس ایمیل شما را در بانک اطلاعاتی خود اضافه کردیم  
و از این پس نامه های PGLO را دریافت می نمایید.  
خواهشمندیم در صورتی که آدرس شما تغییر کرد به ما اطلاع دهید.  
شاد باشید و سربلند

# دریچه

میم. ت.

با سلام

متنی را که تقدیمتان می‌کنم دریچه ای است رو به کوچه ی خوشبختی که فروغ بزرگ، فروغ عزیز با آمدنش به دنیایم  
برایم به آرمغان آورد برای من که عمری است در پای این دریچه به ازدحام کوچه خوشبخت می‌نگرم. امید این که این  
متن مناسب نشریه باشد.



**اگر به خانه من آمدی برای من  
ای مهربان چراغ بیار و یک دریچه  
که از آن به ازدحام کوچه ی خوشبخت بنگرم**

دیرگاهی است دریافته ام که خوشبختی را نه در مفهومی از آینده و نه در فضایی خارج از ذهن، که باید در خود جستجو کرد، لحظه به لحظه. خویشتن خویش چیست به جز عشق، عشق و عشق. آیا عشق و خوشبختی چیزی جز دو روی یک سکه

اند؟ سکه ای که سرمایه ی تمام هستی است، هستی من، هستی تو و هستی هر آن چه هست.

چگونه می‌توان بود و عاشق نبود و چگونه می‌توان عاشق نبود و به کمال رسید. عشق آن آغازیست که پایانی بر آن نیست، چه در جشن میلاد دو روح، چه در پیوند دو جسم، چه در سکوت دو نگاه، چه در تکرار دو لبخند و چه در گرمای یک بوسه.

عاشق، معشوق را حد و مرزی نیست، مکان و زمانی نیست و این جاست که عشق یعنی همه چیز و چه خوشبختند وارثان این آرامش و رهایی و خوشبختی و چه حقیرند آنان که عشق را نه در نهایت و کمال، که در آغاز و اسباب آن به قضاوت نشسته اند و عاشق را در انتخاب معشوق زمینی اش به سخره گرفته اند غافل از آن که:

آری در تکرار آبی لبخند و بوسه، در لمس پر شور دو دست و در تلاطم خواهش و خواستن، دنیای درونمان را طوفان و انقلابی است که بی گذر از آن هیچ دری به بی نهایت عشق گشوده نخواهد شد و این سفری است از بیرون به بی نهایت و در این عرصه ی سیر و سلوک، عشق را تحولی است از زمین تا آسمان، از صورتی زمینی به شکوهی ملکوتی که دیگر برای

گر اهل معرفتی هر چه بنگری خوب است

که هر چه دوست کند هم‌چو دوست محبوب است

کدام برگ درخت است اگر نظر داری

که سر صنع الهی بر او نا مکتوب است

تا دریچه ای دیگر درود و بدرود

# پناهندگی دوجنسگرایان

## نامه ای به دبیرخانه حقوقی:

با سلام به همه عزیزان در سازمان همجنسگرایان ایرانی و کمسیون حقوق بشر آن. موضوعی را که می خواستم بگویم و در موردش سوال کنم در مورد پناهندگی دوجنسگرایان است، راستش در موضوعاتی که همواره شما در مورد پناهندگی مطرح کرده اید، مختص به همجنسگرایان بوده است، چیزی که می خواستم بدونم اینه که آیا برای دوجنسگراها هم امکان پناهندگی وجود دارد؟ من شخصا يك BISEXUAL هستم و از دروغ و ریا کاری که بعضی از اشخاص برای گرفتن پناهندگی می کنند متنفر هستم، برای همین هم نمی خواهم که با حقه و کلک اقدامی برای پناهندگی انجام دهم و بگویم من مطلقا همجنسگرا هستم و به جنس مخالف گرایش ندارم، خیر... من به جنس مخالف هم گرایش دارم، در واقع همان دوجنسگرا هستم. حالا واقعا می خواستم بدونم که جایگاههای افرادی که دوجنسگرا هستند در این سازمان چگونه است و آیا امکان فرضا پناهندگی برای ما کلا وجود دارد یا خیر؟ چه در این سازمان و چه در سطح قوانین بین المللی؟

واقعا ممنون می شوم اگه در این مورد منو راهنمایی کنید و چنانچه قوانین و روشهایی وجود دارد بیشتر مرا راهنمایی کنید. در آخر فقط به نکته رو بگم و اون هم این که: من از اون دسته از افرادی نیستم که صرفا برای تفریح و تنوع و یا هوس به همجنس گرایش دارم، بلکه واقعا من به همون اندازه ای که يك همجنسگرای کامل به همجنس خودش عشق می ورزه، من هم به همجنس خودم گرایش دارم، فقط با این تفاوت که به جنس مخالف هم گرایش دارم، در واقع بهتر بگم که يك دوجنسگرای کامل و واقعی هستم. امیدوارم که منظورم رو به درستی بیان کرده باشم. منتظر راهنمایی ها و کمک های شما مثل همیشه هستم. با آرزوی موفقیت روز افزون برای سازمان PGLO و همه همجنسگرایان ایرانی

## پاسخ دبیر حقوقی:

سلام عزیزم. ممنونم که با ما تماس گرفتید و این مایه بسی شادی و خرسندی است. ممنونم که سوالات خود را برای ما ارسال کرده اید. چنانچه هر گونه سوال دیگری داشتید با ما مکاتبه نمایید.

اگر مطالب قبلی را با دقت مطالعه کرده باشید و رادیو ها را شنیده باشید صرفا به دلیل همجنسگرا بودن و یا دوجنسگرا بودن و یا ترنسجندر بودن حق پناهندگی شامل کسی نمی شود. حتما باید به این دلایل خطری جان شما را تهدید کند و اضطراب و مشکل داشته باشید.

اگر به کمیسریای عالی پناهندگان سازمان ملل مراجعه کنید و بگویند که بایسکشوال هستید و در ایران مشکل دارید آنها شما را نخواهند پذیرفت. حتما باید به این دلیل مشکلی برای شما پیش آمده باشد که برخی افراد از اتفاقاتی که برای آنها افتاده استفاده می کنند و آن ها را بیان می کنند. حتی به صرف گوی بودن و یا لزبین بودن و یا ترنسجندر بودن نیز این حق شامل آنان

نمی شود و چنانچه به دلیل این گرایش جنسی مورد ستم و ظلم قرار گیرند پناهندگی آنان پذیرفته خواهد شد. به هر حال خطری که شما را به دلیل رابطه جنسی تهدید می کند بیشتر همان ارتباط با همجنس خودتان خواهد بود. اگر هموسکشوال باشید که بدیهی است و چنانچه بایسکشوال باشید در رابطه با جنس مخالف خطری شما را معمولا تهدید نمی کند اما ارتباط با همجنس است که برای شما مخاطره آفرین است و در اصل به علایق همجنسگرایانه شما بر می گردد. ارتباط با جنس مخالف نیز ممکن است باعث خطر برای شما شود که باز می توانید به دلیل این خطر به دفاتر سازمان ملل مراجعه کنید که بدیهی است ارتباطی با دوجنسگرا بودن شما ندارد.

باید در آخر متذکر شوم که سازمان همجنسگرایان ایرانی حامی همجنسگرایان، دوجنسگرایان و ترنسجندرهای ایرانی است و ما از تمامی این قشرها حمایت و پشتیبانی می نمایم.

آرشام پارسی

دبیر حقوقی سازمان

## حقوق جنسی

### آنا إلنا آبانو

#### برگردان: سهیلا وحدتی

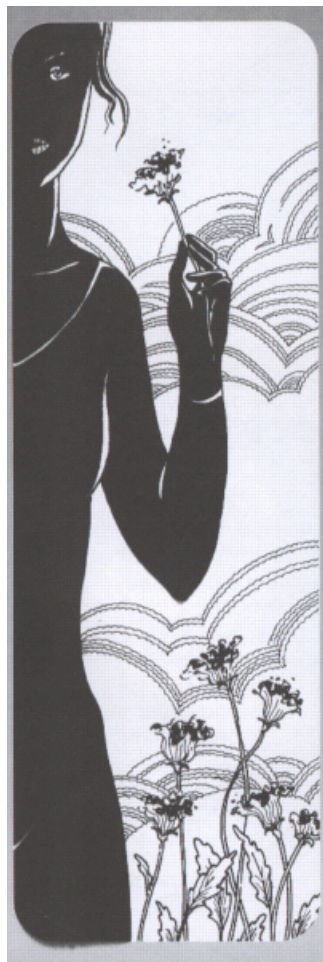
حمایت قرار داده و به رسمیت شناخته و ترویج دهند. این شامل حق حرمت جنسی و امنیت بدنی جنسی؛ حقوق برابری جنسی و حریم جنسی؛ حقوق بهره‌وری از لذت جنسی و ابزار احساسات جنسی؛ حقوق مربوط به رابطه جنسی آزادانه و تصمیم‌گیری‌های آزادانه و مسئولانه درباره باروری؛ حقوق کسب اطلاعات جنسی برپایه تحقیق علمی، آموزش جنسی کامل و مراقبت‌های بهداشتی جنسی می‌باشد. اعلامیه تاکید می‌کند که "سلامت جنسی برآمده از محیطی است که حقوق جنسی را به رسمیت می‌شناسد، مورد احترام قرار می‌دهد و استفاده می‌کند."

در پانزدهمین «کنگره جهانی مطالعات جنسی»، مجمع عمومی «انجمن جهانی مطالعات جنسی» افزودن موادی به «اعلامیه حقوق جنسی» را تصویب کرد و تصدیق کرد که "... حقوق جنسی sexual rights، حقوق جهانشمول بشری است که براساس آزادی ذاتی، حرمت و برابری همه انسان‌هاست. از آنجایی که سلامتی یکی از حقوق اساسی بشر است، سلامت جنسی نیز یک حق بنیادین بشر است." این اعلامیه هم چنین بیان می‌دارد که به منظور تضمین پیشبرد سلامت رفتار جنسی در انسان‌ها و جوامع، ضروری است که همه جوامع، با همه امکاناتی که در دسترس دارند، آزادی و خودمختاری جنسی را مورد احترام و

اکنون تقریباً همه قوانین و اسناد حقوقی ملی و بین‌المللی شامل بسیاری از حقوق بشر اساسی - مانند آزادی، خودمختاری، حرمت، برابری، و غیره - می‌شود، اما واژه «جنسی» بصورت قانونی بدان‌ها اضافه نشده است، مگر در مورد آموزش جنسی و بهداشت جنسی. در عین حال، بر اساس حقوق آزادی، عدم تبعیض و کرامت انسانی و نیز در راستای اصول جهانشمولی، درهم‌پیوستگی، و جدایی ناپذیر بودن حقوق قید شده در «اعلامیه جهانی حقوق بشر» و بسیاری استانداردها و پیمان‌نامه‌های حقوقی بین‌المللی و با درک این که حقوق به هم‌پیوسته و وابسته‌اند، می‌توان بطور قطع بیان داشت که حقوق جنسی زنان و مردان متعلق به همه اقوام، گرایش‌های جنسی، هویت‌های جنستی، عقیده‌های سیاسی و مذهبی و شرایط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و غیره حقوق بشر است. نهادهای گوناگون سازمان ملل متحد، از جمله «کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد»، گزارش‌های تهیه شده توسط «نماینده ویژه سازمان ملل متحد درباره اعدام‌های خودسرانه و بدون محاکمه»، و «نماینده ویژه سازمان ملل متحد درباره خشونت علیه زنان» حق احترام برای زندگی خصوصی، تبعیض جنسی یا دسته‌بندی‌هایی از قبیل «دیگر شرایط یا ویژگی‌ها» را شامل گرایش‌های جنسی دانسته‌اند. آنان هم چنین از اهمیت «حقوق جنسی» در چارچوب حقوق بشر سخن گفته‌اند.

رادهیکا کوماراسوامی، «نماینده ویژه سازمان ملل متحد درباره خشونت علیه زنان» در گزارش نهایی خود که در سال ۲۰۰۳ به «کمیسیون حقوق بشر» این سازمان ارائه نمود، توصیه کرد که مقام «نماینده ویژه سازمان ملل متحد درباره گرایش‌های جنسی» ایجاد شود. هم چنین «نماینده ویژه سازمان ملل متحد درباره حق آموزش» بیان کرده است که گزارش سال ۲۰۰۴ وی دربرگیرنده وضعیت دانش‌آموزان همجنس‌گرا، دوجنس‌گرا، و دگرجنسی و این نکته که آیا هنجارها یا تدارکاتی درباره گرایش جنسی یا هویت جنسی آنان در آموزش‌های جنسی وجود دارد - یا نه - خواهد بود. در جزوه «حمایت از پناهندگان» که توسط دفتر «کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد» منتشر شده است، قید شده است که "همجنس‌گرایان براین اساس که به خاطر عضویت در یک گروه خاص اجتماعی مورد پیگرد قرار می‌گیرند، می‌توانند واجد شرایط پناهندگی باشند." این سیاست «کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد» است که افرادی که به خاطر هویت یا رفتار جنسی خویش مورد حمله، رفتار غیرانسانی، یا تبعیض جدی قرار می‌گیرند و دولت‌هایشان قادر به یا خواهان حمایت از آنان نباشند، بایستی به عنوان پناهنده شناخته شوند.

در ماه مه ۱۹۹۹ برای اولین بار «کمیسیون حقوق بشر قاره امریکا» پذیرفت که در یک پرونده تبعیض بر اساس گرایش جنسی دخالت کند. این پرونده توسط یک زن همجنس‌گرا، مارتا الوارز گیرالدو، بر علیه کشورش، حکومت کلمبیا، ارائه شده بود زیرا در دوران زندان به یارش اجازه استفاده از «ملاقات همسر» داده نشده بود.



افزون بر آن، در سال ۱۹۹۴ «کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد» اعلام داشت که در پرونده «توتن در مقابل استرالیا»، قوانین لواط در جزیره استرالیایی تاسمانیا نقض تعهدات آن کشور به مواد ۱۲ و ۱۷ «کنوانسیون بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» است. بسیاری از کشورها قوانینی دارند که برای رابطه جنسی بین دو فرد بالغ همجنس که با توافق طرفین صورت می‌گیرد، مقرراتی وضع کرده یا آن را غیرقانونی ساخته است. در میان باصلاح قوانین لواط، برخی هنجارها به وضع مقرراتی منجر می‌شوند که درباره کارهای مشخص از جمله سکس مقعدی، صرف نظر از گرایش جنسی، است در حالی که برخی دیگر روابط جنسی بین افراد همجنس را منع کرده و آن را «غیرطبیعی» یا «غیراخلاقی» توصیف می‌کنند. برخی کشورها قوانینی دارند که چنین اعمالی را جرم جنایی تعریف کرده و آنها را در تقابل با هنجارهای مورد قبول جامعه، یا رسوایی آشکار دانسته است؛ این قوانین سپس توسط نیروهای انتظامی برای آزار و دستگیری همجنس‌گرایان، دوجنس‌گرایان، و دگرجنسی‌ها بکار می‌رود.

در سال ۲۰۰۳، در طول ۵۹مین نشست «کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد»، کشور برزیل قطعنامه‌ای درباره «حقوق بشر و گرایش جنسی» برای بحث و تصویب ارائه کرد. اعتراضات فراوان توسط کشورهای که هنوز مخالف اصل جهانشمولی هستند باعث شد که موضوع این قطعنامه به تعویق افتد.

بسیاری از ملت‌ها و دولت‌های محلی قوانینی برای حمایت از همجنس‌گرایان و دوجنس‌گرایان در مقابل تبعیض در محیط کار، انتخاب مسکن، دسترسی به خدمات و دیگر عرصه‌های زندگی اجتماعی، از جمله ازدواج یا ثبت زندگی مشترک، ارائه کرده‌اند. در حقیقت، تعریف «خانواده» که توسط رادھیکا کوماراسوامی، «نماینده ویژه سازمان

ملل متحد درباره خشونت علیه زنان»، پیشنهاد گردید، بیان می‌دارد که "... خانواده نباید به شکل قالبی و ساختار هسته‌ای متشکل از شوهر، زن و بچه‌ها ... " تعریف شود و بدین ترتیب وجود اشکال گوناگون خانواده در جهان را به رسمیت می‌شناسد. همچنین، برنامه عمل «کنفرانس بین‌المللی جمعیت و توسعه» که در سال ۱۹۹۴ در قاهره تشکیل شد، بر ضرورت به رسمیت شناختن گوناگونی ساختارهای موجود خانواده در جهان امروز تاکید می‌کند.

برنامه عمل «چهارمین کنفرانس جهانی زنان» که در ۱۹۹۵ در پکن تشکیل شد به این حقیقت رسمیت بخشید که حق زنان برای کنترل رفتار و هویت جنسی خودشان، که بنیان حقوق جنسی آنهاست، بخش جدایی ناپذیری از حقوق بشر آنان است و زنان بدون این حق نمی‌توانند از دیگر حقوق بشر خویش به تمامی بهره‌ور شوند.

کنفرانس پکن مجدداً بر حقوق بشر زنان، از جمله حقوق باروری و حقوق کنترل همه جنبه‌های هویت و رفتار جنسی خویش، تاکید کرد و دولت‌ها ترغیب شدند که به منظور تضمین احترام کامل و حمایت از حقوق بشر زنان اقدام کنند (پارگراف ۴۳۳). این پاراگراف توافق‌های کنفرانس ۱۹۹۴ قاهره را در مورد حقوق باروری و بهداشت باروری و جنسی قابل اجرا ساخت. عنصر مهم دیگر این است که کنفرانس قاهره امر برابری، توانمندسازی، حقوق باروری و بهداشت جنسی را در مرکز سیاست‌گذاری‌های توسعه و جمعیت قرار می‌دهد.

پیشرفتی دیگر در ژوئن ۲۰۰۱ هنگامی حاصل شد که در مجمع عمومی سازمان ملل ویژه HIV/AIDS، دولت‌ها پذیرفتند "اقداماتی بعمل آورند که توانایی زنان و دختران در حال بلوغ را برای حفاظت خویش در مقابل آلودگی HIV افزایش دهند و اساساً این اقدامات را از طریق تدارک خدمات و مراقبت‌های بهداشتی، از جمله بهداشت جنسی و باروری، و از طریق

آموزش پیشگیری انجام دهند که به رشد برابری جنسیتی در چارچوب فرهنگی با حساسیت‌های لازم جنسیتی انجامد." (پاراگراف ۶۰)

اما هنوز سیاست‌گذاری عملی دولت‌ها در زمینه بهداشت عمومی، دربرگیرنده رفتارهای جنسی sexualities و حقوق جنسی، که شامل "حرمت جنسی" و "کنترل فرد بر بدن خویش" است - و به گفته‌ای در مسیر قدرت و منابع ثروت قرار دارد - نیست. رفتارهای جنسی در شیوه‌های بروز گوناگون‌شان همچنان در اکثر جوامع بصورت تابو باقی مانده‌اند و از نظر سیاسی به عنوان بهانه‌ای برای دولت‌های دست‌راستی و بنیادگرایان مذهبی و اقتصادی در ممانعت از پیشرفت کلیت حقوق بشر زنان بکار گرفته می‌شود.

یکی از مشکلاتی که عدم استفاده از حقوق جنسی بیار می‌آورد، دشوارساختن امر مبارزه با شیوع ایدز و ویروس HIV و دیگر بیماری‌های واگیردار آمیزشی است و همچنین مانع از استفاده آزادانه زنان از حقوق باروری‌شان می‌گردد. بنابراین باید روشن گردد که در صورت عدم اعمال کامل حقوق جنسی، حقوق بهداشت و تندرستی و برابری اقتصادی و اجتماعی بصورت انتظارات حقوقی باقی خواهند ماند.

این نکته نیز دارای اهمیت است که حقوق جنسی را هم از دیدگاه موارد نقض این حقوق، یعنی حق رها بودن از خشونت، اجبار، و تبعیض، درک کنیم، و هم از دیدگاه پیشبرد، یعنی حق انجام کاری، تعریف کنیم. «برنامه عمل کنفرانس پکن» تنها دیدگاه موارد نقض حقوق جنسی را بکار می‌گیرد و از "حق اختیار و تصمیم‌گیری آزادانه و مسئولانه در امور مربوط به رفتار جنسی، فارغ از اجبار و تبعیض و خشونت، از جمله بهداشت باروری و جنسی" برای زنان صحبت می‌کند. (پاراگراف ۹۶)

بر اساس دیدگاه پیشبردی، بنا به راهنمای «بهداشت، عمل، توانمندسازی، حقوق و مسئولیت‌پذیری»، حقوق جنسی شامل حقوق آزادی و خودمختاری در بکارگیری مسئولانه هویت و رفتار جنسی، افزایش احترام متقابل در روابط شخصی و تضمین توانایی لذت بردن مردم از رفتار جنسی به عنوان رابطه‌ای صمیمی و عمیق بین انسان‌ها، می‌باشد. احترام برای حقوق جنسی به عنوان حقوق بشر، پایه اساسی در حذف خشونت علیه زنان است، خشونت‌هایی که آزادی‌های اساسی زنان و دختران را لطمه زده و نفی می‌کند و آنان را در مقابل خطر مثله جنسی (ختنه)، آزار جنسی، سوء استفاده، تجاوز، تن‌فروشی، خشونت خانگی و بردگی جنسی قرار می‌دهد.

جنسی آنها چیست. افزون بر آن، پخش و گسترش و استفاده از این حقوق با سد اقدامات و گفتمان‌های بنیادگرایی در زمینه نئولیبرالی روبروست که در آنجا حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به تارمویی بسته است.

بنیادگرایان مذهبی و اقتصادی تهدیدهای دائمی برای پیشبرد حقوق جنسی و باروری هستند. بسیاری از دولت‌ها، در اتحاد با کلیساها و دیگر گروه‌های محافظه‌کار، سیاست‌گذاری‌هایی می‌کنند که دسترسی زنان به اطلاعات و خدمات لازم برای تصمیم‌گیری در امور مربوط به بدن و رفتار جنسی‌شان را دشوار می‌سازد.

گرچه حقوق جنسی شامل حقوق افراد در کسب تجربه و کنکاش درباره هویت و رفتار جنسی خویش بدون ترس، شرم، گناه، باورهای نادرست یا دیگر موانع بروز آزادانه تمایلات‌شان است و این حقوق همچنین شامل حق انتخاب آزادانه یار بدون تبعیض، حق احترام کامل برای حرمت جسمانی، حق آزاد و خودمختار بودن در بیان گرایش جنسی یا حق بهداشت جنسی است که شامل دسترسی به انواع اطلاعات درباره هویت و رفتار جنسی و بهداشت جنسی و آموزش و خدمات محرمانه با بهترین کیفیت ممکن می‌شود. اما می‌دانیم که این حقوق در عمل تحقق نمی‌یابد. پیشرفت‌های حاصل شده در سطح حقوقی، با تغییر نگرش مردم همراه نیست. اکثر افراد حتی نمی‌دانند که حقوق

---

حرکت‌های اجتماعی در جهت تحقق و پیشبرد حقوق جنسی اکنون با چالش‌های چندی مواجه هستند، از جمله:

- افزایش آگاهی و جلب حمایت ملی و بین‌المللی برای حمایت و پیشبرد حقوق جنسی.



- ترویج مداوم آگاهی درباره اقدامات موثر جهت پیشبرد حقوق بهداشتی و جنسی، به منظور تاکید بر مشکلات بهداشتی مربوط به ایدز، میزان بالای مرگ و میر مادران، و اشکال گوناگون خشونت جنسی علیه زنان و دختران.
- تشکیل اتحاد استراتژیک میان گروه‌های گوناگون حقوق بشر و زنان، مدافعین حقوق همجنس‌گرایان و دوجنس‌گرایان و دگرجنسی‌ها، متخصصین امور درمانی و مدافعین حقوق افراد مبتلا به HIV/AIDS، به منظور ایجاد کارپایه مشترک برای حرکت جهانی برای حقوق جنسی.
- تعریف اقدامات مشخصی که باید توسط دولت‌ها و سازمان‌های غیردولتی با در نظر گرفتن هنجارها و عرف و قوانین آن کشورها برای پیشبرد فرهنگی و حقوقی امر حقوق جنسی انجام پذیرد.

### مکانیزم‌های حقوق بشر

- کنوانسیون و پروتکل مربوط به وضعیت پناهندگان
- کمیساری عالی پناهندگان سازمان ملل متحد در ماه آوریل ۱۹۹۲ تصریح کرد که همجنس‌گرایان در تعریف مربوط به «یک گروه خاص اجتماعی» به منظور اجرای اهداف کنوانسیون و پروتکل می‌گنجند.
- کنوانسیون حقوق کودک (۱۹۸۹): دولت بوش، در کنار ایران، عراق، لیبی، سودان، سوریه و واتیکان، با اعتراض به نقش دولت‌ها در زمینه ارائه اطلاعات و خدمات به نوجوانانی که از نظر جنسی فعال هستند، تلاش کرد که در نشست ویژه مجمع عمومی سازمان ملل متحد درباره کودکان مانع توافق جمعی برسر آموزش درباره هویت و رفتار جنسی شود.
- کنوانسیون پیشگیری، مجازات و حذف خشونت علیه زنان در قاره امریکا: این تنها سند بین‌المللی است که بطور مشخص با مساله خشونت علیه زنان برخورد می‌کند. ماده ۶ حق هر زنی را به رها بودن از خشونت بیان می‌دارد، که شامل حق رهایی از همه اشکال تبعیض نیز می‌گردد.
- کنوانسیون حقوق بشر قاره امریکا: ماده ۵ (حق رفتار انسانی - در دفاع از زندانیان زن همجنس‌گرا استفاده شده است)؛ ماده ۷ (دستگیری و بازداشت خودسرانه را منع می‌کند)؛ ماده ۱۱ (حمایت در مقابل دخالت خودسرانه یا ایجاد مزاحمت در زندگی خصوصی مردم)؛ ماده ۱۲ (آزادی اندیشه و بیان)؛ ماده ۱۵ (حق گردهمایی)؛ ماده ۱۶ (آزادی گردهمایی)؛ ماده ۲۴ (حق برخورداری از حمایت برابر در مقابل قانون، بدون تبعیض).

## جلسات هفتگی در پالتالک

جلسات هفتگی ویژه ای در اتاق های پالتالک برگزار می شود که ورود برای عموم آزاد است و در آن اتاق ها به بحث و تبادل نظر در موضوعات مختلف جامعه LGBT ایرانی پرداخته و به بسیاری از سوالات شما پاسخ خواهیم داد.

این اتاق هر پنجشنبه ساعت ۲۱:۰۰ به وقت تهران به مدت یک ساعت باز خواهد بود.

اتاق های پالتالک: دسته **By Language/Nationally/Other**

نام اتاق: **Iran-Bahse dar Gay, Lesbian, Bisexual va Transgender**

این اتاق توسط آی دی (Arsham\_Parsi (ID) باز می شود که شما می توانید آن را در لیست خود اضافه کنید. برای دریافت نرم افزار پالتالک می توانید به آدرس [www.paltalk.com](http://www.paltalk.com) مراجعه کرده و آن را به رایگان دریافت کنید.

در انتظار حضور شما در این جلسات هستیم

لطفاً دوستان خود را نیز مطلع سازید

## حقایق و ارقام

- حداقل ۷۰ کشور در حالی که به قرن ۲۱ میلادی وارد شده‌اند که قوانین آنها رابطه جنسی بین افراد همجنس را منع می‌کنند. در برخی کشورها، رابطه جنسی که با توافق طرفین بین افراد بالغ همجنس صورت می‌گیرد، جرم «لواط»، «جنابت علیه طبیعت» یا «عمل غیرطبیعی» شمرده می‌شود. دیگران از عباراتی مانند «اعمال خلاف اخلاق» یا «رسوایی عمومی» استفاده می‌کنند تا شیوه‌های گوناگون هویت جنسی همجنس‌گرایی را جرم قلمداد کنند.
- در سال ۲۰۰۲، مردم در ۶۱ کشور بخاطر هویت جنسی‌شان و در نتیجه قوانینی که اجازه می‌دهد افراد تنها به خاطر هویت جنسی‌شان مورد پیگرد قرار گیرند، در زندان بودند.
- در ۹ کشور زیر قانون مجازات اعدام برای رابطه جنسی همجنس‌گرایان اجرا می‌شود: افغانستان، امارات متحده عربی، چین، ایران، موریتانی، پاکستان، عربستان سعودی، سودان و یمن.
- همجنس‌گرایی هنوز در شیلی، نیکاراگوئه، و پورتوریکو جرم شناخته می‌شود گرچه برخی مقامات با آن تا حدودی مدارا می‌کنند. گروه‌های همجنس‌گرا در این کشورها با هجوم خودسرانه پلیس از جمله حمله و دستگیری در گردهمایی‌ها یا اماکن عمومی مواجه هستند.
- در کشور ایالات متحده آمریکا، در ۲۳ ایالت همجنس‌گرایی قانونی است، در حالیکه رابطه جنسی همجنس‌گرایان هنوز در چهار ایالت آرکانزاس، کانزاس، اوکلاهما، و تکزاس غیرقانونی است.
- در سال ۲۰۰۱، روسیه همجنس‌گرایی را از لیست بیماری‌ها حذف کرد. پس از آن، وزارت بهداشت همجنس‌گرایی را به عنوان یک اختلال رفتاری و روانی طبقه‌بندی کرد.
- سوئیس در سال ۲۰۰۱ قانون اساسی جدیدی را تصویب کرد که تبعیض بر اساس گرایش جنسی را منع می‌کند. در این قانون اصطلاح «شیوه زندگی» به جای «گرایش جنسی» بکار برده شد.
- در سال ۱۹۹۹، بریتانیای کبیر پناهندگی افرادی را که به خاطر «هویت جنسی» تحت پیگرد بودند، پذیرفت. مجلس اعیان تصویب کرد که زنان کشورهای اسلامی و همجنس‌گرایان می‌توانند در این کشور بخاطر «عضویت در یک گروه خاص اجتماعی» - که در کنوانسیون ژنو ۱۹۵۱ در رابطه با وضعیت پناهندگان قید شده بود - درخواست پناهندگی کنند.
- دادگاه حقوق بشر اروپا از حقوق دگرجنسی‌ها در تغییر وضعیت مدنی خویش با توجه به کنوانسیون حقوق بشر اروپا حمایت می‌کند.
- در سال ۱۹۹۸، پارلمان اروپا قطعنامه‌ای را به تصویب رساند که بر دفاع از برابری حقوقی برای همجنس‌گرایان در اروپا تاکید دارد.
- «کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد» مشاهده کرده است که قوانینی که «اعمال جنسی غیرطبیعی» را جرم دانسته، کار پیشگیری از HIV/AIDS را مختل می‌سازد. افزون بر آن، این قوانین منجر به بازداشت و بدرفتاری با کسانی می‌شود که برای افزایش آگاهی درباره HIV/AIDS تلاش می‌کنند و گفته می‌شود که آنها به ترویج همجنس‌گرایی می‌پردازند.
- در چندین مورد، واتیکان لوایح پیشنهادی کشورهای اروپایی را برای ترویج قوانین مربوط به همزیستی افراد همجنس محکوم کرده است و این قوانین را که حقوق و مسئولیت‌های برابر به زوجها می‌دهد، «یک آشوب اخلاقی و نشانه پس‌گرایی» خوانده است.
- ۱,۲ میلیارد جوان در معرض خطر HIV/AIDS و دیگر بیماری‌های واگیردار آمیزشی، خشونت جنسی، بارداری ناخواسته و سقط جنین غیربهداشتی قرار دارند.

منبع: شبکه حقوق بشر زنان

## همجنسگرای یعنی چه؟

### امیر پور شریعتی

یکی از دوستان خوب ما این گفتگو را ارسال نموده که با مطالعه آن نیاز به آموزش و اطلاع رسانی در زمینه های خاص در بین خود اقلیت های جنسی را گوشزد می کند. از تمام دوستان خواهش می کنیم که مطالب و موضوعات مورد نظر خود را برای آگاهی و اطلاع رسانی هر چه بیشتر ارسال نمایید. (سردبیر)

**توضیحات نویسنده:** این مصاحبه با یکی از گی های ساکن تهران انجام شده و چند سوال کلی در مورد مسائل مربوط به همجنسگرایان و خصوصا گی ها پرسیدم یکی از دوستان گی ایشان هم در جمع ما حضور داشت که گاهی در بحث شرکت کرد. باید گفت که صحت مطالبی که در این گفتگو بیان شده لزوما مورد تایید من نیست.

✍ **همجنسگرایی یعنی چه؟**

معشوق را همجنس دیدن.

✍ **تفاوت های همجنسگرایان با دیگر افراد چیست؟**

اعتقاد دارم که در بچه های ترنس و گی گره های اخلاقی و روانی است، فقط سیستم سکسی.

✍ **چه تفاوت هایی میان ترنس ها، گی ها، لزیب ها و دوجنسگرایان وجود دارد؟**

اگر به ترنس ها اشاره کنیم هیچ فرقی با گی ندارد و از دیدگاه عامه با یک چشم نگاه می شود، ناگفته نماند در جامعه ایران خیلی ها ترنس هستند و می گویند گی هستیم و خیلی ها گی هستند و می گویند ترنس هستیم.

در خانواده های بالای بالای شهر خیلی ها ترنس هستند ولی خودشان را گی معرفی می کنند، در خانواده های پایین شهر خیلی ها گی هستند اما خودشان را ترنس معرفی می کنند. در خانواده های بالا معاشرت، پدیده های چت و اینترنت، گی پارتی، مسافرت خارجه و ... هست و فرد در این وادی خود را پیدا می کند، پس از جنسیتی که هست احساس رضایت می کند. خانواده های پایین چون این موقعیت ها را ندارند تنها جایی که می توانند خودشان را عرضه کنند و نشان دهند خیابان است و مکان هایی مثل پارک دانشجو، پل کریمخان و... و چون در پاتق های خیابانی هستند نا خواسته سعی می کنند بیشتر مورد توجه قرار گیرند برای همین آرایش می کنند و سعی می کنند خود را ترنس جلوه دهند چون بیشتر دگرجنسگرایان ترنس می خواهند. در این هم رنگ جماعت شدن ناخواسته روح و جسم به توافق می رسند و خود را ترنس تصور می کنند و به هر ارگانی باید حق بدهیم که ۶ ماه برای مجوز دادن برای تغییر جنسیت در نظر بگیرند.

در جامعه ما خیلی از گی ها پسر هایی هستند که در سنین کم مورد تعرض قرار گرفته اند، خیلی از گی ها پسر هایی هستند که این جذابیت در آن ها نیست که دختر را شیفته خود کنند، خیلی از ترنس ها، گی هایی هستند که مخاطب کمی دارند یا وقتی پا به سن می گذارند جذابیتشان کم می شود و خودشان را ترنس معرفی می کنند. این گفته ها در ترنس های مذکر به مونث و مونث به مذکر و لزیب ها و گی ها دیده می شود، فرق بین ترنس و گی فقط به تغییر جنسیت است، ناگفته نماند خیلی اندیشمندان و روانشناسان معتقدند که ترنس بودن همان مفعول بودن بیش از حد است.

✍ **در مورد دوجنسگرایان چطور؟**

می توانیم بگویم هر خواسته جنسی که فاقد بینش های انسانی باشد یا گرایشات فکری و روانی، شامل حال انحرافات جنسی می شود.

✍ **به نظر شما Gay خوشبخت چه مشخصاتی دارد؟**

سکس زندگی شخصی او را تحت شعاع قرار ندهد، خودش را بشناسد، یک شهروند محسوب شود نه یک شخص خاص و خودش را از جامعه جدا نبیند. از آنجایی که مادیات برای همه مهم است حتی معنوی ترین شخصیت ها هم یک جوری باید تامین باشند. در مورد اقلیت های جنسی در ایران این موضوع بیشتر صدق می کند چون وقتی مرفه باشی

آسیب کمتری می بینی (خصوصاً اجتماعی) چون به عنوان مثال وقتی از خانواده مستقل شوی و تامین هم باشی هیچ وقت به زور مجبور به ازدواج نمی شوی، در واقع می شود گفت استقلال خیلی اهمیت دارد. در ایران هیچ پاتق به رسمیت شمرده ای برای اقلیت های جنسی نیست، تنها فضاهای نرمال که می توانیم خودمان را پیدا کنیم. مهمانی های سطح بالا هستند، لابی هتل ها، کافی شاپ های نرمال و معتبر. شخصی با سن زیاد و وضع مالی بد، جذابیت کم، چطور می تواند گی موفق باشد؟ و برای زندگی انگیزه داشته باشد و سالم زندگی کند. برای یک مرد روح و جسمش خیلی مهم است، کارهایی مثل ورزش، تقویت اعصاب و روان، رسیدگی به خویش و مهم بودن زندگی.

#### ✦ شما وضعیت اخلاقی جامعه GLBT را چطور می بینید؟

**شخص سوم:** تا زمانی که دیگران نمی دانند، همجنسگرا مثل فرد عادی است. ولی نمی تواند با این جوامع ارتباط برقرار کند. در این موارد می توانند خودشان را دگرجنسگرا جلوه بدن ولی عذاب آور است. چون در جامعه ای هستیم که حقوق مادی و معنوی نداریم، خانواده ها که به ندرت قبول می کنند، حتی روشن فکر ترین خانواده ها در نهایت به عنوان بیماری آن را قبول می کنند. برای همین شخص GLBT خودش را پوچ می بیند و بی ارزش و انگیزه ای برای سالم زندگی کردن و رسیدگی به خود ندارد.

#### ✦ پس یعنی وضعیت اخلاقی جامعه GLBT در ایران بد است؟

**شخص سوم:** خیلی بد

#### ✦ نقش حکومت در جامعه GLBT در ایران چیست؟

اولین خواهشی که از سازمان ها یا سایت هایی که برای GLBT کار می کنند دارم این است که همجنسگرایی را به مسائل سیاسی ربط ندهند. شاید جامعه شناسی مربوط به مسائل GLBT باشد ولی سیاست کاملاً بیگانه است، حتی در زمان شاه هم توجهی به این مسئله نمی شد. خیابان لاله زار و جمهوری یکی از ناامن ترین پاتق های ترنس ها و گی ها بوده ولی خوشبختانه امروز ترنس را به عنوان یک بیماری و معضل اجتماعی کاملاً قبول دارند حتی شامل حال آسیب های اجتماعی شناخته شده و یک سری کمک هایی هم دستگاه های کشور به ترنس ها می کنند (بسیار محدود) ولی با این فرق که گی ها را هنوز هم به عنوان انحراف جنسی و مقایسه با قوم لوط و با عقاید بسیار شرعی اسلامی قیاس می شوند. با این فرض که هیچ فرقی بین آن ها نیست. هنوز هم خیلی ها در قالب خود قرار نگرفتند، به علت نبودن آموزش های اجتماعی باز هم خیلی ها گی هستند و خود را ترنس معرفی می کنند یعنی دولت باعث این شده است.

#### ✦ نظر شما در رابطه با اعدام هایی که بعضی جاها گفته می شود به علت همجنسگرایی بوده چیست؟

این اعدام ها با عنوان همجنسگرا بودن شایعه ای بیش نبوده باز هم خواهش می کنیم برای تکذیب نظام یا زیر سوال بردن جمهوری اسلامی GLBT را طعمه قرار ندید. طبق آخرین تحقیقاتی که شده اعدام های مشهود دو فرد همجنس باز که دارای پرونده کیفری و شرارت های اجتماعی و انحرافات جنسی (بچه بازی) که دارای شاکی شخصی هم بوده اند. شما تصور کنید که در خیابان های تهران همه روزه تعداد بی شماری گی و ترنس تردد می کنند که ظاهرشان بیان گر سیستم جنسی هم هست پس با این حساب مسئولین نیروی انتظامی به محض مشاهده همچین آدم هایی باید دستگیرشان کنند و بعد از دادگاه اعدام بشوند. آیا این با عقل جور در می آید؟ با نشر اکاذیب فقط تیشه به ریشه خود می زنیم. حتی شایعات تاثیر گذار این حمایت های ناچیزی که سازمان های بهزیستی و نظام وظیفه از اقلیت های جنسی می کنند مانند وام بهزیستی، معافیت سربازی، مشاوره رایگان را کم رنگ تر می کند.

## سخنان کوتاه



سعی کن خیلی هوشیار باشی شانس گاهی اوقات خیلی آرام در می زند. وقت شناس باش و همیشه ساعتت را ۵ دقیقه جلو بکش و از افراد ناشایست دوری کن.

کسی را که امیدوار است هرگز نا امید مکن شاید امید تنها دارایی او باشد. وقتی با بچه ها بازی می کنی سعی کن آنها برنده شوند. هیچگاه در دستگاه پیام گیر تلفن پیام نا مفهوم نگذار.

اصالت داشته باش و از حدی که لازم است مهربانتر باش و وقتی عصبانی هستی به هیچ کاری دست نزن و سعی کن مفید ترین و با احساس ترین آدم روی زمین باشی و تا وقتی شغل بهتری پیدا نکردی شغل فعلیت را از دست نده. از کسی کینه به دل نگیر و برای تمام موجودات زنده ارزش قائل باش و شکست را به راحتی بپذیر و وقتی پیروز شدی فخر فروشی نکن و خودت را درگیر مسائل بی اهمیت نکن. هرگز به کسی نگو خسته و افسرده به نظر می آید.

همیشه به قولت وفادار باش و تا می توانی جدایی ها را به وصل تبدیل کنی و عادت کن همیشه حتی وقتی ناراحت هستی خودت را سرحال نشان بدهی و زندگی را سخت نگیر و از وسایلت به خوبی محافظت کن و هیچ وقت قمار بازی نکن.

وقتی با کار سختی روبرو شدی به خودت تلقین کن که شکست غیر ممکن است و انتظار نداشته باش پول برایت خوشبختی بیاورد و برای تغییر دادن دیگران بیش از اندازه تلاش نکن.

همیشه خوش ظاهر و شیک پوش باش و خودت را دست کم نگیر و متواضع و فروتن باش. پلها را از بین نبر شاید مجبور باشی روزی بار دیگر از روی رودخانه رد شوی .

قدرت بخشندگی را از یاد نبر و نسبت به مردمی که به تو می گویند صادق و بی ریا هستی مواظب باش و دوستی های قدیم را دوباره تازه کن و سعی کن زندگی همواره برایت پیام داشته باشد . کتاب مورد علاقه ات را برای بار دوم بخوان.

طوری زندگی کن که روی سنگ قبرت بنویسند "شخصی که از هیچ چیز در زندگی اش پشیمان نبود"

احمقانه رفتار مکن و هیچ وقت فرصت ابراز علاقه به دیگران را از دست نده و وقتی می خواهی یک رابطه عاشقانه همان طور بماند فقط بگو "من مقصر بودم"

هیچ وقت تکه آخر شیرینی را نخور و بدان در چه وقت باید سکوت کنی . سعی کن مشکلات را به جای بزرگ کردن حل کنی.

روز تولد دیگران را به خاطر داشته باش و حداقل سالی یکبار طلوع آفتاب را تماشا کن و برای فردایت برنامه ریزی کن. از عبارت "متشکرم" زیاد استفاده کن و نواختن یک آلت موسیقی را یاد بگیر و زیر دوش آب برای خودت آواز بخوان و برای هر مناسبت کوچکی جشن بگیر.

اجناسی را که بچه ها می فروشند را بخر و همیشه در حال آموختن باش و آن چیزی را که می دانی به دیگران بیاموز. روز تولدت یک درخت بکار و دوستان جدید پیدا کن اما قدیمیها را از یاد مبر.

از مکانهای مختلف عکس بگیر و راز دار باش و فرصت لذت بردن از خوشی هایت را به بعد موکول نکن.

به دیگران متکی نباش و اشتباهات را بپذیر و بدان که تمام اخباری که می شنوی درست نیست و گاهی برای خودت سوت بزنی.

شجاع باش و اگر نیستی وانمود کن که هستی چون هیچ کس نمی تواند تفاوت این دو را تشخیص دهد.

به کسی کنایه نزن و از بین کتابهای آنهايي را امانت بده که بازگشتشان برایت مهم نباشند.

## ازدواج در بریتانیا و از خود راضی ها

محسن



چندی پیش مطالبی را در سایت های مختلف بویژه بی بی سی تحت عنوان "تحول ازدواج در میان بریتانیایی ها و واکنش فارسی زبانان" منتشر شد. این مطالب که مربوط می شد به قانونی شدن ازدواج همجنسگرایان در انگلیس و جار و جنجالی به پا کرد، در سایت بی بی سی در قسمت نظرخواهی، نظرات افراد مخالف را که خواندم واقعا بغض کردم و داشت گریه ام می گرفت. اصلا حالم داشت از هر چه آدم غیر منطقی و واقعا عقب افتاده بود به هم می خورد، آدم های خودخواهی که فقط

به خاطر این که خودشان دگر جنسگرا هستند به خودشان این اجازه را می دهند که هر چه که دلشان می خواهد و هر چرندیاتی که به فکر ناقصشان می رسد را به راحتی بیان کنند، باز هم تهمت های بیمار و افرادی که دچار مشکلات روحی هستند و از نظر اخلاقی دچار مشکل می باشند فراوان به چشم می خورد، حتی نفرین هم شده ایم، تنها به خاطر این که و تنها به این گناه که به کسی که همجنس خودمان هست عشق می ورزیم!

واقعا در کجای دنیا، کدام همجنسگرایی به دگرجنسگرایی تهمت می زند که این افراد این اجازه را به خودشان می دهند؟ اتفاقا کاملا بر عکس، همجنسگراها افرادی کاملا احساساتی تر و لطیف تر از دگرجنسگرایان هستند و برعکس به نظر من کسانی دچار مشکلات روحی و اخلاقی هستند که هنوز هم به عقاید خشک و بی روح خودشان سرسختانه اصرار می کنند و همیشه هم اصرار دارند که حرف ما درست هست، بدون هیچ گونه تحقیق و بررسی دقیق، آیا همجنسگراها باید شرم کنند و خجالت بکشند یا این افراد عقب مانده از لحاظ فکری، عقیدتی، مذهبی و هر چیزی که فکرش را بکنید، که هیچ وقت زحمت خواندن حتی یک صفحه در مورد فلسفه و علت همجنسگرایی به خودشان نمی دهند؟ این قدر جاهلند که فکر می کنند که هرکسی همجنسگرا بود، آدمی بی اخلاق و بی دین هست، در حالی که خیلی از همجنسگراها هستند که حتی به مسائل دینی از دگرجنسگرایان پایبندترند، اصلا دین، مذهب، اخلاق و... و در کل این که کسی چطور آدمی باشد ربطی به نوع گرایش جنسی فرد ندارد. حتی مسائل دینی و مذهبی هم این خاصیت را دارند که نسبت به مسائل مختلف انعطاف داشته باشند و نسبت به زمان های خاص تغییر در آن به وجود بیاید، هر چند که همجنسگرایی چیزی نیست که زاییده عصر امروز باشد، ولی می خواهم بگویم که حتی دین هم انعطاف پذیر هست ولی این آدم های خودخواه ذره ای انعطاف ندارند و در جهالت مطلق به سر می برند. واقعا جهالت برای انسان امروزی که در دنیایی زندگی می کند که فاصله معنی و مفهومی ندارد ننگ و عیب بزرگی است. واقعا مسئله ی به این سادگی که کسی که به جنس مخالف گرایش ندارد و خودش هم این را انتخاب نکرده چرا باید این همه بحث در آن وجود داشته باشد؟ در شماره دی ماه چراغ مطلب جالبی نوشته شده بود که منظورش این بود که:



"در کشوری که هنوز هم در مورد روابط حتی دو جنس مخالف (دختر و پسر) این همه مشکل داریم، دیگر واقعا معلوم هست که جامعه ما کشتش روابط همجنسگرایی را ندارد، جامعه ای که حتی در این مورد دچار عقب ماندگی فرهنگی است و حتی از نظر مذهبی بین رابطه دختر و پسر مشکل می بیند و این مسئله برای آن ها حل نشده مانده و کاملا مشخص هست که درک مسائل همجنسگرایی را ندارند" و این مطلب کاملا صحت دارد و واقعیت محض می باشد. باور کنید انسانهایی وجود دارند که اگر هرچقدر هم برای آن ها توضیح دهی بازهم این قدر خودخواه و لجاجت دارند که حاضر به درک مسائل همجنسگرایی نیستند، آن هم تنها به یک دلیل و فقط به یک دلیل و آن این که خودشان دگرجنسگرا هستند و از رابطه عاشقانه با همجنس خودشان خوششان نمی آید،... واقعا مسخره است. با کمال احترام به همه دگرجنسگرایانی که منطقی و انسانهای فهمیده ای هستند، فقط یک چیز را به دگرجنسگرایان خودخواه و از خود راضی می گویم:

واقعا شرم کنید، تهمت زدن کافی هست، بروید افکار خودتان را اصلاح کنید.

# مناسک حج یا تریبون مخالفت؟

پایک - فرانسه

قسمتی از متن سخنرانی آقای سید علی خامنه ای به مناسبت ایام مناسک حج (با کمی خلاصه سازی)



آدمی در میدان‌های گوناگون زندگی، قربانی غفلت خویش است. هر جا غفلت هست انهدام اخلاقی و انحراف فکری و هزیمت روحی نیز هست و همین ضایعات است که به نوبه خود می‌تواند علاوه بر اضمحلال شخصیت افراد انسان، شکست ملت‌ها و فروپاشی تمدن‌ها را نیز پدید آورد. حج یکی از برترین تدابیر اسلام در **غفلت زدایی** است. بین‌المللی بودن این مراسم، گویا این پیام را می‌رساند که امت اسلامی در هویت جمعی خود نیز، جدا از وظیفه فردی هر مسلمان، موظف به غفلت زدایی از خویشتن است.

اکنون که به برکت فداکاری مبارزان و شجاعت و صداقت رهبران در برخی از نقاط دنیای اسلام، بیداری اسلامی امواج خود را گسترش داده و جوانان و نخبگان و آحاد مردم را در بسیاری از کشورهای اسلامی به میدان آورده و چهره غدار سلطه طلبان برای بسیاری از سیاستمداران و زمامداران مسلمان آشکار گشته است، بار دیگر سردمداران استکبار در پی ترفندهای تازه برای ادامه و تحکیم سیطره خود بر دنیای اسلام‌اند. **شعار دموکراسی خواهی و حقوق بشر یکی از این ترفندها است.** امروز شیطان بزرگ که خود مجسمه شرارت و قساوت بر ضد بشر است، پرچم طرفداری از حقوق بشر را بلند کرده و ملت‌های خاورمیانه را به دموکراسی دعوت می‌کند. دموکراسی مورد نظر آمریکا در این کشورها به معنای آن است که دست نشاندگانی رام و مطیع، به کمک توطئه و رشوه و تبلیغات اغواگر، در انتخاباتی ظاهراً مردمی و باطناً آمریکایی بر سرکار بیایند و عامل آمریکا در تحقق هدف‌های پلید استکباری شوند. ملت‌های مسلمان باید امروز کاملاً هوشیار و مراقب باشند و علما و پیشوایان دینی، روشنفکران و دانشگاهیان، نویسندگان و شاعران و هنرمندان، جوانان و نخبگان، همه و همه باید با هوشیاری و اقدام بهنگام، نگذارند، آمریکای جهانخوار دوره جدیدی از سلطه استعماری خود بر دنیای اسلام را آغاز کند.

## برادران و خواهران مسلمان

بارها نقض شده غرب نیست، **مردمسالاری** در متن تعالیم اسلامی و حقوق انسان از برجسته‌ترین سخنان اسلام است. دانش را از دارندگان آن، از هر جا و هر که، باید آموخت ولی دنیای اسلام باید همت کند تا همیشه شاگرد نماند و از استعداد‌های خود و همت خود برای نوآوری و ابتکار و تولید علم کمک بگیرد.

ارزش‌های غربی که در کشورهای آنان به **فروپاشی اخلاقی و رواج شهوترانی و خشنونت و قانونی کردن همجنس‌بازی** و فضاحت‌های دیگری از این قبیل انجامیده قابل تقلید نیست. اسلام با ارزش‌های والای خود، برترین منبع رستگاری انسانها است و نخبگان ملت‌ها وظیفه حتمی بازخوانی و ترویج این ارزش‌ها را بر دوش دارند.

امروز جهان و بویژه جهان اسلام دوران حساسی را میگذراند، از سویی **امواج بیداری سراسر دنیای اسلام را فراگرفته** و از سویی چهره غدار آمریکا و دیگر مستکبران از پرده‌ی تزویر و ریا، بیرون افتاده است. از سویی حرکت به سمت بازیابی هویت و اقتدار در بخش‌هایی از جهان اسلام آغاز شده و در کشوری به عظمت ایران اسلامی، نهال‌های دانش و فناوری مستقل و بومی به بارنشسته و اعتماد به نفسی که محیط سیاسی و اجتماعی را متحول کرده بود به محیط علم و سازندگی کشیده شده است و از سویی رخنه‌های ضعف و انحطاط در آرایش سیاسی و نظامی دشمنان پدید آمده است. دنیای اسلام برای **مردمسالاری و حقوق بشر**، محتاج نسخه مغلوب و

## از رنجی که می بریم: چت روم ها (۱)

### اشکان حسیان

هرزگی، صداقت و دقل بازی و ... در این مقوله نمی گنجند. در شماره قبل نشریه چراغ، در یک اقدام مناسب، بخشی از مطالب اینجانب با افزودن پیوستی تعدیل گردید تا به گونه ای قابل تحملتر بوده موجبات دلخوری عده ای را فراهم نیاورد. ضمن تشکر از حسن توجه تصحیح کننده محترم، کمال تقدیر بخاطر زحمات فراوان و درک موضوع ضیق وقت در جمع آوری مطالب مربوطه، ذکر نکاتی چند را با پوزش از ترنس های آقا و در دفاع از آنان در برابر افرادی که چهره آنان را با اعمال خود لکه دار نموده اند، خالی از لطف نمی دانم.

سلام. فکر کنم دیگر نیازی به معرفی "از رنجی که می بریم" نباشد. لزوم وجود بخشی متفاوت، متضاد و البته منصف در هر نشریه ای، را که به غنای آن مجموعه می انجامد، غیر قابل انکارست. همیشه زشتیست که زیبایی را، گرسنگیست که سیری را و شکست است که پیروزی را بهتر تفسیر می نماید. نکته بسیار قابل توجه و مهم، تضاد در عین پاکی، تفاوت در عین اصالت و مخالفت در عین آراستگی می باشد. مثلاً روز و شب در عین تضاد، هر دو زاده طبیعت و هر دو نیاز غیر قابل انکارند. فلذا تضادهایی بی هویت که یکی تضییع کننده حقوق دیگرست، نظیر پاکی و

اول آن که چرا همواره انگشت زیبای اتهام به سوی اغیار نشانه می رود؟ چرا غالباً خود ما مبرّایم؟ چرا تغییر را از خودمان شروع نمی کنیم؟ مگر بسیاری از افراد مذکور خود ما و نزدیکان و عزیزان ما نیستند؟ چه کسی باید پیام آور نیکی و اصلاح برای آنان باشد؟ آیا نباید بسیاری ایرادات حتی بیان گردند؟ آیا اگر چنین است، توقع بهبود وضعیت به تبع تغییر کج اندیشی ها در باره همجنسگرایان، ناشی از تغییر سوء رفتارها، از جمله انتخاب راه و رسم صحیح و طرد همجنسبازان توسط همجنسگرایان، را می توان به انتظار نشست؟

دوم این که مگر نویسنده، همه را مورد خطاب قرار داد؟ مگر اینجانب نمونه هایی مناسب را متذکر نگردیدم؟ مطلبی که ارائه شد، تأیید گفتار یک ترنس کاملاً با افکار و سکنات آقامنشانه و بری از مواد مذکور در شماره پیشین بود که گفت دوستانش همه ترنس هستند و بسیاری از رفتارهای دخترنمایانه در آنان عمدیست.

سوم. مگر می توان دیدگان را به روی حقایق بست؟ مگر خومان شاهد عینی این گونه آداب نیستیم؟ پس چرا توقع داریم ناظر خارج جامعه همجنسگرایان، هرآنچه را با دیدگان خود به نظاره است، منکر گردد؟ مگر آرمان بسیاری از ترنس ها تغییر جنسیت و تبدیل شدن به جنس مخالف نیست؟ حال شما کدام دختر را می شناسید که در پارک برقصد؟ آن هم با آهنگ هایی که از بلندگوی پارک پخش می گردد (حالا منصور بود یه چیزی!) کدام دختر با قر کمر راه می رود؟ کدام دختر است که الفاظی نظیر: وا، شیطون، مامانی، قربونت برم، فدات شم و اخیراً take care و ... در هر کلامی از زبان مبارکش ساطع شود؟ اصلاً مگر تمام زنان با آرایش غلیظ در هر زمان و مکانی حاضر می شوند؟

علی ای حال، غرض بیان مشکلات، تذکر به بیدارها و تنبّه به آسودگان در بستر بی معرفتی در حق همجنسگرایان، خواه عمد، خواه سهو و نه توهین به محترمین بود. بیابید بپذیریم بسیاری کج روی ها زاده تمرین بسیاری عادات غلط بوده که شأن و شناسنامه همجنسگرایان نمی باشد. لذا لازم است بدینوسیله از نکته بینی ویراستار محترم تشکر نمایم.

### چت رومهای LGBT (قسمت اول)

طبیعت صحنه طبایع متضاد، سیاه و سفید، زشت و زیبا، خنده و گریه و ... است. برآستی علت تضاد در هستی چه می تواند باشد؟ آیا در پی این همه پیچیدگی محیط اطراف اندیشیده ایم؟ تابلو ملوئی را به نظاره آمده ایم. هر استعدادی را منظور نیست. هر قابلیت را کاربردیست. هیچ امری بی محتوی و هیچ حادثه ای بی دلیل نیست. حال چرا گروهی بلند قد و گروهی کوتاه قامتند؟ گروهی فقیر، گروهی از طبقه متوسط و گروهی غنیند؟ چرا گروهی زیبا چهره اند و دیگران نه؟ چرا؟ چرا؟ چرا؟ ...



وارد چت روم همجنسگرایان می شوید. گروهی حرفه ای، گروهی مضطرب، گروهی مزاحم، گروهی مریض و گروهی آلف و ... . همگی در پس IDهای گوناگون، زیبا، فریبنده و ... پنهانند. محظ اطلاع هیچ ID نمی بینید که خالی از کلمات: خوشکله، خوشتیپ، ۶۹، نانا، اسامی خوانندگان، xxx و الفاظ نظیر باشد. بسته به این که خود شما واقعاً از کدامین دسته اید وقایع متفاوتی در انتظارتان است. با فرض آن که شما حداقل جزء آلفین و مزاحمین نبوده (و ان شاء الله هم که نیستید!) و صادقانه فرد مورد نظر را می جوئید، وارد پهنه کارزار می گردید.

- ASI؟ سوالی بسیار معمول با پاسخهایی معمول، سر کاری، بعضاً عجیب، گاهی آزار دهنده، گاهی بی جواب و گاهی بی بدیل. 32 m teh , 26 m shz, 45 m LA , 16 m tab و ... .

اگر گفت ۱۶ سالشه حتماً پوزیشن مفعول داره و حتماً هم سرکاره! تازه اینا خوباشه! حالا بقیش:

IM! انگار قراره بخوریش! یعنی ولس کن دنیا دختتر می گرده. مطمئن باش پیدا هم نمی کنه! چون هیچ دختتری به هیچ پسری پیغام نداده! حداقل ما که ندیدیم یا خیلی کم دیدیم.

جواب دیگر: 23 اینم سر کاره! اصلاً حال تاپ کردن نداره چه برسه بقیه سوالات را جواب بده! چه برسه باهات فرار بذاره و ... .

33 m . آخه از کدوم قبرستونی؟ کدوم طویله بزرگ شدی که هنوز بلد نیستی جواب آدم را درست بدی؟ آخه آدم اینقدر آب زیر کاه؟ نوبه. پنج ملیون سوال باید ازش بکنی که جواب بده از کجاس. اصلاً تو که نمی خواهی جواب بدی چرا اومدی تو روم؟ چرا با احساسات مردم بازی می کنی؟ مگه اعصاب آدم فولادیه؟ آدم مگه چقدر تحمل داره؟ بعد دیگه آدم میشه بی ادب. میشه لات. دیگه نمی کن کی خاک ریخته تو سرت که. تو میشی ابلیس. دیگه نفهمتر و چاقو کش تر از تو خودت میشی. فلذا آدم هم به نفتشه هم به گازشه که اعصابش حساسی فولادی باشه!

یا یاد گرفتن میگن شما؟ اگه اعتراض کنی میگه تو پیغام دادی. انگار اگه بگه چند سالشه و از کجاست دیگه شماره شناسنامهشم لو میره. اونوقت فردا پلیسی، بسیجی به چیزی میره ترتیبش را میده!! فرض کن بالاخره با هر زحمتی بود جوابتو گرفتی، تازه این خوان اول بود! تازه اگه رنج (گروه) سنیش همونی باشه که می خواهی!

- بعد می پرسی: tbvs یا t/b/v/s ؟ یا پوزیشن؟ یا سوالایی تو این مایه ها. میگه: چی؟ یعنی اصلاً گی نیست. یا خیلی وارده میگه شما؟ یعنی تو اول بگو من به چیزی بسازم نیم ساعت بکارت سر کار. به بار بعد از این سوال طرف گفت: b. بعد از یک ساعت چت وقتی عکسم را بهش دادم گفت که مفعول مفعولم نیست! گفتم یعنی چی؟ گفت: یعنی v . آتیش گرفتم. بعد فرداش دیدم داره تو روم پیغام میده که دنیا مفعول می گرده! خلاصه اگر کسی بهتون گفت مفعوله باور نکنین!

جدیداً مد شده میگن full t یا full b یا به چیزی که توش full داره. و یعنی خیلی طرف کارش درسته. آسمون ترکیده این بابا از اون بالا سقوط کرده رو زمین. اصلاً زمینی نیست که! به پا فرشتس واسه خودش! انگار ماشین دست دوم آگهی دادن تو روزنامه: فنی، فول، سالم و ... یهو بگو کم کارکرد! تازه نقاشی شده! بدون تصادف و اصلاً تمون مال به خانم دکتر بوده هر روز سوارمون می شده کولش می کردیم می بردیمش مطب و برمی گردوندیمش! بگو دیگه! آخه این فول چیه! داهاتی! نفهم! بی سواد! اصلاً ازش بپرس v مخفف چیه، بهت میگه versat! بابا اون arabsat نبود؟ شایدم jaysat بوده می دونی چرا؟ آخه قریونشون برم سواد ازشون می باره به گی میگن جی! خوب اصلاً همون versat که تو میگی. حالا این v more b دیگه چیه؟ ما که نفهمیدیم. طرف یا اصلاً خلیفش تمایلی به سالی به بار ورود به بغداد شما را نداره (الحمد لله! بالاخره یک مفعول پیدا شد!) یا نه برعکس اول میگه من می کنم بعد دیگه داداش فاتحت خوندم! دیگه ولت نمی کنه! اگه پشت گوشت را دیدی پشت اونم دیدی! میگه نه؟ از ۱۱۸ بپرس!

حالا فرض کنیم شما از نظر پوزیشن هم به توافق رسیدین! حالا سوال بعدی چیه؟ اگه گفتی؟ هالان!

- قد و وزنت چقدره؟ میگه ۱۸۵ - ۶۵ . با خودت می گی لاغره لاغره. خواب دیدی خیر باشه! می ری بینیش می بینی واه! یا مادر مقدس! یا حضرت فیل! این بابا خود نمرة بیسته! هیکل نگو درخت چنار پنجاه ساله بگو! این چه هیکیه؟ چه خبره بابا؟ مگه می خواهی چیکار کنی؟ باور کن رضا زاده باهات کشتی بگیره می بازه! یا میگه مثلاً ۱۸۰ - ۷۰

میگی خوب! خوبه دیگه! میری میبینی بدون دیگه قیمة پزی روز عاشورا قورت داده(گفتی دیگه! آخ! مامان من قیمة میخوام!) این چه شیکمیه؟ مگه چند سالتنه؟ باسکول بیار وزنم بکن خواهر! یا میگه ۱۷۰-۱۸۰ و ۶۰ - ۷۰! بابا بالاخره چی؟ ۱۷۰؟ ۱۸۰؟ ۶۰؟ ۷۰؟ کدومش؟ ول کن اصلاً. اگه راحتی این سوال را بی خیالش شو! آره! عوضش شب راحت می خوابی! فکر کن!

- سوال بعد. با فرض این که طرف تهرونه می پرسه کجای تهرانی؟ کجای این خراب شده؟ امکان نداره طرف مال پایین شهر باشه! ما این موها رو تو آسیاب سفید نکردیم! یه چیزی بهت میگم گوش کن! میگه: نیاوران، فرمانیه، ولنجک، جردن، میرداماد، ظفر، شریعتی (حالا شریعتی خدایامرز از جنوب تا شمال کشیده شده ها! اما به خودت فشار نیار! منظورش اون بالاهاشه! هر چی نزدیکتر به کوه بهتر!)، یخچال (نترس! اون فریزره که سرده یخچال خیلی زور بزنه ۲- درجه سرد تر نمی کنه!) ونک (وسط میدونو میگه ها!!)، شهرک (بابا منظورش شهرک غربه! نه بابا! نه! میگم نه دیگه! مال شهرک اکباتان و ژاندارمری و پاس فرهنگیان و آزمایش و راه آهن و این جاهای پرت نیست! بچم کاخ نشینی میکنه!)، سعادت آباد و اخیراً پونک! آخه می دونی پونک بالای شهره دیگه! حالا چه فرقی میکنه؟ اصلاً بچه پولداره! بالا شهریه دیگه! خاک پاشم تبرکه! کارگروشم کارت اینترنتش را برآش خریده! واسه همینه زرت و زرت dc میشه دیگه!! هر چی هم باهاش چونه بزنی از پاسداران پایینتر نمی یاد. یادت باشه دو سه بار ازش سوال کنی کجای تهرونه! آخه می دونی یهو از شرق به غرب کوچ میکنه و بر می گرده! بابا همه جاذبش همینه دیگه! بین بچم تکنولوژی، مکنولوژی همه رو لوله کرده! طی الارض داره! خلاصه یکم باهاش چونه بزن شاید نظرش عوض شد بچه کجاس! اما یه چیزو فراموش نکن اگه گفت خارجه حتماً بعدش میگه یکی دو ماه دیگه میاد تهرون! یادت نره ازش بپرسی دقیقاً چه روزی میرسه ها! آباریکلا بچه خوب! نازی! نازی! اگه گفت شهرستانه مثلاً تبریزه بدون بچه خیابون ولی عصره یا اگه گفت مشهده بچه سجاده و همینطور الی آخر. ها||ان! دیدی داشت یادت می رفت! می دونی! اینا معمولاً یه خونه تهرون دارن یه خونه شهرستون! یادت باشه بپرسی خونه تهرونشون دقیقاً کجاس! اما زیاد به خودت زحمت نده چون حدس می زنی احتمالاً کجاها رو میگه! ولی حتماً میگه یه سری به تهرون میزنه! این یکی رد خور نداره!

- سوال بعدی مربوط میشه به عکس. چون مادرت این یکیو دیگه ازش نخواه! چون اول باید خودت عکستو بدی! چرا؟ می پرسه چرا؟ اصلاً بای! سریع قهر میکنه! چرا نداره دیگه! اینجا اونو که باید بپسنده چون تو اول پیغام دادی (ای بشکنه این دست که به تو پیغام داد!) چون تو بزرگتری! نمی گه تو بزرگتری احترامت واجب! نه! میگه بزرگتری باید کولش کنی! آره داداش! نمی دونستی بدون! تازه اگه تاپیش بودی، اگه عالیجناب نظر رحمتی به شما انداختند، اگه هزار و یک ایراد از شما نگرفتند که نمی دونم یه عکس دیگه بده، نصف سرت کو، نصف تنت کو، مگه معلولی، موهات کوتاهه و ... اگه مورد پسند واقع شدی یا به قولی یار پسندید تورا! (مژده بده مژده بده یار پسندید مرا ،،،،، سایه او گشتم و او داد به خورشید مرا). تازه رسیدی به مدار صفر درجه! یا یه عکسی برات میزاه اون بغل که چون yahoo messenger آقا یه موره همش یه موره نزدیک به ۱۰ - ۲۰ شماره ورزشتون عقبه اصلاً روی avatar شما جایی برای نشون دادن عکس از اون نیست، بهش هم بگی بفرست عکستو اولاً که بهش برمیخوره، بعدشم اگه نکه اول شما یا اگه قهر نکنه باز با همون مسنجر زیباش سعی میکنه براتون ارسال بداره! بعد که بهش تذکر میدی بابا مسنجرت قدیمیه به گوشه قباش برمی خوره، بهش نگی بذارتش تو پروفایلش! یا دق مرگت میشی، بهش در عرض چهل و پنج سال تمام، یاد بدی چطور عکس میذارن تو پروفایل، یا تهدید به مرگت میکنه (میگی نه؟ امتحان کن!)! یا یه عکس برات می فرسته دقیقاً یونصد و پنجاه و پنج نکته انحرافی داره!! یا عینک دودی داره! یا نیم رخه! یا هفتاد و هفت تا دست و پا و بیل وکلنگ گرفته جلو صورت جانش! یا بالای درخته! یا سر توالش نشسته!! یا فقط عکس بدنه، کله نداره! یا عکسشو ویرایش کرده چشمش معلوم نیست! یا عکس یکی دیگس! یا عکس دوره! یا یه ID که مال یه بدبختیه بهت معرفی میکنه میگه برو بین! بهشم بگی با اون ID آنلاین شو بینم مال خودته یا نه، یا میگه حال ندارم یا میشی شمیرن ذی الجوشن زمان! مغضوب علیه! نازه دیگه! باید بخری! خلاصه داداش حواست باشه با افلاطونها، ارستاطالیسها، آینشتاینهای زمان، طرفی! آره! اینا گنجشکو رنگ میکنن جای قناری میفروشن! آره بابا! چی خیال کردی؟ فکر کردی کم الکیه؟! اینه!

- اگه شانست نگرفتو طرف کلید کرد باید بهش وب بدی! می دونی رفیق! وب مخفف وبکمه! همه دنیا مخفف وبکم، کم هست اینجا وب! حرف نباشه! حرف بزنی میشی بی سواد! حالا خر بیار باقالی بار کن! باشه بابا همون وب که شما میگین! بازم به همون دلایل محکمی که خودت میدونی باید اول تو وب بدی! خودتو هم برای رقص آماده کن! هی بچرخ، بیچ، نور و زیاد کن، در رو ببند، پنجره رو باز کن، دستتو بزار رو سرت، پاهاتو بگیر بالا، اینجاتو ببینم، اونجاتو ببینم، پاشو وایسا، بشین، اگه تنت مو نداشته باشه چرا سفیدی، اگه پشمالو باشی چرا سیاهی، چرا چرا (چرا با هم یکی نیستن آدما؟،،،، چرا دیوار بلنده بین ما؟ چرا چرا؟ چرا چرا؟)؟ باز اگه این خوان را هم رد کردی حالا نوبت اونه! اگه وب داد! بابا اینقدر بد بین نباش! میده! ایشالاً میده! حالا شما فرض کن داد! یا یه وب بهت میده از مانیتورش، یا کف پاش، یا سقف، یا سینش، یا اتاق جونش تاریکه اون روی ماهش معلوم نیست، یا وبش گیر میکنه، یا نصف شب تو خونش عینک آفتابی زده (جون بچه هات این یکی رو ازش ایراد نگیری که میشی عقب مونده، میشی داهاتی، میشی آژگل!!)، یا کلاه گذاشته و به هیچ قیمتیم ورش نمی داره (آخه فُرمیت! ورش دار ببینم مرض طاسی چیزی نداشته باشی!)، یا هزار تا چیز (پنیر!) دیگه (مامان من پنیر میخوام!).

### (پایان قسمت اول)

لطفاً با ارائه نظرات خود مرا یاری کنید.

سزاست. برخلاف لثیمان که خوردن را انیسند، کریمان لذت را در خوراندن می بینند. به درگاه الهی هر چه عَزَّ و جَزَّ، هر چه التماس، محبوبیت را فزون سازد، حال آنکه درخواست به پیش غیر، از آبرو کاهد. حال بنگرید به تاریخ، هم او که پند گرفتن را تنها او سزاست، که در دنیا و عقبایی که عن قریب انتظار همه ما را می کشد ... که بود به سربلندی، به عزت و به شکوه او ... ؟ او بود و تنهایی، غریبی، با کوله باری از غم، غمی که کوهها هم توان تحمل آنرا ندارند، غم از دست دادن عزیزان، غم از دست دادن فرزندان آنهم جلو چشم، شرمندگی در برابر اهل عیال، شرمندگی در برابر یادگاران عزیزان پرپر شده، ... به چه گناهی باید می سوخت؟ گناه کینه آن مردم از پدرش. چه پدری؟ پدری که یار و یاور همین مردم بود. زندگی خود را وقف همین مردم کرده بود. او باید توان سختی می داد. تاوان تنگ نظریها، تاوان بی احساسیها، تاوان سنگ دلیها، تاوان ...

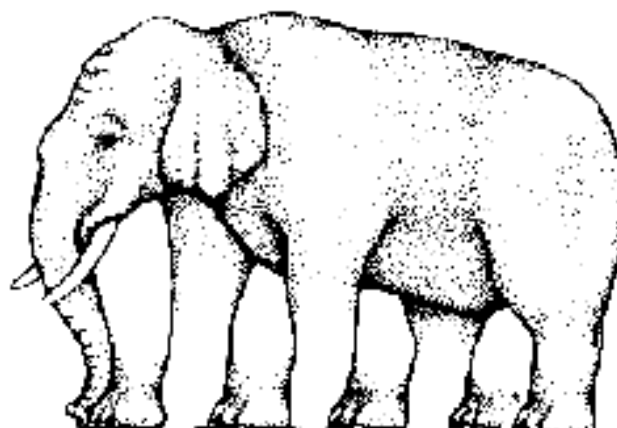
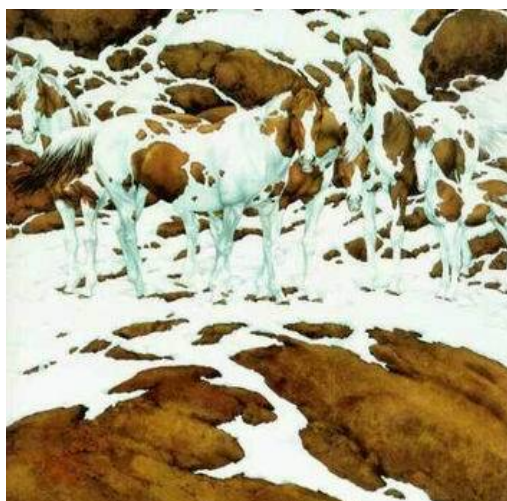
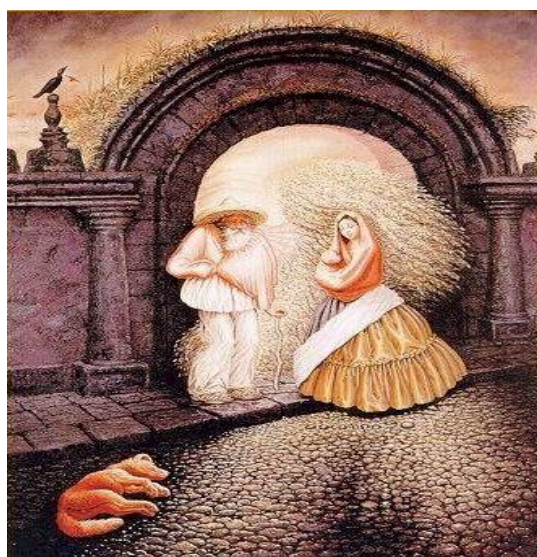
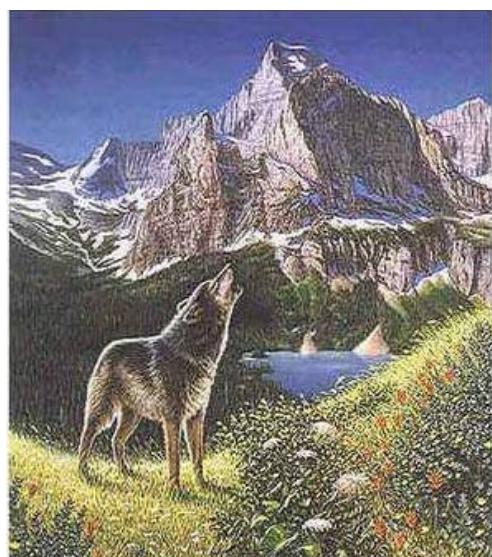
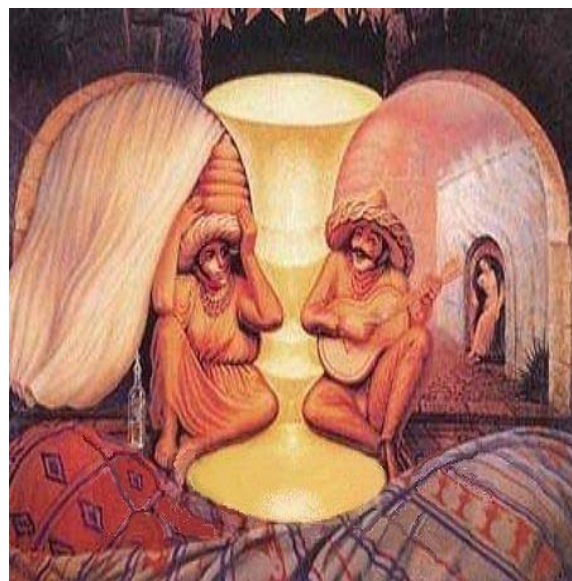
امسال بهمن ماه مصادف است با محرم. نام او با نام محرم عجین شده است. قصد تکرار مکررات که گوش همگیمان از آن پر است را ندارم. صرفاً بدلیل غیبت طولانی این نشریه از انظار ارائه مطلبی را پیشاپیش محتسب به ضرور می دانم. همگی ما یک یار باوفا، یک رفیق شفیق، یک مونس و یک محب بی ربا را آرزومندیم. کسی که ما را دوست بدارد بخاطر خودمان، بدون کینه، بدون تنگ نظری، بدون چشمداشت. اما او کیست؟ کدامیک از شماست که چنین یاری یافته باشد؟ یاری که در سختیها و مشکلات به فریادتان برسد. خود را سرگردان کردن به قصد یافتن یار تا کجا؟ تا به کی؟ آیا مطمئنید که او را می یابید؟ او چه مشخصاتی باید داشته باشد؟ قطعاً باید سیر و سیر چشم باشد تا چشم دیدن سیری شما را داشته باشد و گرنه گرسنه شیر، گر چه سلطان، که تشنه جانست. جز خدا کسی نیست که بی نیاز باشد. پس همه خواستها، همه فریادها، همه انتظارها فقط به درگاه او

زیبا بود، خوش اخلاق، خوش برخورد، بخشنده، خوش پوش، خوش بو، رشید، مهربان، وقت شناس، متواضع، منظم، نیرومند، ... گویی تمامی نیکویی ها را او به تنهایی متجلیست. پس او باید حتماً تاوان می داد. کسی را حتی چشم دیدن او را هم نبود. از اول عمر هر دم او تنهاتر می شد. اما اول نوبت مادر بود، بعد پدر، بعد ... اما این تنهایی دیگر فراقی بود. بی انتها، بی رحم. طعمه ای در برابر گرگان گرسنه. آماج تیرها، سنگها، ... بدتر از همه طعنه ها، نیشخندها، اما رخسارش هر دم شکفته تر. هر دم بشاشتر. امید به فرجامی پر تالو. رضا بر تقدیر سبحان. نخواست جز از او. نجُست جز رضای او را.

او هر آنچه داشت داد، دوست نیز.

## چند تابلوی زیبا و خطای چشم

بابک از فرانسه



آیین چراغ، خاموشی نیست!

۲۵ - پیش شماره ۱۲ بهمن ماه ۸۴

## پیامبر آزادی گی ها (۲)

### نوشته ریكتور نورتن و ترجمه ای از نیکی

قسمت اول این مقاله را در پیش شماره قبل بخوانید

دفترهای یادداشت ویتمن در این دوره پر از اوصاف رانندگان اتوبوس، قایقرانان و دیگر مردان "گستاخ و بیسوادی" است که او در خیابانهای منتهن ملاقات کرده - به عبارت دقیقتر بلند کرده - و با آنها همبستر شده بود. وی اغلب آدرس منزلهاشان را یادداشت می کرد و نزد خود نگاه می داشت. گزیده ای از دفترچه های یادداشت او در دستداران کامالوس: کارگران دلبسته والت ویتمن چارلی شایولی (نشریه گی سانهاین، ۱۹۸۷) جمع آوری شده است:

پیتر - هیکل دار، درشت استخوان، راننده ... من شیطنت روح بخش (آن طور که ارتودکسها می گویند) او را دوست داشتم.

جورج فیچ - پسری امریکایی - راننده ... جذاب، بلند قد، با موهای مجعد، با چشمانی سیاه.

مایک الیس شنبه شب - نبش خیابان لکسینگتون و خیابان سی و دوم پرسه میزد - او را به خانه ای در خیابان ۱۵۰۳۷ - اتاق پشتی طبقه چهارم - بردم. شب بسیار سردی بود.

وم کالور، پسری در حمام، ۱۸ ساله.

دنیل اسپنسر ... نسبتاً زن صفت ... سوم سپتامبر با من همبستر شد. تنودور م. کار - با من به خانه آمد.

جیمز اسلون (شب هجدهم سپتامبر ۶۲) ۲۳ ساله - ساده و خودمانی، امریکایی.

جان مک نلی، شب ۷ اکتبر، مردی جوان، مست، با هم در خیابان فالتون و های استریت تا خانه قدم زدیم.

دیوید ویلسون - شب ۱۱ اکتبر ۶۲، از میداگ با هم قدم زدیم - با من همبستر شد.

هورایس استرنر، ۲۲ اکتبر ۶۲ - حدوداً ۲۸ ساله - ۴ دسامبر ۶۲ با من همبستر شد.

۹ اکتبر ۱۸۶۳، جری تیلور، از ناحیه ۲ (نیوجرسی) دیشب با من همبستر شد. هوا ملایم، به اندازه کافی سرد، به اندازه کافی گرم، و دلپذیر بود.

حداقل ۱۵۰ نمونه از چنین مواردی در دفتر یادداشت ویتمن وجود دارد: بدیهی است که این اقلام نشان دهنده پرسه زدنهای بی اختیار، مشابه آن چه که جان ریچی در نامبرز توصیف کرده، می باشند. دست کم، چنین لیست هایی باید بعنوان کمک خاطرات استثنائی تنظیم شده باشند. ویتمن، علیرغم تلاش برای قبولاندن خود، به ندرت با همجنسگرایی خود کنار می آمد. گاهی اوقات، مثلاً در شهر مجالس عیش، که در آن منتهن را با سدوم مقایسه کرده، می گوید، "معشوق ها، معشوق های پی در پی، فقط پاداش مرا می دادند."؛ و با وجود این در موارد دیگر، می گوید که فقط گرفتن دست یا بوسیدن کفایت می کرده است. یقیناً شخص یا سازمانی نبوده تا او چشم امید بدان داشته باشد، و "با حسرتی تلخ" درباره باند مقدس تیز مطالعه نماید. اما برخلاف تناقض احساس گناه خود ("آیا من با خود محاجه می کنم؟ بسیار خوب، من با خود در تضاد هستم. اما ظرفیت من زیاد است و می توانم آنرا تحمل کنم.")، او مصمم بود اعتقاد راسخ خود درباره اهمیت برادری شهوانی را بنیان نهد:

برآرم که این سینه فراخ خود را بگشایم، سینه ای

که بقدر کافی آنرا درخود سرکوب و خفه کرده ام؛ ...

نهال ستبر دوستی را همچون درختان در امتداد

رودخانه های امریکا و در امتداد سواحل دریاچه های

بزرگ، و در سرتاسر دشت ها خواهم نشانم. با عشق

یاران دلبسته، شهرها را پیوندی ناگسستنی خواهم

بخشید تا بازوانشان را در گردن هم حلقه کنند.

می شنوم که مرا متهم به شکستن رسوم و سنتهای

عرف می کنند، اما در واقع من با این رسوم نه موافقم و

نه مخالف، (آیا واقعاً من چه نقطه اشتراکی با این

رسوم دارم؟ و مرا از نابودی آنها چه سود؟)

من فقط می خواهم در منتهن و در تمام شهرهای دیگر

این ایالات، در مرزهای داخلی، در کناره های دریا، در

دشتها و جنگلها، بر فراز تمام تیرکهای کوچک و بزرگ

کشتی هایی که سینه آب را می شکافند، بدون هیچ

سازمان، قانون، سرپرست یا بحث و جدلی، رسمی از

عشق گرانمایه یاران دلبسته بنیان نهم.

هنگامی که جنگ داخلی آمریکا در سال ۱۸۶۱ شروع شد، اعتقاد ویتمن به دل‌بستگی یاران هنوز در حال شکل‌گیری بود. او در این جنگ داوطلب نشد، دلیل این امر تا اندازه‌ای آن بود که او در آن زمان ۴۲ سال داشت و تا اندازه‌ای به خاطر تربیت کویکر (کلیسای انجمن دوستان) و اعتقاد به عدم خشونت او بوده است. در طی سال‌های قبل او عادت داشت به عیادت رانندگان اتویوس که در بیمارستان‌های نیویورک بستری بودند برود و به مدت چهارسال پس از آن، پرستاری را پیشه خود نمود و حتی تا سال ۱۸۶۷ این شغل را ادامه داد. وقتی او وارد بیمارستان صحرایی موقت در خطوط جبهه در ویرجینیا شد، با توده‌ای از بازوها، دست‌ها، ساق‌ها و پاهای تازه قطع شده‌ای در بیرون از بیمارستان مواجه شد که آماده انتقال به پشت جبهه بودند.

با گردنی خمیده و سری به پهلو خم شده سرریزی سرش را از روی بالشش به عقب خم می‌کند، چشمانش بسته، رنگ رخسارش پریده، حرأت دیدن محل خون‌آلود بریدگی را ندارد و تا کنون هم‌نگاهی بر آن نیفتاده است ..... من با خود گذشتگی، خستگی به خود راه نمی‌دهم، آن استخوان‌های شکسته شده رانها و زانوها، آن جراحات شکم‌ها را، با دستی آرام و بی‌احساس پانسمان می‌کنم، (با وجود این در اعماق سینه ام یک آتش، یک شعله سوزان زبانه می‌کشد.)

باز در سکوت و درازحام رویا، باز می‌گردم و راه خود را به سوی بیمارستان ادامه می‌دهم، با دستی نرم زخم‌ها و جراحات را تسکین می‌دهم، تمام شب در کنار آن پیکر‌های ناآرام می‌نشینم، بعضی از آنها خیلی جوان هستند، بعضی‌ها به شدت درد می‌کشند، من این تجربه تلخ و شیرین را بیاد می‌آورم، (چه بسیار بازوان گرم یک سرباز بدورگردنم حلقه شده و آرام گرفته، چه بسیار بوسه یک سرباز بر این لب‌های پر مو جای گرفته.)

ویتمن در بخش‌ها دوره می‌گشت و پرتقال و تنباکو میان بیماران توزیع می‌کرد، زخم‌های سربازان را پانسمان می‌کرد، برای خانواده‌ها و دوستانشان نامه می‌نوشت و هر روز از بیماران و سربازان رو به مرگ بودند پرستاری و مراقبت می‌کرد. او خود مردی با بنیه و جذبه شخصی فوق‌العاده بود. در یکی از اشعار اولیه اش می‌گوید: "من کاملاً از قداست درونی و برونی برخوردارم. هرکسی را که لمس کنم یا مرا لمس کند قداست پیدا می‌کند،" و به گونه‌ای شگفت‌انگیز و مسیح‌گونه بیماران را شفا می‌بخشید. شاید ما بتوانیم آن‌هایی را که معتقد بودند ویتمن برآستی یک قدیس است را نادیده بگیریم، ولی با وجود این، شهادت جراحان باقی می‌ماند که مدعی بودند حضور او تقریباً بطور معجزه‌آسایی تب بیماران را از بین می‌برد و مردان را از آستانه مرگ به حیات باز می‌گرداند. "حس معاشرت" علت قوای شفابخشی او بود، همانطور که خود او یادداشت کرده:

مردان این عشق را بیش از هر چیز دیگری احساس می‌کنند. اما بسیار اندکند کسانی که به اهمیت همسویی با آرزوی عشق و دوستی این مردان جوان آمریکایی که بر اثر بیماری و جراحی از پا درآمده‌اند، پی برده باشند. از نظر بسیاری از مجروحان و بیماران، بخصوص جوان‌ترها، در عشق فردی، نوازشها و سیل

گیرای همدردی و دوستی چیزی هست، که به شیوه خاص خود، از تمام داروهای جهان مؤثرتر است. بسیاری این را صرفاً احساسات گرایی می‌دانند، اما به نظر من این حقیقتی است خالص تر و ناب تر از تمام حقایق.

ویتمن عاشق بسیاری از این مردان شده بود، از جمله دونفر بنام‌های تام سایر و لئو براون، که ویتمن به هر دو آنها پیشنهاد کرده بود پس از جنگ هر سه با هم هم‌خانه شوند، اما عاقبت هر دو آنها راه خود را در پیش گرفتند. بعدها او عاشق الیجا فاکس شد و می‌خواست با او نیز بعد از جنگ زندگی کند، اما الیجا نیز ازدواج کرد. بدیهی است که هدف آرمانی ویتمن از دل‌بستگی یاران شق دیگری از زندگی خانوادگی مغایر با زن و فرزند بوده است. تمام آداب و رسوم مربوط به "فقط دوست" بودن مردان، در زمان جنگ در خطوط جبهه و در بیمارستان‌ها اعتبار خود را از دست دادند. ابراز شهوانی عشق و مهرورزی بدون بازویسته کردن چشم مشاهده می‌شد و افسران فرمانده که نگران امور مهمتری بودند، با یک اشاره چشم اجازه اجرای این وصلت‌ها را صادر می‌کردند. پس از جنگ، اوضاع برای بعضی از مردانی که به آغوش خانواده‌هایشان برگشته بودند، به حال طبیعی خود بازگشت، اما برای دیگران این دوستی‌ها ادامه یافت و حتی

بعضی از آنها با یکدیگر تشکیل خانواده دادند. تجارب جنگ منجر به شکل گیری کامل فلسفه حس معاشرت، یا برادری عاشقانه ویتن گردید، که به شیواترین صورت در متون زیر اثر منثور او، چشم اندازهای دموکراتیک، بیان گردیده است: *دلبستگی دوست داشتنی و پراحساس یاران، دلبستگی فردی و پرحرارت مرد به مرد - که توصیفش سخت است، زیرینای دروس و آرمانهای ناجیان هر سرزمین و عصری است و بنظر می رسد که اگر بطور کامل در سبکها و متون رشد کند، پرورش یابد و شناخته شود، نوید استوارترین امیدها را داده و امنیت آینده این ایالات کاملاً تأمین خواهد شد.*

برای توسعه، شناسایی و رواج این دلبستگی یاران (عشق دلدادگی، حداقل در رقابت با عشق شهوانی [یعنی عشق دگرجنسی: در آن زمان اصطلاحات همجنسگرا و دگرجنسگرا هنوز ابداع نشده بود] که تاکنون در ادبیات تخیلی، اگر فراتر از آن نرفته باشد، عنوان گردیده) است

که من بدنبال برقرارکردن تعادل و متوازن ساختن دموکراسی مادی و عامیانه آمریکایی مان و در پی معنویت بخشیدن به آن هستم. بسیاری خواهند گفت که این یک روایست و از نتیجه گیریهای من تأسی نخواهند کرد؛ اما من با اطمینان که انتظار زمانی را می کشم که رشته های الفت و دوستی مردانه، همراه با عشق و شیدایی، خالص و شیرین، محکم و دیرپا، با درجاتی که تاکنون شناخته نشده، بطوریکه نه تنها به شخصیت فردی رنگ و لعاب دهد و آنرا بطور بی سابقه ای پرشور و حرارت، قوی، اسطوره ای و خالص سازد بلکه با عمیقترین رابطه با سیاستهای عمومی، هم چون تارو پودی نیمه مرئی سرتاسر انواع علایق جهان شمول شنیدنی و دیدنی آمریکایی را دربرگیرد. به عقیده من دموکراسی باید این دلبستگی عاشقانه، که بدون آن، ناقص، بیهوده و عاجز از تداوم بخشیدن به خود است، را بعنوان اجتناب ناپذیرترین همزاد و همتای خود نمایان سازد.

امکان دارد درمردتی که من به این امر

**قابل توجه**  
دوستان عزیزمان در ایران

سازمان همجنسگرایان ایرانی در نظر دارد  
یک نمایشگاه عکس با موضوع وضعیت  
گی ها، لزبین ها، بایسکشوال ها و ترانسجندرها  
در کانادا برگزار نماید.

از علاقمندان به همکاری  
درخواست می شود که برای اطلاعات بیشتر  
با ایمیل ( [payam@pglo.org](mailto:payam@pglo.org) ) تماس بگیرند.

  
سازمان همجنسگرایان ایرانی  
Persian Gay & Lesbian Organization

اعتراف می کنم، چیزهای بیشتری به آن اضافه شود. من هم چنین برگهای علف را منتشر کردم تا جریانات بی پایان آرزوهای زنده، تپنده، هولناک و مهارناپذیری که یقیناً کمابیش در اعماق روح بیشتر انسانها نهفته است و این اشتیهای سیری ناپذیر برای همدردی و این هدیه بیکران همدردی - این دوستی دموکراتیک جهانی، این تبادل دلبستگی قدیمی، دایمی و باوجود این هنوز تازه و این نشانه نمادین آمریکا - را در قلب های زنان و مردان، چه پیر و چه جوان، تحریک کنم و به جریان اندازم. در این کتاب من، بی پرده و آشکارا، آزادانه ترین عبارات را آورده ام. علاوه بر این، معنی خاص "کالاموس" مجموعه برگهای علف ( که کم و بیش در سرتاسر کتاب آورده شده و در درامستپس مطرح شده) که در نظر من به اندازه حالات عاطفی برای انسانیت، اهمیت دارد، عمدتاً در محتوای سیاسی اش نهفته است. به عقیده

من، از طریق رشد دل‌بستگی باران، علاقه بخردانه و زیبایی مرد به مرد، که در تمام جوانان، شمال و جنوب و شرق و غرب نهفته - آری از این طریق است که ایالات متحده آینده، به طور موثرتری به هم خواهند پیوست، در هم خواهند آمیخت و یک اتحاد محکم و زنده را بوجود خواهند آورد. بعد از جنگ، احتمالاً در سال ۱۸۶۶، ویتمن در واشنگتن با یک راننده اتوبوس بنام پیتر دوپل که ۱۹ ساله و ایرلندی بود ملاقات کرد. دوپل اندکی بعد از جنگ داخلی، که به طرفداری از ایالات جنوبی جنگیده بود، راننده یک درشکه اسبی در واشنگتن شد. در سال ۱۸۹۵ مصاحبه‌ای با دوپل انجام شد و او به خاطر می‌آورد که اولین دیدارشان در یک شب طوفانی بود، ویتمن تنها مسافرش بود و پتویی را دور شانه‌هایش انداخته بود و پیتر کنار او نشست تا با او صحبت کند:

"ما خیلی زود با هم آشنا شدیم - من دستم را روی زانوی او گذاشتم - ما یکدیگر را درک می‌کردیم. در آخر مسیر او پیاده نشد - در حقیقت در تمام مسیر برگشت همراه من ماند. فکر می‌کنم سال ۱۸۶۶ بود. از آن زمان به بعد ما بهترین دوستان هم شدیم."

پیتر و والت، چند سالی با هم بودند و از هم جدا نمی‌شدند و ویتمن هر روز منتظر می‌شد تا دوپل کارش را تمام کند. دوپل به خاطر می‌آورد: "والت اغلب همراه من سواری می‌کرد - اغلب ظهرها و شبها همیشه. او در آخرین مسیر مرا همراهی می‌کرد - و گاهی در چندین مسیر همراه من بود." در پایان آخرین مسیر آنها به بار (مشروب فروشی) یک هتل می‌رفتند و تا زمان تعطیل شدن بار یک یا دو گیلان شراب با هم می‌نوشیدند و سپس احتمالاً با هم به خانه می‌رفتند. به گفته دوپل: "موردی را سراغ ندارم که زنی فکر والت را بخود مشغول کرده باشد. در واقع، او کاری بکار هیچ زنی به جز خانم اُکانر و خانم باروس [صاحبخانه و مستخدمه اش] نداشت. تمایل او با بقیه فرق داشت. زن، به آن مفهوم، هرگز در نظرش نمی‌آمد. والت خیلی تمیز بود و از چیزهایی که تمیز نبودند متنفر بود. هیچ نشانه‌ای از هیچ گونه ریخت و پاش در او وجود نداشت. من در طی آن سالها باید او را شناخته باشم - ما خیلی به هم نزدیک بودیم."

ویتمن و دوپل اغلب در زیر نور ماه با هم قدم می‌زدند، گاهی با هم در زیر ستاره‌ها می‌خوابیدند. یکشنبه‌ها سرتاسر روز را با هم بودند و در سواحل رودخانه پتومک با هم پرسه می‌زدند و گاهی والت برای بیت چند شاخه گل می‌آورد. در سال ۱۸۶۹ ویتمن تصمیم گرفت با دوپل همخانه شود، اما این تصمیم هرگز عملی نشد. دوپل بیسواد بود و ویتمن به او نوشتن، جغرافی و حساب یاد داد. آنها هر روز زندگیشان را با هم سپری می‌کردند تا این که ویتمن در سال ۱۸۷۳ به خانواده اش در کامدن ملحق شد. حتی در آن موقع نیز آنها مرتب به هم نامه می‌نوشتند و گاهی نیز با هم به نیویورک و کانادا می‌رفتند. در واقع آنها، تا زمان فوت ویتمن در سال ۱۸۹۲، هرگز از هم جدا نشدند.

ما نمی‌دانیم که آیا آنها با هم شهوت جنس داشته‌اند یا نه، گرچه می‌دانیم که آنها اغلب همدیگر را می‌بوسیدند و در آغوش می‌کشیدند و گاهی لخت و عریان با هم می‌خوابیدند (که گاهی carezze، نامیده می‌شود: نوعی پرهیز از مقاربت جنسی که ظاهراً سقراط در سمپوزیوم از آن طرفداری نموده و در مراسم مذهبی هندوستان شامل نعوذ بلندمدت بدون انزال می‌شود و تصور می‌شود این همان رابطه‌ای است که کارپنتر با ویتمن داشته است). ویتمن نامه‌های بیشمار به پسرانی که در طی جنگ با آنها دوست شده بود، نوشت. او نامه‌هایش را با عبارت "Dear Boy and Comrade" شروع می‌کرد، مثل نامه‌هایی که به پیتر دوپل می‌نوشت، - بسیاری از نامه‌هایی که آن سربازان به او نوشته بودند هنوز وجود دارند (چارلی شایولی آنها را در آوای دهل: لاورهای مذکر والت ویتمن در زمان جنگ داخلی، موسسه نشریاتی گی سان شاین، ۱۹۸۹، گردآوری کرده است). گاهی اوقات او در پاسخ به نامه‌هایش، جوابهای افشاگرانه‌ای را دریافت می‌کرد، مانند جواب آلونزو س. بوش در تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۸۶۳:

با من برایت ساک می‌زد. ایکاش من می‌توانستم امروز عصر او را ببینم و با او به اتاق سرپرست بخش (بیمارستان) بروم و با او کمی تفریح کنم.

خوشحالم که می‌بینم یکبار دیگر در شهر واشنگتن هستی و می‌توانی غالباً به دیدن دوستانم که در Armory Square, L(ewis) K. B(rown) زندگی می‌کنند، بروی. همان کسی که برایت و اغلب همراه



این ایده که ویتمن در خرده فرهنگ گی شرکت داشته است عمدتاً بر اساس این فرض غلط که تا اواخر قرن نوزدهم خرده فرهنگ گی در امریکا وجود نداشته، تکذیب می شود. اما شواهدی شخصی وجود دارند مبنی بر این که انجمن برادران گی قبل از ۱۸۷۰ کاملاً تشکیل شده بود. یکی از کسانی که "مورد پژوهی" خود را در اختیار کاسپر لیمان، رفتارشناس جنسی، (که شهادت نامه اش در کتاب راهنمای پزشکی قانونی Handbuch der Gerichtlichen Medicin، ۱۸۸۹ منتشر گردیده و توسط جان آدینگتون سایمونز در مسئله ای در رفتارشناسی نوین، ۱۸۹۱ ترجمه شده است)، قرار داده، اذعان داشته که پس از بازگشت از خدمت داوطلبانه در جنگ بزرگ فرانسه - آلمان در سالهای ۷۱-۱۸۷۰، به امریکا سفر کرده:

شش ماه پس از مراجعتم به آمریکای شمالی رفتم تا بخت خود را بیازمایم. در آنجا عمل زشت مورد نظر خیلی عادی و معمولی است؛ و من قادر بودم با ترس کمتری از مجازات یا آزار احساسات شهوانی ام را ارضا کنم. سلیقه و ذائقه آمریکایی ها در این مورد شباهت زیادی به میل و سلیقه من داشت؛ و من دریافتم که در ایالات متحده، همواره براحتی می توانم به عضویت انجمن برادری درآیم.

تاریخ سفر این مرد به امریکا سالهای ۷۲-۱۸۷۱ بوده است. در اینجا لازم است تا معنی پنهان شده در پشت ظاهر شناخت دوجانبه که نشانه مردانی با "تمایلات دلبستگی" است را آنطور که در اشعار ویتمن آمده، توضیح دهیم. ویتمن در آغاز با اشتیاق شدیدی دوپل را دوست می داشت، و بر اساس نقل زیر از یادداشت او در مورخه ۱۵ ژوئیه ۱۸۷۰، او از اینکه شاید دوپل با همان اشتیاق او را دوست نداشته باشد، سخت احساس حقارت می کرد:

تصمیم: قصد دارم از این ساعت، تمام این جستجوی پرچوش و خرووش، پرنوسان، بیفایده خالی از منانت در پی ۱۶۴ را مطلقاً و برای همیشه کنار بگذارم - مدت زیادی (مدت خیلی زیادی) است که پافشاری و خود را تحقیر کرده ام - این کار باید اتفاق بیفتد و چه بهتر که الان اتفاق بیفتد (احتمالاً موفقیتی در پیش نیست) .... از دیدار یا ملاقات یا هرگونه صحبت با او خود داری خواهم کرد.

ویتمن عادت داشت دفترهای یادداشتش را مخفی نگاه دارد و تمام مواردی که ضمیر مذکر بکار برده بود را پاک کرده و به جای آن ضمیر مؤنث نوشته بود؛ اما ضمیر مذکر بخوبی در دستنوشته هایش (در کتابخانه مجلس) قابل رویت است. موضوع این یادداشت، که با عدد ۱۶۴ کد گذاری شده، یک پوشش عددی ساده است؛ شانزدهمین حرف الفبا، حرف P و چهارمین حرف، حرف D است؛ بدین ترتیب PD = ۱۶۴؛ پیتر دوپل. صفحه بعد از این یادداشت از دفترچه کنده شده؛ و احتمالاً حاوی توضیحاتی کدگذاری نشده، بوده است. با این وجود، این جستجو، گرچه فاقد منانت، اما موفقیت آمیز بوده است. ویتمن و دوپل هیچگاه از هم جدا نشدند، و در سال ۱۸۷۳ دوپل ترتیبی داد تا در نزدیکی ویتمن زندگی کند تا بتواند در مدتی که بیماریش (سکته) بهبود می یابد از او مراقبت کند.

در سال ۱۸۸۹، یعنی زمانی که ویتمن در اثر آخرین سکته اش، که سرانجام منجر به مرگ او شد، در بستر بیماری بود، دو نفر به نامهای هوراس ترویل و تام هارند به دیدن ویتمن آمدند. آنها متوجه عکس مشهور ویتمن و دوپل شدند. این عکس که در اواخر دهه ۱۸۶۰ گرفته شده بود، آنها را نشان می داد که با چهره های حاکی از عشق و شادی روبروی هم نشسته اند. آنها از حالتهای چهره هایشان و وضعیتی که گرفته بودند خنده شان گرفت، و ویتمن پرسید: "من اینجا چطور بنظر می رسم؟" هارند پاسخ داد: "عاشق و شیدا و دوپل هم مثل دخترچه ها" ویتمن خندید و گفت: "نه این طور در موردش قضاوت نکنید: می دونید که او دوست یاغی منه .... تام، اون حالت شیدایی که

ویتمن، علیرغم خوش بنية بودنش و شاید بخاطر کوششها و تقلا های درونی اش برای وادار ساختن جامعه ای متخاصم به درک خود، زود پیر شد و سکته با سرعتی فزاینده به سراغ او آمد. در اواخر عمر، او رسالات اسرارآمیز و عرفانی خود را گسترده تر نمود. و با الهام از باگواد گیتا (متن مذهبی و حماسی هندوها)، و با "کامرادوی کبیر"، شبه خدای وی که آمیزه ای از تمام خدایان بود، سر به جیب تفکر درباره مرگ و احتمال عشق دوسویه پس از مرگ فروربرد. او

خود را بازنشسته کرد به این امید که سرانجام دیگران پرچم آرمانها و عقاید او را بردارند و به این امید که بالاخره روزی دنیا به این درایت و فهم نایل شود.

قلب سرخوشم هنوز در سینه می تپد، بدنم کم بنیه، پیر، ضعیف و از کار افتاده است - رخوت عجیبی همچون ابیری تیره بر من مستولی شده.

آتشهای سوزان خون از جریان افتاده ام،  
این ایمان خلل ناپذیر به گروههای دوستان عاشق،  
هنوز خاموش نشده است.

در سال ۱۸۸۸، او مجدداً به همراه هوراس ترویل نامه ای که از ادوارد کارینتر در سال ۱۸۷۶ دریافت کرده بود، را خواند (ادوارد کارینتر، اهل انگلستان و یکی از مریدان بزرگ ویتمن و مبارزی پیشگام برای اخذ حقوق گئی ها است). کارینتر در این نامه نوشته بود:

دیگران: الگوی صدرنشین انگلستان: او در انگلستان سنت گرا، نه شهرتی فراگیر دارد و نه حضوری پر استقبال: زمانه گرچه برای بعضی چیزها مساعد است، اما برای او، برای امثال او، برای ما، برای اعتراض بشر هنوز زمانه مساعد نیست: مستعد نیست ولی در حال مستعد شدن است. اوه، هوراس، هنوز کارهای زیادی هست که باید انجام داد: متوجه آنها نشدی؟ یک عالمه کار هست: شما هایی که الان وارد می شوید کار زیادی در پیش خواهید داشت: ما امر بزرگی را به شما واگذار می کنیم

فاصله همچنان غیرقابل اندازه گیری است ..... به مجرد اینکه به یاد می آورم که سرانجام چیست - فاصله هر قدر هم زیاد باشد - تردید به خود راه نمی دهم. دوست عزیز، تو عقایدت را چنان القا کرده ای که امکان آنکه مردان، در سرتاسر دنیا، دست در دست یکدیگر قدم بزنند، روز به روز بیشتر می شود. همانطور که تو زندگی ات را وقف نمودی، پس از تو دیگران نیز - آزادانه، و با پاداشی کافی با قبول تمام رنجها - هدفی را که تو به دنبالش بودی، ادامه خواهند داد. و والت به هوراس پاسخ داد: ادوارد در آن موقع زیبا بود - هنوز هم هست: او یکی از مشعل داران است و به قول



**سازمان همجنسگرایان ایرانی از حق پذیرفته شدن جمعیت جهانی همجنسگرایان (ایلگا) در سازمان ملل متحد به عنوان ناظر و بارای مشاورتی حمایت و پشتیبانی می نماید و اعتراض خود را نسبت به مخالفان این امر اعلام می دارد.**

## ازدواج همجنسگرایان، مخالفان و موافقان

### سامان

در طول تاریخ، همجنسگرایان تحت آزارها و شکنجه های روحی و جسمی دگرجنسگرایان واقع شده اند. تا زمانی که عده ای از همجنسگرایان بر آن شدند تا به تلاشی برای دست یابی به حقوق پایمال شده شان دست بزنند. روزگاری در همین اروپا و آمریکا که الان نمودی برای آزادی شده اند، همجنسگرایان را به طور علنی به قتل می رساندند. آنجا نه رد پای از اسلام در کار بود و نه سنتهای خاص شرقی. خونها ریخته شد، خانواده ها از هم پاشیده شدند تا همجنسگرایان امروز آن کشورها با آزادی بیشتر به حیات خود ادامه



دهند. آخرین دست آورد تلاشهای همجنسگرایان غرب، دست یابی به حق ازدواج و به فرزندگی گرفتن کودک است.

راه پیمایی های بسیاری در مخالفت با این اقدام در سرتاسر جهان صورت گرفت. اما حرف مخالفان چه بود؟

آنها فریاد می زدند که:

- ازدواج همجنسگرایان حرمت نام مقدس خانواده را به لجن می کشد. ازدواج متعلق به زن و مرد است. مثل آدم و حوا.

- این کار، همجنس بازی را ترویج و قانونی می کند.

- یک کودک، به یک پدر و یک مادر نیاز دارد، نه دو پدر یا دو مادر.

حال به بررسی پاسخ این سؤالها که به ظاهر بسیار منطقی به نظر می رسد می پردازم.

حرمت چیست؟ حرمت خانواده از کجا نشأت گرفته؟ آیا صرفاً به خاطر زن و مرد بوده زوج، خانواده آنها مقدس نام

می گیرد؟ همه در اطراف خود و در رسانه ها هر روز اخبار قتل ها، شکنجه ها و خیانتها را در بین خانواده ها می بینیم.

بسیاری از دگرجنس گرایان، در آغوش همسرانشان شب را به صبح می رسانند حال آنکه فکر کسی یا کسان دیگری در سرشان است. در همه جای دنیا.

آیا آنها نیستند که نام مقدس خانواده را به لجن می کشند؟ آنها با خیانت ها و هرزگی ها زندگی همسر و فرزند خود را به نابودی می کشند.

اما اگر دوهمجنسگرا عاشقانه بخواهند باهم زندگی کنند و از حقوق شهروندی خود برخوردار شوند حرمت خانواده را خدشه دار می کنند...

در جواب ترویج همجنسگرایی باید عرض کنم، آیا هیچ عقل سلیمی حاضر است کانون گرم خانوادگی (شامل زن و شوهر) را رها کند و به زندگی پر مشقت همجنسگرایی بپردازد؟

خود را انگشت نما کند و کاری کند که مردم به یک چشم دیگر به او نگاه کنند؟ بسیاری از همجنسگرایان نیز برای فرار از مسئله اجتماعی، بر خلاف حسّ ذاتی خود تن به ازدواج در می دهند. حال چطور می توان ادعا کرد که یک دگرجنسگرا

تحت تأثیر زندگی همجنسگرایان، این زندگی پر از مشکل و استرس را انتخاب کند؟!

اکنون می پردازم به بحث به فرزندگی گرفتن کودک توسط زوج های همجنسگرا. این مسئله نیاز به تفکر زیادی دارد، صرفاً نمی توانیم به این موضوع بسنده کنیم که در اکثر جوامع امروزی، کودکان با یکی از والدین زندگی می کنند، پس دو پدر یا دو مادر بهتر است از زندگی با یک پدر یا یک مادر.

به نظر من، تصمیم راجع به این موضوع نیاز به بررسی کودکانی دارد که با زوج های همجنس زندگی می کنند. قطعاً یک کودک هنوز به این بلوغ فکری نرسیده که بتواند همجنسگرایی را درک کند. ممکن است او هرروز در مدرسه و خیابان توسط همکلاسی ها و حتی مردم بالغ عادی مورد تمسخر قرار گیرد، چرا که دو پدر یا دو مادر دارد.

به نظر من زمانی می توان به مثبت بودن این عمل مطمئن شد که در جمعیت اطراف آن زوج، همه مردم آنقدر به این بلوغ فکری رسیده باشند که بتوانند چیزی غیر از حسّی که خود دارند را بپذیرند.

در آخر امیدوارم که روزی تمام مردم به جایی برسند که فقط کمی در باره ما همجنسگرایان فکر کنند، تا ما هم به خاطر رسیدن به یک زندگی معمولی مجبور به ترک عزیزان و وطن عزیزمان و پناه بردن به سرزمین های بیگانه نشویم.

# داستان زندگی من

## کیان

این داستان را شاید خوانده باشید، حدود یک سال پیش این داستان در سایت سازمان قرار گرفته بود. اما به دلایل ویژه ای کیان عزیز تصمیم گرفت که داستانش از سایت برای مدتی برداشته شود و حال دوباره مایل بوده که داستانش را منتشر کنیم تا دوستان و هم احساسانش از آن مطلع شوند و از تجربیات او آگاه شوند. شاید تاریخ آن گذشته باشد اما نکات قابل توجهی در این داستان طولانی هست که اهمیت انتشار آن را ضروری می کرد. تصمیم داشتیم که در یک قسمت آن را چاپ کنیم اما احتمال دادیم که نکاتی از آن تحت تاثیر طولانی بودن قرار گیرد بنابراین آن را در چند قسمت منتشر می نمایم. داستان را از زبان خود کیان می شنویم: (قسمت های گذشته داستان را در پیش شماره های قبل مطالعه نمایید)

تصمیمم را گرفتم که از او جدا شوم. دیگه روح و روانم نمی کشید که از او ضربه بخورم اون هم بعد از ۲ سال دوستی و عشق .... به او زنگ زدم و گفتم که بیا کارت دارم من تصمیمم را گرفتم. توی ماشین که نشستم: من: ببین من دیگه خسته شدم دیگه نمی کشم نمی تونم به خاطر حرفات و حرکات تحقیر بشم. او: من هم به همین نتیجه رسیدم! من هم از نظر کاری و خانواده تحت فشار هستم نمی تونم با یه دست چند تا هندوانه بردارم نمی تونم هم به تو برسم، هم به مادرم و هم به پدر بزرگم!

من: آره پس منو از یاد ببر تا به بقیه بهتر سرویس بدی من هم راضی هستم. او: نمی توانم غرها و نق هات رو تحمل کنم نمی تونم تحمل کنم که عین برج زهر مار می شینی توی ماشین پهلوی من به این دلیل که ۴ روزه ندیدمت. من حس می کردم که تمام بدنم سست شده. از یک طرف آن آشنایی اولی مان ۲ سال طول بکشد ۲ سال یعنی یک دهم تمام عمر من. بی اختیار اشک می ریختم اصلا قرار نبود که اینطوری بشه می خواستم خیلی محکم و مغرورانه از او جدا شوم بدون نشان دادن یک کوچولو ضعف. اما دست خودم نبود انگار تمام اشکهای را که توی خودم می ریختم آزاد شده بود و می ریخت بیرون و پدرام هم مثل سنگ پهلویم نشسته بود. او: نمی دونم بعد از من با کدوم دیووز می خوای دوست بشی اما هر کسی بود اول ارزش آزمایش ایدز بخواه خودت هم برو بده تا بهش نشون بدی که سالم هستی اصلا هم Hard Sex نکنید. با هم سعی کنید که فقط Soft Sex کنید سعی کن با یه سن پایین دوست بشی با بالای ۲۶ و ۲۷ سال دوست نشو و..

من با چشمهای گریان: به همین راحتی؟ حتی ارزش یه قطره اشک هم نداشتیم؟ بعد از ۲ سال میگی برو با یکی دیگه دوست شو؟ تو همون آدمی نبودی که سر یک ماه که می خواستم ازت جدا بشم مریض شدی و چند کیلو وزن کم کردی؟ تو مگه همون آدمی نیستی که گفتمی اگه نباشی بدون تو میمیرم؟ خیلی راحت جوابم را داد. جوابی که هنوز روی قلبم سنگینی می کند: آره بهت دروغ نگفتم. ۲ سال پیش من تحت فشارهای روحی زیادی بودم از لحاظ روانی افسرده بودم و داشتم دیوانه می شدم تو بهم عشق دادی، امید دادی، زندگی دادی اما اگه اون موقع از من جدا می شدی به خاطر فشارها مریض می شدم و سکنه می کردم. اما الان مسائل فرق داره. اون فشارها دیگه روی من نیست اگه الان از من جدا بشی فقط ناراحت می شوم اما لطمه خاصی نمی خورم!

آره به همین راحتی. من این را تقصیر پدرام نمی گذارم این را قبلا از چشمهایم خوانده بودم و می دانستم که اگر از او جدا شوم برایش اتفاق خاصی نمی افتد اما حتی حاضر نشد که به من دلخوشی بدهد. این دلخوشی ها در زندگی خیلی مهم هست. دید که تمام سلولهای بدنم به اشک تبدیل شده و داره از چشمهایم بیرون می ریزد اما حاضر نشد که حتی موقع رفتن به من دلخوشی بدهد شاید هم بلد نبود.

حدود ۲ ساعت اشک ریختم و از او خداحافظی کردم. خودم هم فکر نمی کردم که اینقدر کم ارزش بشوم که برای یک مرد بی روح اینقدر اشک بریزم.

ساعت حدود ۱۱ شب بود. گفتم برو خانه من می خواهم کمی قدم بزنم با این حال نمی توانم به خانه بروم. گفتم دیروقت هست. این موقع شب به تو اجازه نمی دهم که بیرون باشی. گفتم به تو دیگه هیچ ربطی ندارد بین ما دیگه هیچ چیزی نیست. مثل همیشه دستهایم را گرفت و دیگر ول نکرد. گفتم: به من فرصت بده. حیف دوستیمان نیست؟

من دوستت دارم. با هم فکر کردیم و قرار شد که یک ماه از هم جدا باشیم و او دیگه به من زنگ نزنند تا ببینیم که چی می‌شود. وقتی که رفتم خانه خیلی حالم بد بود شام نخورده رفتم که بخوابم. به این دنیا و زندگی لعنت فرستادم. من هیچ پشتیبانی در این موارد نداشتم خانواده پشت من نبود من تنها بودم و فقط خدا را داشتم. فردای آن شب زنگ زد و گفت که می‌خواستم حالت را بپرسم گفتم مگر قرار نبود که دیگر زنگ نزن؟ گفت نمی‌توانستم یک روز صدایت را نشنوم. خیلی مسخره هست نه؟ دوباره به هم پیوستیم اما قلب من خرد شده بود صدایش هنوز توی گوشم هست: اگه اون موقع از جدایی تو مریض می‌شدم و سخته می‌کردم الان فقط ناراحت می‌شم همین!

خودتان می‌توانید قضاوت کنید که در این تنش‌ها چه کسی مقصود کی بیشتر مایه گذاشت و حق با کی هست. هر دوتایی مایه گذاشتیم. من می‌خواستم به خودم ثابت کنم که می‌شود ۲ پسر سالهای سال با هم زندگی کنند. اصلاً برایم مهم نیست که چقدر شکستم و چقدر خرد شدم مهم این هست که به خودم ثابت کردم که من می‌توانم پس بقیه‌گی‌ها هم می‌توانند که سالها با هم باشند. دو طرف باید گذشت کنند در این آشنایی من بیشتر گذشت کردم اما پدرام هم خواست جواب گذشت‌هایم را بدهد اما ناخواسته با گفتن واقعیت‌ها خوردم کرد او می‌خواست که من توی رویا زندگی نکنم در حالی که گاهی اوقات اینها تنها راه نجات از افسردگی هست.

چند ماه گذشت. یکی از شبهای سرد زمستان بود یادم هست که اولین زمستانی که با پدرام گذرانده بودم برایم از تابستان گرمتر و دلچسب‌تر بود. دستهای گرم و نگاه پر محبتش منو گرم می‌کرد وقتی که دنبالم می‌آمد و دستان یخ‌زده‌ام را می‌گرفت توی دستاش حس می‌کردم خوشبخت‌ترین‌گی توی دنیا هستم. آن سال با این که برف و سرمای زیادی نداشتم برای من سردترین و بی‌روح‌ترین زمستان بود.

من گاهی توی چت می‌رفتم تا دوست پیدا کنم (نه دوست سکسی و یا BF) فقط دوستی توی سنین بالای ۲۵ سال می‌خواستم چون واقعا حس می‌کنم که با اون‌ها راحت‌تر هستم تا با یک همسن و سالم. البته یک دوست همسن هم پیدا کردم که خیلی باهوش‌تر از من هستم این هم به دلیلی هست که اون هم مانند من بیشتر از سن خودش فکر می‌کنه. توی این چت روم کثافت که اگر بگی بالای ۲۵ سال می‌خوای و خودت هم ۲۰ سال باشه همه جور آدم بهت PM می‌دهد Gay و Straight و Bi و حتی کسانی که چون دستشون به زن نمی‌رسه می‌خواهند با یک پسر باشند! در نتیجه من می‌زدم که یک BF می‌خواهم. اون وقت یک آدم حسابی PM می‌داد و بعد می‌گفتم من BF دارم می‌خواهم یک دوستی سالم داشته باشم یا طرف قبول می‌کرد یا نه. توی ۲ تا ۳ ماهی که چت کردم فقط ۱ نفر قبول کرد. من این قدر با پدرام جر و بحث سر هر چیزی داشتم که واقعا می‌خواستم ببینم که شاید واقعا من اشتباه می‌کنم؟ و از اون آدمهایی که پیدا می‌کردم می‌خواستم صلاح و مشورت کنم که خیلی هم برایم مفید بود البته ۹۰ درصد به پدرام ایراد می‌گرفتند اما اون ۱۰ درصد هم اگر منطقی بود می‌پذیرفتم که اشتباه کردم.

این موضوع را به پدرام نگفتم چون می‌دانستم که اگر می‌فهمید باور نمی‌کرد که هدفم این هست. فکر می‌کرد که دنبال تیپ‌های جدید هستم. یکی از همین روزهای سرد زمستان گوشی موبایل پدرام را گرفته بودم و داشتم باهوش‌ور می‌رفتم گوشی خودم هم دست پدرام بود و اون هم سر کار بود. توی Send SMS رفتم چیزی دیدم: ساسان جون شب چکاره‌ای؟ ساعت ۸ بریم شام بیرون؟ و پیام بعدی این بود: باشه عزیزم ۸ می‌یام دنبالت! رفتم تاریخش را دیدم اوووو همون روزی بود که من مسافرت بودم و داشتم می‌رفتم شهرستان! واقعا دنیا جلوی چشم من سیاه شد حس کردم که پست‌ترین موجود دنیا هستم که یک هم‌چنین آدم کثافتی را دوست داشتم. معنی واقعی تنفر را فهمیدم تا حالا از کسی اینقدر متنفر نبودم بهش زنگ زدم گفتم بین ساسان کی هست؟ حس کردم که کف کرد! خوب یادش رفته بود که SMS‌هایی رو که فرستاده بود پاک کنه. گفت ساسان کیه؟ نمی‌شناسم! گفتم اینجا شماره اش هست و این هم SMS‌هایی هست که برایش فرستادی. تو آدم آشغالی هستی دیگه نمی‌خواهم ریخت کثافتت رو ببینم. گفت ۵ دقیقه دیگه بیا در خونه من اونجا کارت دارم! رفتم عصبی و خورده شده و منزجر با وقاهتی که می‌خواست کثافت

کارش رو بیوشونه خندید و گفت: احتمالاً کار بچه های شرکت هست! گفتم تاریخش روز جمعه هست جنابعالی جمعه شرکت بودید؟ همان روزی که من می رفتم شهرستان؟ می خواست قضیه رو بنداره تقصیر یکی از دوستان گی مشترکمون که مثلاً اون از موبایل این زده اما طرف هم زیر بار نرفت چون می دونست که من باور نمی کنم. گفتم: خفه شو گوشیت رو بگیر نمی خوام ببینمت گمشو برو تو لیاقت منو نداری لیاقت همینه که عینه جنده های دیگه باشی که توی کثافت این Gaylife غرق بشی. آره تو لیاقت عشق را نداری من چی برا تو کم گذاشتم؟ لیاقت همینه. طبیعتت آشغاله، طبیعتت کثافته.

گفتش: توضیح می دم این پسره از بچه های کلاس زبانم هست ۱۷ سالش هست اصلان هم گی نیست دیدم به کم می شنکه خواستم امتحان کنم ببینم گی هست یا نه!

گفتم: به تو چه که گی هست یا نه؟ یک Straight اگه ببینه یک مرد گنده بهش SMS زده گفته عشق کوچولوی من، کل فامیلش رو می ریزه سرت که دیگه از این غلط ها نکنی. بین پدرام رابطه ما همین رو کم داشت بریزه به هم. دیگه نمی خواهمت دیگه ازت متنفرم نمی خوام دیگه قیافه نحست رو ببینم.

بعدش پدرام با وقاقت و بی چشم و رویی خاصی که مخصوص خودشه گفت: اصلاً تو به چه حقی وارد SMS شخصی من شدی هان؟ به تو چه؟ من هم گفتم لیاقت همینه هست که توی کثافت غرق بشی بدبخت. از من بهتر که هیچی شبیه من هم نمی تونی پیدا کنی نه ظاهری نه اخلاقی. پیاده شدم و در ماشینش رو کوبیدم به هم! همه دنیا روی سرم می چرخید حس کردم دیگه تو زندگی هیچی ندارم خورد شده بودم حق نداشت این کار رو بکنه من اگر ظاهرم مساله داشت شاید راحت تر می پذیرفتم اما من هم هیکلم هم تیمم و همه چیزم عالییه هیچوقت لاشی نبودم. شاید قبل از پدرام دهها قرار گذاشته بودم حتی یک نفر هم نبود که از من خوشش نیاد. از خودم تعریف نمی کنم نمی گم خیلی خوشگلم اما هیچکس نمی تونه روی من عیبی بگذاره و به اون بهونه بره سراغ کس دیگه ای. هیچکس تا حالا اینقدر تحقیرم نکرده بود شاید اون دوتا کاری هم نکرده باشند اما چرا به من نگفته بود؟ من خودم در موقع آشنایی با پدرام چند تا قرار گذاشته بودم اما همشون می دونستند که BF دارم و بعدش هم به پدرام معرفی شون کرده بودم موقع رفتن سر قرار هم ازش اجازه می گرفتم. مگر من نمی تونستم مخفی کاری کنم؟ اگر هم که قرار می گذاشتم این قدر به خودم اطمینان داشتم که وسوسه نشوم به پدرام خیانت نکنم. با این تفاوت که پدرام به من اجازه سکس با کسی که تیپ من بود را هم داده بود، شده بود با یکی آشنا شوم و دیدم از طرف خوشم آمده اما بلافاصله قطع رابطه می کردم که مبادا وسوسه شوم.

اما پدرام پست تر از این بود می دونستم بالاخره این نظریاتش کار دستم می ده. حس کردم تنها شدم، اما حاضر نبودم به هیچ قیمتی برای تنها نبودن دوباره به پدرام برگردم. چون ازش متنفر بودم حالم از همه چیزش به هم می خورد. دیگه نمی تونستم باور کنم که من یک روزی همچین موجودی را دوست داشتم حالم از خودم هم به هم می خورد. (اینها تمام حس هایی هست که در اون موقع داشتم می خواهم کاملاً درک کنید) تلفنم را خاموش کردم می خواستم فراموش کنم که کسی به این اسم توی زندگی من بوده بعد از ظهر تلفنم را روشن کردم فوراً زنگ زد و هی گفت دوست دارم به من فرصت بده من هیچکسی رو مثل تو هیچوقت نمی توانم پیدا کنم. من فقط تو رو دارم و ...

من گفتم: فقط خفه شو و به من دیگه زنگ نزن دیگه برام هیچ ارزشی نداری. اون شب ده دفعه زنگ زد ولی من جواب نمی دادم فرداش برای اینکه سرم را گرم کنم و دیگه به اون فکر نکنم رفتم بیرون تا توی خیابون قدم بزنم ضبطم را گذاشتم روی گوشم و یک آهنگ شاد خارجی گذاشتم اما حسش نبود رفتم سراغ آهنگهای آروم خارجی توی هر محله ای که پا می گذاشتم با پدرام توش خاطره داشتم در مدرسه قدیمیم رسیدم یاد این افتادم که هر روز می آمد دنبالم و بهم نشون می داد که براش مهم هستم...

توی هر گوشه این شهر دارم از عشق تو یادی می سوزونه منو یاد دلی که به من ندادی. فوری رفتم توی خونه چون اونجا باهاش خاطره نداشتم. دو روز گذشت مرتب زنگ می زد یکی دو دفعه گوشه رو برداشتم و گفتم دیگه نمی خواهمت خیلی پستی دفعه آخر گفت باشه از هم جدا می شیم هر چی تو بخوای اما می خوام بریم پیش امید (یکی از دوستاش) اینقدر برات ارزش دارم که روز آخر ۱ ساعت وقت رو به من بدهی؟ گفتم باشه گوشه موبایلشم

دستم بود می خواستم پیشش بدم. اومد دنبال دستام رو گرفت اما من دستش رو پس زدم دستش بی روح ترین دستی بود که تا حالا دیده بودم همش حرف می زد عذر خواهی کرد گفت این چند روز واقعا حس کردم تنها شدم دیگه هدفی برام نمونه هیچ چیزی رو دیگه ندارم که از دست بدم. رفتیم پیش امید اون هم خیلی با من حرف زد که پدرام اشتباه کرده غلط کرده اون خیلی دوستت داره و ... من هم گفتم آگه می خوامی من بگذرم تو هم باید عادت های تو که داشتی فراموش کنی من دیگه از خودم مایه نمی گذارم باید عوض بشی. اون هم گفت باشه همونی می شم که تو می خوامی و پرید بغلم کرد. بغضم ترکید. فرداش خیلی مهربون بود عین پروانه دورم می گشت اما دیدم عوض نشده هنوز از من فاصله می گیره هنوز هم شوخی های زنده می کنه! گفتم تو که عوض نشدی؟ با عصبانیت گفت: من همین آشغالم که هستم عوض هم نمی شم شاید بهتر بشم می خوامی بخوای می خوامی خواه! خشکم زده بود! همین آقا کلی منت کشی کرده بود و غلط کردم راه انداخته بود! حرفهایش رو نشنیده گرفتم دیگه هیچ کششی به ادامه این رابطه نداشتم همش تناقض هست. تناقض با خودت با جامعه با همه حتی با BF خودت.

چت کردنم بیشتر شده بود یک روز که زیاد زنگ هم نمی زد برام فرقی نداشت من هم دیگه اون کیان قبلی نبودم اون کیانی نبودم که براش مهم باشه BF اون دوستش داره یا نه. دیگه به آینده امید نداشتم. به هیچکس و هیچ چیز. فهمیدم که همش رویا و خواب هست. زندگی پست تر از این هست که من فکر می کردم عین دیونه ها بودم یهو ۱۰ دقیقه به یک جا خیره می شدم. به کمال پوچی رسیده بودم. فلسفه زندگی را نمی دونستم چی هست چرا تو ی یک رابطه یکی باید بیشتر مایه بگذاره چرا هیچکس جنبه محبت را ندارد چرا دو نفر که برا هم می مردند بعد از یک مدت بی خیال می شوند چرا ما گی شدیم؟ آخه چرا من؟ اینهمه آدم تو دنیا هست؟ مگر آدم چند بار زندگی می کنه که بخواید گی بودن را هم تجربه کنه؟ آیندم چی میشه؟ یک آدم تنها و بی کس تو خونه؟ ۴۰ سالم که شد چی؟ دیگه کسی هم حاضر نیست نگاهم کنه چه برسه به اینکه با هم دوست شویم تو این مملکت سنتی تا به کی باید مثل سایه باشیم؟ یکی از همین روزها که چت می کردم با یک مرد ۲۵ ساله سوئدی دوست شدم خیلی از من خوشش آمد کارش توی ایران بود بهش گفتم من BF دارم اون هم گفت که مسئله ای نیست دوست هستم BF که نمی خواهیم بشیم. کارلوس خیلی به سوالاتم جواب داد وقتی داستان خودم را گفتم گفت: دو نفر فقط برای این با هم هستند که خوشحال باشند این رابطه به درد نمی خوره که همش دعوا کنید. چهار تا پنج بار دیدمش و هر روز با من تلفنی حرف می زد منو که می دید عصبی می شد و می گفت که خیلی دوستت دارم اما نمی خوام که مسئله ای براتون پیش بیارم خوشبختانه من اصلا به تیپ های اروپایی حس ندارم اما از لباس پوشیدنش خوشم آمد. همیشه با کت شلوار و کراوات می آمد. با ادب، خوش تیپ و مهربان. قضیه کارلوس را که به پدرام گفتم شوکه شد! هر وقت به من زنگ می زد و من بیرون بودم می پرسید با کارلوس هستی؟!!

یک بار وقتی که با دایم که خارج هست چت می کردم تقریبا موضوع گی بودنم را گفتم اون هم گفت آگه می بینی اونجا ناراحتی من می توئم بیارمت پیش خودم این رو هم به پدرام گفتم. این دو تا شوک به پدرام وارد شد و گفت تو نمی مونی دیگه. میری... اما از قلب من خبر نداشت چند وقت بعد یک روز به من زنگ زد و گفت بیا اینجا پیشم کارت دارم وقتی رفتم سفت بغلم کرد و سرم رو گذاشت روی سینش چشمهام رو بوسید و گفت: حرف نزن فقط! من میدونم که چت می کنی! من می دونم که قرار می زاری اسم ID تو هم فلان هست دیدی گفتم تو هم مثل بقیه می شی، تو هم تنوع طلب هستی، دیدی گفتم مال من نمی شی و ... من هم گفتم: اره چت می کنم اما هدفم اون چیزی نیست که تو فکر می کنی می خوام آدمها رو بیشتر بشناسم می خوامی باور کن می خوامی باور نکن من به خودم اعتماد دارم. اون هم لبخند تلخی زد. خسته بودم. بی خیال از عشق از زندگی نا امید به آینده. بود یا نبود پدرام دیگه برام فرق نداشت. همیشه می گفت: هیچکس برا آدم نمی مونه هیچ کس به اندازه پدرامدردت به فکر نیست و اینکه آگه من به تو زیاد محبت نمی کنم مال اینه که کسی به من محبت نکرده! نمی خوامم به من وابسته بشی! شاید راست می گفت چند نفر دیگه هم همین رو گفتند فکر می کردم دنیا بهتر از این حرفها باشه آگه هم هست برای ما نیست مال استریت هاست ما خودمون به خودمون ضربه می زنیم ما خودمون خودمون رو قبول نداریم بعدش از مردم انتظار داریم که بفهممون.

## همجنسگرایی، جبر طبیعت است

### کامبار - ایران

شاید وقتی آنی پرولکس داستان کوتاهش را در سال ۱۹۹۷ در مجله New Yorkers به چاپ رساند و موجب شد که اندکی بعد جایزه ویژه "مجله ملی" آمریکا را از آن خود کند هیچ گاه به این نیاندیشیده بود که روزی این داستان کوتاهش غوغایی در عالم سینما و هنر هفتم ایجاد کند.

نزدیک به هشت سال طول کشید که لاری مک موری توانست از قالب داستان آنی پرولکس یک نمایشنامه بنویسد و آنجا به دست انگ لی

کارگردان آمریکایی اما تایوانی تبار بسپارد که در فیلمی جدید پس از تجربیاتش در بیر خیزان و ازدهای پنهان به موضوعی جدید دست یابد که از همان ابتدای راه برنده جایزه شیر طلایی جشنواره فیلم ونیز ۲۰۰۵ شد. جشنواره فیلم ونیز از اولین جشنواره های فیلم و سینمای جهان است و اواخر سال گذشته شصت و دومین دوره آن برگزار شد و راه گشای برگزیده شدنش در لیست فیلم های کره طلایی (Golden Globe) در هفت مورد از جمله بهترین فیلم داستانی (درام)، بهترین بازیگر نقش اول مرد (هیت لجر) و ... شده است. فیلم کوه بروکبک (Brockback Mountain) در سال ۲۰۰۵ به



اتمام رسید و از ۱۶ دسامبر سال گذشته به برخی سینماها از جمله لس آنجلس، نیویورک و سانفرانسیسکو وارد شد و از اول ژانویه ۲۰۰۶ بر روی پرده سینماهای جهان به اکران گذاشته شده است.

این فیلم که با کنایه با اهالی سینما و مردم سخن می گوید بیان عشق ممنوع شده و فراموش شده ی دو مرد همجنسگرای گاوچران (کابوی) است که در دهه ۱۹۶۰ در ایالت تگزاس، شهر کوچک وایومینگ زندگی می کنند. ماجرا از جایی آغاز می شود که امیس دل مار (Emis Del Mar) و جک تویست (Jack

Twist) در تابستان سال ۱۹۶۳ یعنی دورانی که آمریکا در عدم پذیرش اجتماعی از همجنسگرایی به سر می برد در پی یافتن کاری برای گذراندن ایام تابستان با هم آشنا می شوند. این دو جوان کمرو مجبور هستند که برای زمینداری به نام جو (Joe) کار کنند و نگاهیانی گله های گاو و گوسفندش را به عهده بگیرند از آن جهت مجبور هستند که روزگار را تنها با یکدیگر در کوه های اطراف وایومینگ به نام "بروکبک" طی کنند.

طبیعت سختی های خودش را دارد. سرما، مبارزه با خرس و گرگ و حیات وحش از طرفی و امکانات مقدماتی آنها از طرف دیگر ماجراهای بسیار جالبی را می آفریند. امیس که از مرگ پدر و مادرش در یک حادثه رنج می برد و کم حرف است، یواش یواش از طرف همکار دیگرش مورد حمایت قرار می گیرد.

یک شب سرد که امیس تصمیم داشت بیرون چادر یک نفره ای که جک تنها در آن خوابیده بود، بیدار بماند و آتش را روشن نگه دارد غفلت می کند و آتش در سرما خاموش می شود. رامیس با صدای



جک از خواب بیدار می شود که او را به داخل چادر دعوت می کند.

آنجا صحنه ای است که این دو چشم در چشم هم طعم عشق را می چشند و فارغ از سختی های بیرون شبی را می گذرانند. دریغ از اینکه تابستان رو به پایان است و اندک اندک زمان جدایی فرا می رسد و این دو باید مطابق رسم



هر مردی -خصوصا گاوچران- به ازدواج یک دختر در بیابند و صاحب خانواده و بچه شوند اما عشقشان به یکدیگر باعث می شود که در طول بیست سال خاطرات خوشی را که با هم در کوه بروکبک داشته اند را فراموش نکنند و منتظر کوچکترین موقعیتی برای تجدید آن باشند.

شاید شما نیز همچون من و سایر دوستانم در نظر اول امیس و جک را دوچسنگرا خطاب کنید و یا به سبب ازدواج و



صاحب فرزند شدنشان این فیلم را نه تنها در توجیه همجنسگرایی بلکه علیه همجنسگرایی بدانیم که همجنسگرایان را افرادی هوسباز نشان می دهد که به دلیل دوریشان از محیط خانواده و دگرجنسشان (نامزدهایشان) برای رفع نیاز جنسی به آن روی آورده اند. اما نباید این نکته را از ذهن دور کنیم که فیلمساز در چند جا به جایگاه سنتی روستایی و ایومینگ اشاره می کند از جهت دیگر به موقعیت زمانی یعنی دهه ۱۹۶۰ برمی گردد که قطعا برملا شدن همجنسگرایی طرد شدن و نفرتی چندین برابر از آنچه که امروز شاهد آن هستیم را تجربه کرده است.

انگ لی فیلمساز، لاری مک کوری نمایشنامه نویس و یا آنی پروکسل نویسنده از ابزارهایی همچون طبیعت، حیات وحش، چادر، سرما و ... بطور زیبا استفاده کرده است که اجبار و غیر قابل برگشت پذیر بودن این حس را در پس زمینه داستانش بگنجاند. نویسنده بسیار ملیح و زیرپوستی به رفتار ساده و طبیعی که هر همجنسگرا در زندگی خودش دارد اشاره می کند.

انگ لی با بیان کردن تعبیری جدید از عشق که معمولا با آنچه که ما می گوئیم و یا نشان می دهیم متفاوت است. تفسیری جدید از عشق یعنی کسی را با دل پذیرفتن و روحی در کنار آن حضور داشتن و آرامش را در کنار آن احساس کردن ارایه می دهد و آن را به وسیله تداوم رابطه ی رامیس و جک در طول ۲۰ سال به تصویر می کشد که اگر این آشنایی به سبب ارضای نیاز جنسی در یک کوتاه زمان بود قطعا آن چنان طول نمی کشید و هر دم این دو جوان در پی فرصتی برای بازخوانی خاطراتشان در خلوت کوه بروکبک نبودند.



هیت لجر د پسر خوش تیپ، جذاب و استرالیایی است و نقش آفرینی اش را در سینمای آمریکا با فیلم "ده چیزی که من متنفرم" آغاز کرد و بعد در "برادران گریم" ادامه داد. وی در مصاحبه ای می گوید که "من متاهل هستم و به تازگی پدر شده ام" و در پاسخ به این سوال که آیا از طرف اطرافیان نسبت به آخرین بازی در نقش امیس در فیلم "کوه بروکبک" انتقاد شده اید می گوید "نه اصلا، به نظر من وقت آن رسیده است که مردم بفهمند و نسبت به عدم تفاوت احساس ها آگاهی پیدا کنند."

"کوه بروکبک" در یک کلام به ما نشان می دهد که عشق اجبار طبیعت است و در پذیرفتن آن راهی نداریم. همجنسگرایی برآمده از طبیعت است همچون دگرجنسگرایی که نیاز طبیعت است و کسانی با طبیعت مخالفند که با نیازها و جبرهای آن مخالف هستند.

## نگاه سارتر به عشق

ام. تا. سیس

یکی از مسائلی که ذهن آدمی را به خود مشغول می نماید عشق و عاشقی است. در نظر گی های ایرانی واژه عشق از اهمیت خاصی برخوردار است. تجربه اغلب گی های ایرانی نشان می دهد عشق یک واژه زیبا و دست نیافتنی است. وجود تکرر شکست در این مورد نگاه جدیدی را نسبت به آن ایجاد می نماید. چگونه می توان هم عاشق بود و هم هویت و آزادی خود را حفظ نمود. سئوالی که برای افراد گی ایرانی مطرح است و از زیر بار رفتن در قبال هم به عنوان یک تعهد فردی و اجتماعی ممانعت به عمل می آورد شاید تقابل میان این دو مفهوم باشد. با توجه به مطالب مختلفی که در مورد عشق و عاشقی در ایران وجود دارد بهترین عاملی که می تواند برای تبیین رفتاری در میان افراد گی ایرانی مطرح نمود، نگاه سارتر است.

پیش از وارد شدن به مطالبی که سارتر در ایده خود مطرح می نماید از خوانندگان محترم خواهشمندم که متن ذیل را شمرده شمرده و همراه با درک مفاهیم بکار برده شده مطالعه نمایید (هم چنین در صورتی که مفاهیم فلسفی گفته شده دشوار به نظر می رسد به نشریه اعلام فرمایند تا در شمارگان بعدی به توضیح آنان پرداخته شود). یکی از مسائلی که سارتر مطرح می نماید نگاه خداوند به انسان است. بحث سارتر از خدا به عنوان نگاه مطلق مبتنی بر نظر او در خصوص رابطه میان انسانهاست که در این رابطه دیدگاه او در مورد عشق نیز مطرح می شود.

لازم است به عنوان مقدمه به تشریح این رابطه و تبیین جایگاه "دیگری" در فلسفه او بپردازیم. از نظر او "دیگری" اصولاً کسی است که به من می نگرد. البته در این جا نگاه نباید صرفاً به معنای عملی جسمانی دانست، بلکه به طور کلی، منظور از آن، وجود دیگری است. هنگامی که دیگری به من می نگرد خود را در مقام فاعل (subject) قرار می دهد و مرا مفعول (object) خود می سازد. او با نگاه خود، مرا تبدیل به یک موجود فی نفسه، یعنی به یک شیئی می کند و وحدت درونیم را از من می گیرد. بدین سان از من فرا تر می رود و مرا برده خود می سازد. او از زاویه ای به من می نگرد که من نمی توانم به خود بنگرم و در نتیجه، مرا در برابر نگاه خود آسیب پذیر می کند.

"وقتی صدای خش خش شاخه ها را در پشت خود می شنوم، آن چه بی درنگ در می یابم این نیست که شخصی آن جاست بلکه این است که آسیب پذیر هستم، بدنی دارم که می تواند صدمه ببیند، مکانی را اشغال می کنم و به هیچ وجه نمی توانم از این مکان که در آن بی دفاع هستم، بگریزم. خلاصه این که من دیده شده ام".

وقتی دیگری به من می نگرد، جهان مرا می دزدد و من را به یک مفعول در جهان فرو می کاهد، من به عنوان سوژه منشا جهان خود هستم اما تحت نگاه دیگری فاعلیت من از دست می رود و جهان من، چهره جدید و کاملاً متفاوتی به خود می گیرد که فراتر از درک من است. این چهره ای است که دیگری به من داده و آن را تبدیل به جهان خود کرده است.

در این حالت، فاعل بودن به ساختار بنیادی من تبدیل می شود و حتی در صورت غیبت دیگری آنرا حفظ می کنم، زیرا غیبت دیگری به معنای امکان حضور او است. در حالت عادی، من به عنوان فاعل، یک طرح پروژه هستم، از این رو، نیستم آنچه هستم و هستم آنچه نیستم. من دائماً از خودم فراتر می روم و با استفاده از آزادی خویش می کوشم تا خودم را بسازم، اما تحت نگاه دیگری من هستم آنچه هستم. درست همان طور که یک شیئی هست آنچه هست، نگاه

عشق صرفاً یک ودیعه ای نیست  
که از طرف خداوند به انسانها  
عنایت گردد بلکه می بایستی به  
سان سایر رفتار های اجتماعی که  
نیاز به تمرین دارد، تمرین و  
تجربه نمود. عشق به نحو  
اقتسابی نیز میسر است و هنر  
عشق ورزیدن نیاز به تجربه و  
تمرین فراوان دارد. در هنر عشق  
ورزیدن می آموزیم که چگونه  
رفتارمان را در مقابل دیگران  
تنظیم نماییم که آزادی دیگری را  
خدشه وارد نسازد.

دیگری آزادیم را سلب می کند و فراروی (پیش روی) مرا ناممکن می سازد. من زیر سیطره آزادی غیر از آزادی خویش قرار می گیرم و ابزاری می شوم در دست دیگری.

"من ابزار امکاناتی هستم که امکانات من نیست، امکاناتی که حضور محض آنها را ورای وجودم حتی نمی توانم تصور کنم، امکاناتی که فراروی مرا رد می کند تا از من وسیله ای بسازند برای غایاتی که از آنها من بی اطلاعم، من در خطر هستم، این خطر یک تضاد نیست، بلکه ساختار دائمی وجود-برای- دیگران being-for-others من است". بودن با دیگری، ما را از تنهایی نمی رهاوند زیرا دیگران حتی آنهایی که از طریق عشق یا از طریق خون، نزدیک ترین افراد به ما هستند با نگاهی به ما می نگرند که ما را از خود بیگانه می کند. آنها ما را در وضعیتی معین حبس می کند و نمی توانند بپذیرند که وجود ما یک طرح است و در نتیجه نمی توانیم هر لحظه شروع تازه داشته باشیم و از خودمان فراتر رویم. "بدین سان، دیده شدن، مرا موجودی بی دفاع می سازد برای آزادی که آزادی من نیست و به این معناست که ما می توانیم خودمان را از این حیث که برای دیگران پدیدار می شویم «برده» بدانیم". دیگری مرا تعریف می کند و به من "خود" (ego)، طبیعتی ثابت می دهد.

سارتر برای توصیف بیشتر معنای "دیده شدن" مثالی می زند. فرض کنید من از روی کنجکاوی، حسادت و یا فسق و فجور از سوراخ کلید به داخل اتاقی نگاه می کنم. در این حالت، غرق در دیدن و شنیدن هستم و به هیچ چیز جز آنچه می بینم و می شنوم توجه ندارم. به یک معنا، از خودم غافلم و می توان گفت اصلاً "خود"ی ندارم زیرا چیزی جز عمل دیدن و شنیدن نیستم. اما ناگهان صدای پای می شنوم و متوجه می شوم که فردی پشت سرم ایستاده است، درک این که فردی مرا می نگرد کل نحوه وجودم را تغییر می دهد. اکنون از وجودم به نحوی آگاه می شوم که قبلاً آگاه نبودم، من از خودم به عنوان فردی که از خودش می گریزد آگاه می شوم. در این حالت دیگر مبنای عدم خود نیستم و صرفاً به یک وجود-برای- دیگران تبدیل می شوم که به معنای مرگ فراروی من است. من روی سوراخ کلید خم شده ام، اما کسی که به من می نگرد، مرا هم چون درختی می بیند که باد آن را خم کرده است. او با نگاهی مرا به یک شی فرو می کاهد. من مانند شیی هستم که هستم و دیگر نمی توانم به چیزی معنا دهم. اکنون همه معانی وابسته به او هستند. گوشه تاریکی که در آن به داخل اتاق نگاه می کردم، دیگر مکانی مختص برای من نیست، زیرا او با حضورش آن جا را روشن کرده است. نقاب من، دیگر کمکی به پنهان کردنم نمی کند. زیرا او آن را برداشته است. جهانم دیگر از آن من نیست، من دیگر یک فاعل نیستم، احساسی که در این حالت به من دست می دهد، احساس شرم است. زیرا خود را مفعولی برای نگاه و قضاوت فردی دیگر می یابم، فردی که به نحوی غیر قابل پیش بینی آزاد است. من احساس شرم می کنم، زیرا سلطه خود را بر موقعیتی که در آن قرار دارم از دست داده ام و خود را چیزی جز وجود- برای- دیگران به طور محض نمی بینم.

فردی که در این موقعیت، یعنی در موقعیت دیده شدن قرار می گیرد، تبدیل به یک برده می شود زیرا اسیر آزادی و قضاوت دیگری می گردد و ابزاری در دست او. این مثال نشان دهنده هر گونه مواجهه ای با مفعول دیگر است. البته این گونه نیست که انسان در برابر دیگری کاملاً بی دفاع باشد و اگر او با نگاه خود مرا به یک مفعول تبدیل

می کند، من هم می توانم به او نگاه کنم و او را مفعول خودسازم. من برای دیگری، به عنوان فاعل، یک مفعول هستم، اما برای او، به عنوان مفعول، هرگز یک فاعل نیستم. بنابراین، برای رهایی از مفعول بودن، تنها کاری که باید انجام دهم، مفعول کردن دیگری است. "مفعول کردن دیگری ... دفاعی از سوی وجود من است که دقیقاً با اعطا کردن یک وجود-برای-من being-for-me به دیگری، مرا از وجود- برای- دیگران خودم رها می سازد". به محض این که دیگری تبدیل به

از نظر سارتر، عشق امر متناقض و محال است و هرگز تحقق پیدا نکرده و نخواهد کرد، زیرا عشق عبارت است از رام و تصاحب کردن فردی دیگر بدون آن که به آزادی او خدشه ای وارد شود، اما برای این که عشق تحقق پیدا کند، دیگری باید عاشق من شود.

مفعول می شود، فاعلیت خود را از دست می دهد و من فاعلیت خود را باز می یابم" من خودم را باز می یابم زیرا نمی توانم مفعولی برای یک مفعول باشم".

من آزادی دیگری را سلب می نمایم زیرا او درعمل مفعول کردن، آزادم را سلب کرده بود. من فقط زمانی می توانم خودم را بازیابم که همان عملی را در مورد او انجام دهم که او در مورد من انجام داده است، اما دیگری به واکنش من، واکنش نشان می دهد، می کوشد تا با نگاه دوباره به من فاعلیت خود را باز پس گیرد. بنابراین، این دور هم چنان ادامه می یابد. من می کوشم دیگری را مفعول خود کنم و دیگری می کوشد مرا مفعول خود سازد. هیچ راه سومی وجود ندارد. تنها رابطه ای که می تواند میان دو انسان برقرار باشد، رابطه میان یک فاعل و یک مفعول است. رابطه میان دو فاعل هرگز تحقق پیدا نمی کند. اما انسان هم چنان به کوشش برای دستیابی به این هدف ادامه می دهد.

عشق، خودآزاری، دیگر آزاری، میل و نفرت همگی کوشش های بیپرده ای هستند برای تحقق بخشیدن به این رویای تحقق ناپذیرانسان، من در ارتباطم با دیگری دو راه در پیش دارم، یا از او فراتر روم و او را تبدیل به یک شیئی کنم و یا اجازه دهم که او از من فراتر رود، مرا به یک شیئی تبدیل سازد. هر انسانی مانع آزادی انسان دیگر است، گویی آزادی هر فرد با آزادی فرد دیگر در نبرد است. احترام به آزادی دیگری لفظی بی معناست. زیرا حتی اگر قصد احترام گذاشتن به آزادی او را داشته باشیم، آن چه در عمل انجام می دهیم اخلال در آزادی اوست. رابطه میان انسانها نمی تواند جز ستیز و نبرد چیز دیگری باشد و در این نبرد، فقط آتش بس ها و تفاهم های موقت امکان پذیر است.

سارتز قائل به این بود که آدمیان به جای این که متقابلاً به هم احترام بگذارند، نگاه های شوم و موزیانه به یکدیگر می اندازند و هر کس با این نگاه و نقابی را که دیگری به چهره زده است و در پس آن خویشتن را آسوده احساس

می کند، از صورت او بر می گیرد. بنابراین آسوده زیستن با هم نوعان و بهره مندی از وجدان پاک، برخلاف تصور انسان گرایان بورژوا، از محالات است. او از بحث طولانی نگاه نتیجه می گیرد ماهیت روابط میان آگاهی ها نزاع است.

با توجه به توضیحات فوق عشق که به نوعی از رابطه میان انسانها صحبت می نماید به صورت ذیل تشریح می گردد.

عشق امر متناقض و محال است و هرگز تحقق پیدا نکرده و نخواهد کرد، زیرا عشق عبارت است از رام و تصاحب کردن فردی دیگر بدون آن که به آزادی او خدشه ای وارد شود، اما برای این که عشق تحقق پیدا کند، دیگری باید عاشق من شود. به بیان دیگر، او باید در عین حفظ آزادی من، مرا رام و تصاحب کند. عاشق می کوشد تا از طریق عشق از این که برای دیگری یک شیئی باشد بگریزد، اما برای این که معشوق او را دوست بدارد، باید برای او به صورت شیئی ای فریبنده در آید و در نتیجه هر یک از دو طرف می کوشند تا دیگری را بفریبند و این کار را عمدتاً از طریق زبان انجام می دهند. به همین دلیل از نظر سارتز، عشق "ذاتاً یک فریب کاری است". نگاه عاشقانه، نگاهی متناقض است زیرا هر یک از دو طرف از یک سو می خواهد دیگری را برده خود سازد و او را تصاحب کند و از سوی دیگر آزادانه بردگی خویش را می خواهد و خود را به یک شیئی تبدیل کند تا دیگری تصاحبش کند. عشق یک تناقض است زیرا انسان نمی تواند هم آزاد باشد هم آزاد نباشد. هم شیئی باشد، هم شیئی نباشد. وارد شدن در رابطه عشقی به معنای وارد شدن در یک کشمکش بی پایان و یک دور باطل است.

سارتز به عنوان یک فیلسوف و اندیشمند در مکتب اگزیستنسیالیسم، نگاه خود را به عشق مطرح می نماید و آن را امری متناقض می نامد. اما پدیده عشق و عاشقی قبل و پس از سارتز در جامعه به تکرار قابل مشاهده است. بحث فلسفی در مورد دیدگاه او، ناپستی انسانها را به جزم گرایی و جزم اندیشی و نیز به ورطه ابهام و دگر اندیشی بیندازد. بلکه بایستی ما را به تفکری فعال رهنمود سازد. به نظر می رسد مهمترین عاملی که از ادامه روند زندگی

**ضمن این که شریکمان را به عنوان یک رقیب و با نگاه ستیز و دشمنی نگاه ننماییم. یاد می گیریم که چگونه مسائل اخلاقی را در کنار یکدیگر بپذیریم و تعهدی از سر اختیار نسبت به هم روا داریم. بنابراین عشق یک امر آبی، غیر اختیاری و انفعالی نیست بلکه می تواند به صورت اختیاری و فعال در مورد آن عمل نماییم.**

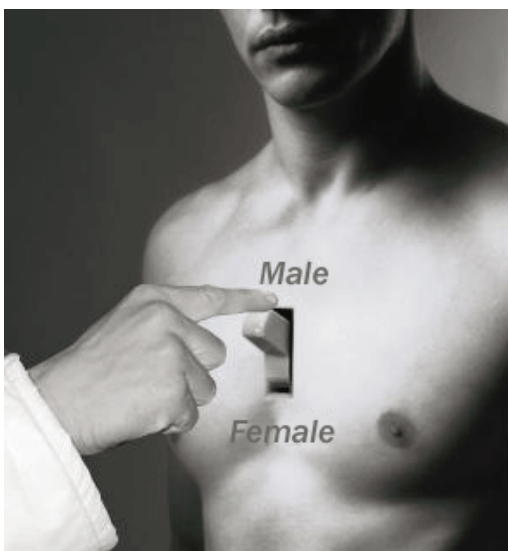
مشترک میان افرادی، به ویژه افراد تحصیل کرده و فرهنگی ایرانی وجود دارد همانا طلب آزادی و آزادی در سنت ازدواج میان آنهاست. این که نگاه افراد در ازدواج به صورت بردگی میان آنان تعریف شود عاملی خواهد بود که ادامه یک زندگی مشترک را دشوار می سازد. تا زمانی که نگاه افراد به شریک زندگی به صورت یک نگاه رقیبی است که سر دشمنی دارد و مخرب است، مسئله به همین صورت در جامعه ما ادامه خواهد یافت. این نگاه می بایستی با نگاه خلاق جایگزین گردد. در این صورت است که خلاقیت به من هویت می بخشد و انسانیت مرا مستحکم می کند.

در مورد گی های ایرانی می توان گفت هر آن چیزی را که آزادی او را می گیرد و تعهد از روی اختیار انتخاب او نباشد مشکل شکست مکرر در رابطه های عشقی همچنان قبل مشاهده خواهد بود. عشق صرفاً یک ودیعه ای نیست که از طرف خداوند به انسانها عنایت گردد بلکه می بایستی به سان سایر رفتار های اجتماعی که نیاز به تمرین دارد، تمرین و تجربه نمود. عشق به نحو اکتسابی نیز میسر است و هنر عشق ورزیدن نیاز به تجربه و تمرین فراوان دارد. در هنر عشق ورزیدن می آموزیم که چگونه رفتارمان را در مقابل دیگران تنظیم نماییم که آزادی دیگری را خدشه وارد نسازد. ضمن این که شریکمان را به عنوان یک رقیب و بانگاه ستیز و دشمنی نگاه نماییم. یاد می گیریم که چگونه مسائل اخلاقی را در کنار یکدیگر بپذیریم و تعهدی از سر اختیار نسبت به هم روا داریم. بنابراین عشق یک امر آبی، غیر اختیاری و انفعالی نیست بلکه می تواند به صورت اختیاری و فعال در مورد آن عمل نماییم.

علت آوردن گفتار سارتر، تبیینی فلسفی از قسمتی از واقعیت جامعه مربوط به افرادی ایرانی است زیرا که گفتار او می تواند به نحو حداکثری بسیاری از رفتارهای گی ایرانی را توضیح دهد. شناخت مسئله امکان ایجاد رفتاری مناسب و مدیریت رفتار را در جامعه گی های ایرانی فراهم می آورد. گی ایرانی می تواند مفهوم دیده شدن سارتر را به نحو مثبت و تعاملی تری نسبت به یکدیگر به کار ببرند و امکان سلب آزادی میان خود و دیگران را با روشهای مختلف و به صورت گفتگو از میان بردارند. گی ایرانی می تواند هر نوع شائبه رفتاری که به صورت "سلطه بر دیگری" نگاه می کند از میان بردارد و نیز می تواند شائبه هر گونه شیئی شدگی برای دیگری را در یک گفتگوی فعال مورد بازبینی قرار دهد. عمل انسانی اگر پوشش رفتار اخلاقی را به خود داشته باشد امکان تعامل و گفتگو همیشه و همه جا ایجاد می گردد.

در سال ۱۳۸۰ پس از مدتها بحث در باره مسئله تغییر جنسیت سازمان بهزیستی طرحی را به عنوان طرح T.S برای رسیدگی به مسئله اختلال هویت جنسی دایر کرد.

در آن زمان خیلی از مسئولین معتقد بودند که همجنسگرایان هم باید تحت حمایت این طرح قرار گیرند که موافقت نشد. حمایتهایی که بهزیستی در قالب این طرح انجام می دهد عبارت است از مقدار کمی وام بلاعوض برای تغییر جنسیت که با ارائه مدارک پزشکی و فاکتور پزشک پرداخت می شود، صحبت با خانواده ها، پرداخت صد هزار تومان برای هورمن درمانی. کمیته امداد امام خمینی به صورت جداگانه تا سقف یک میلیون تومان برای عمل تغییر جنسیت وام پرداخت میکند



## من هم یک انسانم

حمید از کردستان



طبق آمارها حدود یک دهم مردم همجنس گرا هستند ولی آیا چند درصد از این افراد از همجنس گرا بودن خود با خبر هستند؟ یا آن را به درستی شناخته اند یا قبول دارند؟ و این که آیا چه چیزی موجب این تعارض و عدم خود باوری در میان همجنس گرایان ایرانی شده است؟

از بچگی در مدارس به ما آموختند خدایی هست، پیامبری هست، چنین است و چنان است این گناه است، آن ثواب است، این حرام است آن حلال است. ولی هیچ گاه نگفتند خود را بشناسید آن گونه که هستید و حتی جو خیلی از خانه ها اجازه حتی فکر کردن در این باره را به فرزندانش نمی داد. آیا آن اساتید و علما که راه بهشت را به مردم نشان می دهند خود خدا را شناخته اند؟ آیا همین ها خود در بهشت جایی دارند؟

یک مشت افکار تکراری را که باب دلشان است توی ذهن و فکر جوانان می کنند خیلی وقتها از رحمت و رؤوفی خداوند سخن می گویند. گاهی از بهشت و گاهی از جهنم گویی که خودشان به معراج تشریف برده و برگشته اند. متأسفانه به دلیل وجود دین اسلام دروغین و باز هم متأسفانه به دلیل وجود دین افراطی شیعه در میان بیشتر مردم ایران مانع از هوشیاری فکری و آزاد اندیشی مردم شده است (البته قصدم توهین به عقاید مردم نیست ولی با نگاهی به کشور های اسلامی این عقب ماندگی را بیشتر احساس می کنید) به وسیله ابزار دین که همیشه مثل چماق بالای سر مردم بوده است سعی شده مردم را از آن چه هستند باز بدارند. هر جا که به نفعشان باشد از خوبی های پروردگار و بخشش و رحمت حرف می زند و هر جا که مزاحشان خوش نباشد از قهر الهی غضب و از این جور چیزها می بافند مخصوصاً زمانی که سخن از همجنس گرایی و به قول خودشان لواط به میان آید.

نمی دانم چرا هر وقت که حرف از همجنس گرایی و در کل اقلیت های جنسی به میان می آید دیگر آن بخشش بی پایان الهی آن همه رحمت خداوندی بی پایان میرسد! چرا هر وقت نوبت به ما می رسد آسمان سنگ می شود، درهای جهنم باز می شود، دیگر راه بخششی نمی ماند به قول خودشان خدا و پیامبر و آن چه که بر زمین است به ما لعنت می فرستند! مگر ما را همان خدا نیافریده است؟ آیا خداوند از روز ازل با این بندگان کینه داشته؟ و آیا این که خدا از خلق ما هیچ هدفی نداشته؟

می دانم شمایی که روشن دل و روشن ضمیر هستید منظور من را فهمیده اید ولی روی سخن من بیشتر با آن همجنس گرایانی است که به دلیل باورهای نادرست دینی ما و خودشان را پس می زنند. روی سخن من بیشتر با آن دگر جنس گرایانی است که ما را بی آنکه بشناسند بی آنکه از حکمت کار خدا چیزی بدانند بی آنکه معنای انسان بودن را فهمیده باشند قضاوت هایی می کنند و اعمالی انجام می دهند که در خور هیچ انسان خطا کاری هم نیست حالا چه برسد به بی گناهیانی چون اقلیت های مظلوم جنسی.

قتل ترنس های بی پناه را در خانه های خود، به دار آویختن همجنس گرایان، تجاوز جنسی به ترنس های بی گناه در زندان و صدها مورد ضد انسانی دیگر که هر روزه شاهد آن هستیم. کدامیک از این جنایات در دادگاه عدل الهی راه بخشش دارد؟ آیا با این همه ظلم که بر بندگان بی دفاع خدا می کنند، باز هم دست به آستان خدا بر می دارند و تقاضای بخشش می کنند؟ همجنس گرایان ما باید بدانند و این را باور داشته باشند که من در وهله اول یک انسان هستم که انسان یعنی شعور، آزادگی، عقل و احساس که هیچ چیز از دیگران کم ندارم و چه بسا از بسیاری جهات از آنان برتر می باشم و بعد یک ایرانی هستم یک ایرانی که هزاران سال ریشه و اصالت دارد و در درجه بعد می توانم یک مسلمان یا مسیحی یا با هر دین دیگری باشم. خیلی از همجنس گرایان ایرانی با داشتن درک و شعور کافی از ذات و احساس خود به همان دلایلی که ذکر شد نمی توانند و نمی خواهند وجود خود را قبول کنند. همجنس گرا بودن دلیل بر

کنار گذاشتن اعتقادات آدمی نیست اما اعتقادات مفرط و خشک و بی اساس نباید موجب کوری چشمان ما از حقیقت شود.

من خود مسلمان هستم و به خدای خود و دین خود عشق می ورزم. ولی نه می توانم و نه می خواهم روح و احساس خود را نادیده بگیرم. چون قبل از این که بفهمیم که دین چیست، قبل از این که معنی کلمه ایرانی بودن، کرد بودن، ترک بودن، لر بودن، فارس بودن و... را درک کنیم این احساس و خواسته در نهاد ما گذاشته شده بود. احساسی که از طرف همان پروردگار آمده است پس چرا باید در وجود آن شک کرد و آن را به قول خیلی از کور سیرت ها مریضی و انحراف قلمداد کرد. آیا غیر از این است که هر عشق و احساس پاک می تواند مقدس و میرا از معصیت باشد! ما در عین حال که همجنس گرا هستیم یک انسان و یک آزاده هستیم شک نکنید.

آزاده باشید و سر بلند

## پناهگاه امن



پناهگاه امن نام طرحی است برای جوانان مسلمان متعلق به یکی از گروه های LGBT که در تاریخ ۲۶ جون ۲۰۰۶ در یک گردهم آیی در هلند تقدیم خواهد شد.

در این گردهمایی جوانان و نمایندگان گروه های مسلمان، مددکاران، کارمندان، سیاسیون و ... برای بحث و گفتگو با هم حاضر می شوند. این گفتگوها در زمینه های زیر به تبادل نظر گذاشته خواهد شد:

الف: فرهنگ، دین و مددکاری

چطور به تفاوت فرهنگ ها نگاه کنیم؟

آیا از فرهنگ های مختلف احساس و پالسی دریافت می کنیم؟

چه انتظاری جوانان از مددکاران دارند؟

ب: محیط آموزشی امن

هر کسی باید در محیط آموزش احساس امنیت کند. فرقی نمی کند که مسیحی، یهودی، همجنسگرا، غیر همجنسگرا، پسر یا دختر، دوجنسگرا و دوجنسگونه و ... باشد محیط آموزش برای همه می باشد با هرگونه گرایش و اعتقادی.

ج: چطور آشکارسازی می کنیم با توجه به اینکه متعلق به یکی از گروه های LGBT هستیم و از طرف دیگر متعلق به یک فرهنگ اسلامی می باشیم؟

صبا راوی

نماینده سازمان همجنسگرایان ایرانی در هلند

Saba@pglo.org

## مصاحبه ای با اولین ها !

در پیش شماره نهم مصاحبه ای داشتیم با سامان که یکی از اولین اعضای ما بود و تا این روز او را در کنار خود داریم. در این شماره نیز مصاحبه ای دیگری داریم با محسن که باز از اولین هاست. همان سوالات را از او پرسیدیم که توجه شما را به آن جلب می کنیم. امیدواریم که در آینده بتوانیم با در نظر گرفتن نظریات این عزیزان در انتخاب راهمان موفق تر باشیم.

✍ خودتان را هر طور که مایلید معرفی کنید.

ضمن عرض سلام و خسته نباشید به همه دوستان در سازمان همجنسگرایان ایرانی، من محسن هستم بیشتر دو جنسگرا هستم ولی خوب درصد گرایش به همجنس خودم شاید بیشتر از جنس مخالف باشه و فکر نمی کنم احساساتی که یک همجنسگرای کامل نسبت به همجنس خودش داره با احساسات من زیاد فرقی بکنه یعنی به همون اندازه که اون به همجنس خودش عشق میورزه من هم به همون اندازه میتونم عاشق کسی که همجنس خودمه بشم .

✍ چطور شد که با سازمان آشنا شدید و آن زمان چگونه بود؟

دقیقا یادم نیست که چطور آدرس شما رو پیدا کردم، شاید توی یک چت روم بوده باشه ولی حدودا فکر می کنم بهمن ماه ۸۲ بود که اون موقع هم آدرس شما [www.persianguyboy.com](http://www.persianguyboy.com) بود. اون موقع تازه فعالیت خودش رو شروع کرده بود و قسمتهایی که توی سایت بود شامل دوستیابی، عکس و مقاله ها و خاطره های مربوط به همجنسگرایان بود؛ ولی خوب در کل میتونم بگم با این که تازه فعالیت خودش رو شروع کرده بود ولی نسبتا خیلی خوب تونسته بود چیزهایی که واقعا نیاز همجنسگرایان ایرانی بود رو بهش اشاره بکنه، هر چند که تا به امروز شاهد تغییرات بسیار زیادی در سازمان بوده ایم .

✍ ارتباط شما با سازمان چگونه بود و در آن زمان چه فعالیت هایی می شد؟

از همون موقعی که آدرس سازمان رو پیدا کردم بیشتر ارتباطم با سازمان به این صورت بود که روزی یکی دو بار سایت رو چک میکردم و هر مطلب جدیدی رو که توی سایت گذاشته می شد سریع ذخیره می کردم، واقعا خیلی خوشحال بودم که جایی رو پیدا کرده بودم که می تونست به نیازهای من جواب بده، قبل از اون هم یکی دو سایت بود که در این مورد فعالیت می کرد مثل سایت هومن ولی خوب دقیقا نمی دونم چی شد که تعطیل شد و این که اطلاعات جامع و کاملی رو در مورد همجنسگرایان ایرانی اون موقع نداشت و فعالیت های بیشتر شما تا جایی که یادم میاد در بخش فرهنگی، دوستیابی، خاطره و داستان و سوالهای پزشکی و همینطور درد دل بود.

✍ چه خاطره ای از آن زمان دارید؟

بهترین خاطره ای که از اون موقع و مربوط به این سازمان و سایت هست رو دارم مربوط به بخش دوستیابی اون موقع سایت بود و اون هم این بود که یک روز که ایمیل خودم رو که چک کردم نامه ای واسم اومده بود که نوشته بود من آگهی دوستیابی شما رو توی سایت Persian gay boy خوندم و اگه بخوای میتونیم با هم بیشتر آشنا بشیم و چون هر دو توی یک شهر بودیم با همدیگه قرار گذاشتیم و حدود یک سال با هم بودیم و نسبتا دوستای خوبی هم واسه هم بودیم ولی الان ارتباطمون با همدیگه خیلی کم شده و اون هم به خاطر اینه که احساساتمون زیاد با هم برابر نیست .  
خاطره دیگه ای هم که دارم باز مربوط به بخش دوستیابی است و با یکی دیگه از کسانی که توی سایت آگهی داده بود دوست شده بودم و با این که خیلی با هم فاصله داشتیم ولی روزی ۲ بار واسه هم ایمیل میزدیم و عاشق همدیگه شده بودیم و تا مدتها این دوستیمون ادامه پیدا کرد.

✍ آیا به خاطر دارید از چه زمانی سازمان تغییر شکل داد و روند آن را چگونه می بینید؟

از زمان شروع به کار سازمان شاهد تغییرات بسیار زیادی تو سازمان و سایت بودیم، اولین تغییری که یادم میاد شکل جدید سایت بود که با آغاز عید نوروز ۸۲ بود و همین طور همون موقع سازمان شروع به پذیرش عضویت کرد که سرعیا عضو سایت شدم و از اینکه عضو سایتی رو که خیلی دوستش داشتم شده بودم خیلی خوشحال بودم، بعد از اون هم



دقیقا به خاطر ندارم ولی فکر کنم حدودا خرداد یا تیر ماه ۸۳ بود که باز هم تغییرات زیادی توی سازمان ایجاد شده بود و بعد از اون هم اینکه کم کم به یک سازمان بین المللی تبدیل شد که همواره حامی همجنسگرایان ایرانی است.

✍ سازمان امروز را چگونه می بینید و چه تغییرات مثبت و یا منفی در آن ایجاد شده است؟

تغییرات مثبت که واقعا خیلی بوده، راستشو بخواید من اون موقع فکر نمی کردم که این سازمان بتونه تا این حد پیشرفت کنه و تبدیل به یک سازمان بین المللی بشه و فعالیتهاش تا این حد گسترش پیدا بکنه و حالا واقعا خیلی خوشحالم که تونستم تا امروز یکی از اعضاء این سازمان باشم، در مورد تغییرات منفی که باید بگم که از نظر من واقعا تغییر منفی وجود نداره و هر چی بوده مثبت بوده.

✍ چه پیشنهادهایی در ارتباط با آینده سازمان دارید؟

به نظر من باید روی افراد غیر همجنسگرا هم کار بشه، ما نباید فقط در مورد خودمون بحث و کار کنیم، چون که بیشترین مشکل همجنسگراها، جامعه غیر همجنسگراها هستند. مثلا در کشوری مثل ایران ما باید کاری کنیم که دگرجنسگراها به خوبی احساسات همجنسگراها رو درک کنند و این که دیدگاه اونها رو در مورد خودمون عوض کنیم. به نظر من مثلا سازمان PGLO به عنوان یک سازمان مرکزی و رهبری همجنسگرایان ایرانی و با کمک خود همه همجنسگراها افکار افراد دگرجنسگرا رو تغییر بده و اونها رو هم تحت شعاع قرار بده تا روزی برسه که ایران هم مثل بقیه کشورها آزادی و امنیت زندگی برای همجنسگرایان وجود داشته باشه؛ که البته می دونم کار بسیار سخت و مشکلیه ولی به هر حال باید یکریزی و از یک جایی شروع بشه ...، به امید موفقیت و پیروزی آن روز

✍ آیا شما در عید صدا شرکت کردید و آیا چیزی به یاد دارید؟

متاسفانه خیر، چون که من حدود چند ماه ارتباطم با سازمان و فعالیتهاش خیلی کم شده بود و اون هم به خاطر مشغله درسی زیاد و این که سال آخر دانشگاه بودم و دسترسی هم به اینترنت خیلی کم شده بود.

✍ نقاط قوت و ضعف سازمان در چیست؟

نقاط قوت سازمان که واقعا زیاد و چشمگیر است، مثلا ایجاد نشریه چراغ، رادیو، تلویزیون و ...، واقعا اقدامات بسیار عالی و مثبتی است که واقعا نتیجه تلاشهای شبانه روزی شماست، واقعا خسته نباشید. تنها نقطه ضعفی که وجود داره که البته مقصر هم شما نیستید، در مورد فیلتر بودن سایت و دانلود کردن مجله و رادیو است، متاسفانه من خودم شخصا برای ورود به سایت و همچنین دانلود حتی برنامه ها از داخل ایمیل خودم هم مشکلات خیلی زیادی دارم. مثلا الان هنوز نتونستم آخرین شماره مجله و همینطور ۲-۳ برنامه رادیو رو دانلود کنم و از خود سایت هم که میخوام دانلود کنم به علت اینکه از فیلتر شکن استفاده می کنم اونقدر سرعت پایین میاد که اصلا قابل دریافت نیست و واقعا بزرگترین مشکل واسه ما دریافت برنامه های شماست که البته مشکل از جانب شما نیست .

✍ زندگی همجنسگرایی خود را چگونه می بینید؟

در مورد زندگی همجنسگرایی خودم میتونم بگم که من از بچگی نسبت به همجنس خودم احساس دیگه ای داشتم و همیشه دنبال این بوده ام که یک همدم و کسی رو تو زندگی داشته باشم که همجنس خودم باشه و عاشق هم باشیم، هر چند که تا حالا نتونستم اونجور که باید کسی رو پیدا کنم ولی به جرات میتونم بگم که از موقعی که با سازمان PGLO آشنا شدم به موفقیت های بیشتری دست پیدا کردم و اینکه طرز فکر نسبت به مسائل همجنسگرایی واقعا تغییر کرده و اینها واقعا نتیجه تلاشهای شما دوستان هموطن عزیزم هستش.

✍ آیا خود را یک همجنسگرای موفق می دانید؟

همونطور که در سوال قبل هم گفتم میتونم بگم که بله، از زمانی که این سازمان بوجود اومد و من با اون آشنا شدم باید بگم که نسبتا یک همجنسگرای موفق بوده ام، هر چند که هنوز یک عشق واقعی پیدا نکردم ولی به نظر خودم همین که تونستم افکار و اطلاعات خودم رو تو این زمینه گسترش بدم و این که احساسات و تمایلات خودم رو... و در کل خودم رو بهتر بشناسم و یا اینکه کسانی که احساساتی شبیه به من رو دارند رو به خوبی درک کنم، میتونم بگم که یک همجنسگرای موفق بوده ام که اون رو هم مدیون تلاشهای شما بودم، واقعا ممنونم.

✍ **جامعه همجنسگرایان امروز را نسبت به سال گذشته را چگونه می بینید؟**

به نظر من جامعه همجنسگرایان ایرانی که با شما در ارتباط بوده اند رو مطمئنم که با سالهای گذشته خیلی تفاوت میکند، همین چند روز پیش توی یک چت روم با یک نفر آشنا شدم که اولین چیزی که ازم پرسید این بود که میدونی PGLO چیه؟! و من هم گفتم آره، بعد چند سوال دیگه هم از فعالیتهای شما پرسید و وقتی فهمید که من هم به خوبی با سازمان شما آشنایی دارم گفت که حالا می تونم بهت اطمینان کنم و حالا واقعا ۲ تا دوست خیلی خوب واسه هم هستیم هر چند که با هم فاصله زیادی داریم و من مطمئنم که اگه یک روز همه همجنسگرایان ایرانی با سازمان PGLO آشنا بشن و این سازمان بتونه همه رو در یک جهت خاص هدایت کنه و مثل یک سرپناه و رهبر اونها رو به درستی هدایت کنه مسلما همه مشکلات به خودی خود حل میشن و جامعه غیر همجنسگرا رو هم میتونه تحت پوشش قرار بده و طرز تفکر اونها رو هم با کمک همدیگه عوض کنه، که البته باید همه تلاش کنن و اینکه بار مسئولیت رو فقط به دوش یک سازمان و چند نفر بگذارن عملی نیست.

✍ **بهترین خاطره و بدترین خاطره شما از در زندگی همجنسگرایانه خود چیست؟**

بهتره بگم بهترین خاطره ها چون خاطره های خوبی دارم مثلا یکیش همین پیدا کردن چند دوست صمیمی که به نوعی مستقیم یا غیر مستقیم از طریق شما بوده و یا همین آشنایی من با سازمان، ولی خاطره های بدی که دارم در مورد اعدام شدن هم احساسان هموطنمون هست که به خاطر این که در کشوری زندگی می کردند که آزادی عقیده و احساس وجود نداره به پای چوبه دار فرستاده شدند و این واقعا برای همه ما تلخ ترین خاطره هایست که وجود داره و هیچوقت از ذهنمون بیرون نمیره.

✍ **الان که به سازمان نگاه می کنید چه حسی دارید؟**

وقتی الان به سازمان نگاه می کنم واقعا خیلی خوشحالم که مدت حدود ۲ سال که با اون همراه بوده ام و واقعا واسه من مثل یک دوست صمیمی بوده که خیلی دوستش دارم و عاشقش هستم و از این که کسایی که تو این سازمان فعالیت میکنند از هموطنان و همزبانان خودمون هستن خیلی خوشحالم و به خودم میالم که چنین دوست خوبی دارم. اون هم یک دوست خوب که هر رزو شاهد پیشرفت اون هستم و هر روز از روز قبل با اون صمیمی تر میشم .

✍ **ایجاد نشریه چراغ و رایو رها به نظر شما تا چه حد بر زندگی همجنسگرایان تاثیر گذار است و آیا می توان از اینها برای آگاه سازی قشر غیرهمجنسگرا نیز استفاده کرد؟**

تاثیر نشریه چراغ و رادیو رها بر زندگی و طرز تفکر همجنسگرایانی که با اون در ارتباط بوده اند انکار ناپذیره و تونسته جایگاه خیلی خوبی پیدا کنه و کمکهای خیلی موثری در زندگی همه همجنسگراها داشته باشه. در مورد تاثیر اون بر روی قشر غیر همجنسگرا صد در صد میتونه موثر باشه ولی تنها در صورتی که اونها افکار غیر منطقی خودشون رو کنار بگذارن و با چشم و دید بازتری به همجنسگراها و مسائل مربوط به اونها نگاه کنن، چون که واقعا کم کسانی نیستند که حتی حاضر نیستن واسه یه بار که شده درست به این قضیه نگاه کنن.

✍ **اگر هر موردی را که مایل به گفتن هستید و در سوالات نیست را بیان کنید**

تنها چیزی که میخوام بگم اینه که واقعا به همه شما خسته نباشید میگم و واقعا از شما ممنونم به خاطر تلاشهای مستمر و شبانه روزی شما، مسلما کار شما کار سخت و پر زحمتیه ولی خوشبختانه تونستین توی دل همه همجنسگراها جا باز کنین و همینطور اونها رو به درستی هدایت کنین و دیگه اینکه همه ما خودمون رو بهتر بشناسیم و با احساسات خودمون و کسایی که مثل ما هستن بهتر آشنا بشیم. در پایان از اینکه منو واسه مصاحبه انتخاب کردین بسیار ممنون و سپاسگذارم و امیدوارم که ساهای سال با دوست خوب و عزیزم PGLO همراه باشم. همینطور در آخر این مصاحبه از زحمات آقای آرین ورجاوندی دبیر اول سازمان، خانم ترانه فروهر دبیر دوم سازمان و همینطور آقایان آرشام پارسی دبیر کمیسیون حقوق بشر، کیا احمدی دبیر امور آموزشی، پدram پارسا دبیر امور اجتماعی و آقای مانی دبیر امور بهداشتی و همچنین خانمها آرزو صالحی مدیریت رادیو رها، مهرناز خجسته مدیریت سیما و همچنین تشکر ویژه از آقای پیام شیرازی که زحمت این مصاحبه رو با من انجام دادند. امیدوارم هر روز شاهد پیشرفت بیشتر این سازمان و همینطور آشنایی بیشتر همه همجنسگرایان ایرانی با این سازمان باشیم. موفق و سربلند باشید ، محسن

✍ **ما هم این همه احساس لطف شما سپاسگزاریم و ممنون که وقت خودتان را در اختیار ما گذاشتید.**

## بیانیه سازمان همجنسگرایان ایرانی به مناسبت روز خانواده

### آرین ورجاوندی - دبیر اول سازمان

حدود ۴ ماه پیش  
مساله گرایش جنسی  
خود را به خانواده ام  
گفتم، اما از آن روز  
به بعد درد سر من  
کمتر که نشد، هیچ،  
بیشتر هم شد

ششم بهمن ماه روز خانواده نام گذاری شده است و هر کس به نوبه خود بخشی از ابعاد این نهاد بسیار مهم اجتماعی را بررسی و به تصویر خواهد کشید. اما هنوز بیم آن می رود که همانند گذشته، همجنسگرایان و درد و مشکلات خانوادگی آنها، در بیانیه ها و مطالب ویژه این روز بار دیگر فراموش شوند؛ و این ما را بر آن داشت که خود داد سخن برآوریم و نگرشی داشته باشیم به خانواده و همجنسگرایان در ایران.

قبل از هر چیز، برای نمونه، متن یکی از نامه های رسیده به سازمان

همجنسگرایان ایرانی را برایتان می آوریم:

"با سلام خدمت همه شما عزیزان و دست اندرکاران سازمان همجنسگرایان ایرانی

به خاطر زحمات پر ارزش شما در راه آزادی ال جی بی تی ها در ایران بسیار سپاسگزاریم. من یک همجنسگرای ۲۵ ساله و شاغل هستم. حدود ۴ ماه پیش

مساله گرایش جنسی ام را به خانواده ام گفتم، اما از آن روز به بعد درد سر من کمتر که نشد، هیچ، بیشتر هم شد. به محض گفتن من، اولین چیزی که به ذهن پدر و مادرم رسید، درمان بود. خلاصه دکتر رفتن ها شروع شد. از دکتر غدد گرفته تا روانپزشک و روانکاو و روانشناس و ....

به خاطر افسردگی و بحرانهای روحی که داشتم به تجویز پزشک ها شروع به خوردن داروهای اعصاب کردم. جلسات مشاوره هم که دیگر کفرم را در آورده. یک دکتر میگه تو خوب نمیشی باید از ایران بری، یه دکتر جلسه دوم نشده پاسم میده به یه دکتر دیگه، یه دکتر میگه خوبت می کنم. بعد از ۴ ماه مصرف داروهای اعصاب وضعیت روحیم بهتر که نشد هیچ، بدتر هم شد، تازه عوارض داروها هم که به هیچ عنوان به بدن من نمی ساختند، ظهور کرد و همین اواخر بود که به اوج خودش رسید. بی حسی بدن، خستگی مفرط، حساسیت به نور، بی اشتهائی، سر گیجه و سر درد، ضعف عمومی بدن، اختلال خواب، ناهماهنگی حرکات عضلانی و ... که هر چی بگم کم گفتم. وقتی دیدم داروها داره روانیم میکنه، با تمام اعتیادی که بدنم به آن ها پیدا کرده بود آن ها را قطع کردم و نخوردم. خوب، خدا را شکر بهتر هم شدم. جلسات مشاوره و روان درمانی هم از سوی دیگر، که احساس می کنم هیچ فایده ای نداشته. تمام دکتر هائی که رفتم بعد از چند جلسه، وقتی که از خوب شدنم نا امید شدن، ترجیح دادن که روی مسائل دیگه کار کنند، مثلا موفقیت و کار و تحصیل و غیره که اصلا هیچ ربطی به هدف اصلی من از دکتر رفتن ندارند. اون با انصافاش هم که واقعا راجع به این مساله اطلاعات دارند، کار را تو همون جلسه اول به سره کردن و گفتن که این مساله درمان نداره. فقط خسته شدم و درمونده. از طرف دیگه پدر و مادرم که هیچ جور حاضر نمیشن حتی راجع به همجنسگرایی اطلاعات کسب کنند، چه برسه به اینکه بخوان همجنسگرا بودن من را بپذیرند. تازه خوشبختانه از اون پدر و مادرهائی نیستند که با مورد من برخورد شدید داشته باشند، اما تا دلتون بخواد برخوردهای ناشی از عدم اطلاعات و آگاهی راجع به مساله همجنسگرایی دیدم. مامانم میگه تو رو چشم زدن، تو اینجوری نبود، ایمانت ضعیف شده، حق داری وقتی این دخترها را که توی خیابون با این شکل خودشون را درست میکنن ببینی، ازشون بدت بیاد، این ها همش تصورات ذهنی هست و این که تو خیلی به این مساله فکر می کنی و .... حتی آن قدر به خوب شدنم اعتقاد داره که علاوه بر درمان، از خدا هم کمک می خواد. شب ها وقتی که خوابم، دعا و قران میزاره زیر سرم و برام نماز می خونه، همش هم بهم میگه که اگر بخوای که خوب بشی حتما میشی. این کارها و حرفا را هر روز تجربه می کنم و می شنوم.

بابام هم که دیگه نگو، حس می کنم از من بدش میاد وقتی من رو با سر و وضعی که دوست دارم باشم، جلوی فامیل و دوست و آشنا می بینم. او میگه تو با این لباس پوشیدنت و مدل مو و آرایش و ... (که به خدا اصلا به اصطلاح ضایع هم نیست) آبروی منو جلوی فامیل و دوست و آشنا می بری. فکر می کنم که بیشتر فکر آبروی خودش هست تا فکر من

که واقعا دارم دیوونه می شوم. خلاصه من ماندم و یه دنیا فکر، یه عالمه باید و نباید، یه پدر و مادری که نمی خواهند مساله همجنسگرایی من را ببیزیند و یک سری دکتر که بیشتر به فکر گرفتن حق ویزیت‌های سرسام آورشوند. حالا مشکلات اجتماع و برخورد مردم و دولت و ... بماند. آخه این انصافه؟ به آدم و این همه درد، به خدا فولاد هم باشی خم میشی. کاملا احساس ناامیدی می کنم و از طرفی هم همش به فکر هم احساسهای خودمم، خصوصا آن‌هایی که با برخوردهای غیر منطقی و گاه مخرب والدینشون مواجه می شوند، که نتیجش هم در اغلب مواقع اقدام به خودکشی هست.

به امید روزی که تمام همجنسگراهای ایرانی بدون این دغدغه‌ها و مسائل زندگی کنند و به امید روزی که تمام جامعه از این مساله آگاه باشند و اطلاعات درست و به روز راجع به همجنسگرایی داشته باشند. با تشکر از همه شما عزیزان"

نامه فوق تنها مشتکی است از خروار مشکلات همجنسگرایان ایران است. و این زندگی سخت و طاقت فرسایی را بر اقلیت‌های جنسی کشور، بخصوص جوانان همجنسگرا تحمیل کرده، افسردگی، دنیا‌گریزی، و حتی نفرت به جامعه خود را در آنان دامن می زند.

بدیهی است که خانواده مهمترین و کوچکترین نهاد و اجتماع هر جامعه ای است، جایی که فرد در آن متولد شده و آموزش‌های ابتدایی را می آموزد و برای ورود به اجتماعی بزرگ آماده می شود. دوران کودکی و نوجوانی از مهمترین دوران شکل‌گیری شخصیت فرزند است. فرد ارتباط تنگاتنگی با خانواده و اعضای آن دارد و چنانچه این ارتباط به درستی شکل گیرد به موفقیت شخص خواهد انجامید، در غیر این صورت مسلما مشکلات اجتماعی بسیاری در زندگی او بروز نموده و او را درگیر معضلات بیشماری می کند.

بزه کاری، فرار، تن فروشی، قتل، اعتیاد، بیماری و هزاران مورد اجتماعی دیگر که با نام معضلات اجتماعی مطرح می شوند، همه و همه ریشه در برخورد و رفتار خانواده دارند. زمانی که فرد، خانواده خود یعنی معتبرترین و موثرترین حامی و پشتیبان طبیعی خود را از دست می دهد، با باری از معضلات به اجتماع پرتاب می شود و تنها، بدون پشتوانه و با کوله باری از تجارب منفی در این راه پر خطر قدم بر می دارد و از آنجا که راهنما و هدایت کننده ای ندارد، چه بسا به افرادی سر راه خود برخورد که او نیز سرنوشتی مشابه را تجربه کرده باشد. ضرب المثل "کوری که عصا کش کور دگر شود" مصداق همین گونه موارد است.

موضوع رابطه همجنسگرایان و خانواده آنها را می توان از زوایای گوناگونی مورد بحث و بررسی قرار داد که متاسفانه تا به حال کمتر به این مهم پرداخته شده است.

بدیهی است که خانواده‌ها از نظر سطح سواد، موقعیت اجتماعی، مالی و

چرا پدران و مادران ما  
نبایستی اطلاعاتی جامع و  
کافی از همجنسگرایی  
داشته باشند که اگر روزی  
بفهمند که فرزند آنها  
همجنسگرا است، او را  
درک کنند. آیا عزیزتر از  
فرزند هم هست؟

غیره با هم متفاوت اند. با اینهمه فرزندان همجنسگرا در خانواده ایرانی تقریبا مشکلات مشابهی را تجربه می کنند. خانواده ایرانی بنا به غیبت گفتمان مربوط به جنسیت، رویه چندان مثبتی با موضوع همجنسگرایی ندارد. به طور حتم خانواده‌ها در رابطه با همجنسگرایی و همجنسگرایان مطالبی را شنیده اند اما نمی توانند بپذیرند که فرزند خود آنها همجنسگرا باشد. بدتر از آن، برخی از خانواده‌ها هیچ تمایل و علاقه ای به آشنایی با مسئله همجنسگرایی و همجنسگرایان ندارند و صرفا با استناد به آموزه‌های منفی فرهنگ حاکم، به نفی فرزند خود و تمایلات او پافشاری می کنند. فرزند همجنسگرای خانواده ایرانی در دو راهی نه چندان آسان، پذیرش و افتخار به گرایش جنسی خود و مقاومت در برابر فشار و تحمیلات اعضا خانواده یا نفی خویشتن خویش و تسلیم شدن، در معرض خطرات بیشماری قرار می گیرد. و این زنگ خطری است برای جامعه.

انتخاب شق دوم باعث بروز مسایل بسیار حادی از قبیل گرایش به اعتیاد، فرار، خودکشی و دیگر ناهنجاریهای اجتماعی می شود زیرا که فرد با نفی هویت واقعی خود، خویشتن را مشکل دار و مشکل ساز می پندارد و برای فرار از این امر به هر کاری دست خواهد زد.

بسیاری از افراد اقلیت های جنسی به اصرار خانواده به مراکز درمانی سوق داده می شوند و متاسفانه موقعیتی بر آنها تحمیل می شود که نه تنها حمایت نمی شوند بلکه مورد تهاجم روحی و روانی نیز قرار می گیرند. اساتید و پزشکانی که به جای تشویق خانواده به کنار آمدن با گرایش فرزند خود و آشتی با او، به اشتباه، به اصطلاح درصد درمان فرزند بر می آیند، خواسته یا ناخواسته بر نادانی اجتماع صحه می گذارند. این کار نه تنها مشکلی را برطرف نمی کند بلکه از طرفی باعث افزایش فشار خانواده بر فرزند و از طرفی دیگر سردرگمی و سرخوردگی را در فرزند همجنسگرای خانواده دامن می زند.

با توجه به چنین عواقبی، افراد جامعه اقلیت های جنسی در ایران مجبور می شوند که برای گریز از مشکلات گفته شده، هر چه بیشتر به کتمان هویت جنسی خود رو آورده و حتی گاهی به دروغ از ازدواج صحبت کنند. این کتمان کاری و گریز از گفتن حقیقت اما در سطح پائین تحمل خانواده ریشه دارد و عوقب آنها تنها مشکلات شخصیتی، دروغ و ظاهر سازی تنها یک فرد نیست، فراتر از آن ازدواج های دروغین و مصلحتی و فنا کردن زندگی انسان دیگری نیز هست.

اخبار خودکشی در بین اقلیت های جنسی ایران گویای این حقیقت است. به عنوان مثال نیا ۱۹ ساله در شیراز همجنسگرایی بود که به دلیل فشارهای خانواده و عدم پذیرش خانواده خود دست به خودکشی زد. امیر ۲۲ ساله در اصفهان که دوجنسگونه بود تنها به دلیل مخالفت خانواده اش در امر تغییر جنسیت خود دست به خودکشی زد و به صورت دلخراشی از میان ما رفت. همچنین روشنگر که پس از تغییر جنسیت به عنوان یک زن هنوز مورد قبول خانواده و اطرافیانش قرار نگرفته بود و به دلیل طرد اجتماعی دست به خودکشی زد. این ها فقط گوشه ای از سرنوشت تلخ اقلیت های جنسی در ایران است.

مامانم میگه تو رو چشم  
زدن، تو اینجوری نبودی،  
ایمات ضعیف شده، حق  
داری وقتی این دخترها را  
که توی خیابون با این شکل  
خودشون را درست میکنن  
ببینی، ازشون بدت بیاد

چرا پدران و مادران ما نایبستی اطلاعاتی جامع و کافی از همجنسگرایی داشته باشند که اگر روزی بفهمند که فرزند آنها همجنسگرا است، او را درک کنند. آیا عزیزتر از فرزند هم هست؟ فراگیری این اطلاعات نه تنها بی ضرر است بلکه در حل بخشی از بحرانهای روحی و خانوادگی در جامعه بسیار مؤثرند. اگر پدران و مادران و برادران و خواهران ما آگاهی داشته باشند، جامعه اقلیت های جنسی ایرانی در وضعیت بهتری خواهند بود.

در این راستا و برای احقاق حقوق از دست رفته و در جهت اصلاح اجتماعی، از دو سال و اندی پیش تلاشهای زیادی از طرف خود اقلیت های جنسی کشور صورت گرفته است از جمله تشکیل سازمان همجنسگرایان ایرانی، انتشار نشریات متعددی چون ماها، چراغ و دلکده و رادیو هفتگی رها، اما متاسفانه دوستان و حامیان حقوق انسان تا کنون مهر سکوت بر لب زده و مشارکت آن ها در این امر بسیار کم رنگ بوده است. اما امیدواریم که از این

پس مسایل و مشکلات جامعه اقلیت های جنسی کشور مورد توجه تمامی کسانی قرار گیرد که در غم انسان ها هستند. از تمام علاقمندان به فعالیت در این زمینه ها دعوت می نمایم که با ما تماس گرفته و زمینه همکاری خود را اعلام نمایند تا با کمک و همیاری یکدیگر در معرفی فرهنگی مناسب کوشا باشیم و در زدودن رنج و مشکلات انسانهای هر چه بیشتری در اجتماع همگام شویم.

به امید روزی که تک تک افراد اجتماع در رشد و ارتقای سطح خانوادگی و اجتماعی خود کوشا باشند و تنها همجنسگرایان مدافع حقوق خود نبوده بلکه خانواده و اجتماع آن ها نیز از آنان پشتیبانی کنند.

# همکاری و مشارکت همگانی

## مجله ادبی اجتماعی دلکده



**دلکده** برای هرچه پر بار تر شدن ستون ها و صفحه های خود احتیاج به دوستانی دارد که علاقمند در زمینه ی تهیه ی مطلب می باشند، چه به صورت ترجمه از منابع دیگر و چه به صورت دست نوشته های خود دوستان. لذا از تمامی کسانی که مایل هستند آثار خودشان را در اختیار دیگران قرار بدهند، دعوت به عمل می آید که این آثار را از طریق دلکده به دوستان و علاقه مندان خود تقدیم بکنند.

بسی مایه ی افتخار است برای دلکده که جایی باشد برای نشر آثار همجنسگرایان هنرمند و هنردوست ایران زمین، به تمامی هم وطنان و هم زبانان خود در هر کجای این پهنه ی گیتی که هستند.

لذا دلکده، دست تمامی شاعران و نویسندگان و مخصوصا وبلاگ نویسان همجنسگرای ایرانی را به گرمی می فشارد و اعلام می دارد که مایل به هرگونه همکاری با شما دوستان با ذوق و هنر دوست می باشد. به طور یقین پیشنهادهای شما چراغ راه ما خواهد بود و اعلام همکاری از جانب شما مایه ی دلگرمی ما. برای این که بیشتر با چگونگی همکاری با دلکده آشنا بشوید بد نیست که با اهداف مجله هم آشنا شوید:

دلکده در شماره قبل اعلام کرد صفحه ای خواهد داشت در مورد تاریخ ایران باستان. به یاری خدا این صفحه از این شماره شروع به کار کرد و امیدوارست که بتواند گامی کوچک برای شناساندن تاریخ ایران به جلو بر دارد. از آنجایی که قرار بر این بود که طنز در برنامه ی دلکده قرار داشته باشد، لذا صفحه ی "کمی هم فلسفه" از این شماره شروع به کار کرد که هم طنز است و هم فلسفه. صفحه های کهن دیارا و کویچه باغ و غسل ها و مثل ها، صفحه هایی هستند که به شعر کلاسیک و شعر معاصر و به فرهنگ عامه جامعه ی ایران می پردازند.

جامعه ی ایران از نظر ادیان، شامل قوم های گوناگونی است. مسلمانان، زرتشتیان، مسیحیان، کلیمیان و حتی بهاییان جز جامعه ی دینی ایران هستند که در کنار هم زندگی می کنند. بدون شك از همه این ادیان ما دارای همجنسگرایان هنرمندی هستیم. دلکده آماده است که به تمامی این عزیزان صفحه هایی اختصاص بدهد که به بیان مشکلاتی که چه از نظر دین و چه از نظر خانوادگی در برخورد با همجنسگرایی دارند بپردازند. بدون شك این صفحه ها فقط در صورتی پا به متن دلکده می گذارند که همکاری از هر کدام از این ادیان که گفته شد دست همکاری به دلکده بسپارند.

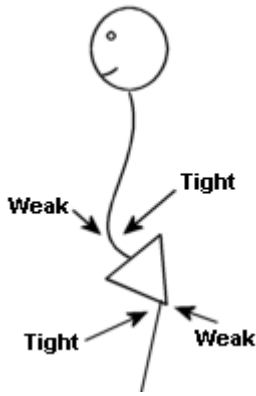
در بیشتر روزنامه ها و مجلات ستون هایی هست که به بررسی يك موضوع خاص در يك دوره ی مشخص که عمدتاً يك ماه یا دو هفته است می پردازند. مثلاً بررسی فیلم های سینمایی در ماه گذشته، یا بررسی کتاب های چاپ شده در هفته ی گذشته و ... دلکده مایل است که صفحه ای داشته باشد برای بررسی وبلاگ های دوستان همجنسگرا. وبلاگ هایی که در طول يك ماه، روزرسانی می شوند و مطالبی به خوانندگان خود ارائه می دهند. برای ایجاد چنین صفحه ای مسلماً به يك همکار علاقه مند به هنر نویسندگی که با بیشتر وبلاگ ها آشناست و از آنها استفاده می کند احتیاج می باشد. ما هر دوستی که چنین علاقه ای داشته باشد، دست همکاری اش را به گرمی می فشاریم. این ها موردهایی هست که دلکده دوست دارد در مورد آنها فعالیت داشته باشد اما مطمئناً و به طور یقین بدون همکاری کسانی که قادر به پذیرفتن این نوع مسئولیت ها خواهند شد، نمی تواند کاری از پیش ببرد.

ما، تنها غریبه هایی به فکر شما نیستیم، بلکه کسانی از جنس شما و از متن دل شما هستیم. پس مطمئن باشید که همیاری دادن یا کمک کردن به دلکده یا به هر رسانه ی دیگری که در مورد همجنسگرایی فعالیت دارد، به معنی کمک کردن به چند نفر که صرفاً آن رسانه را می گردانند نیست، بلکه به معنی کمک کردن به يك جامعه ی پویا و فعال اما واپس زده است که می خواهد طغیان و اعلام حضور کند.

**پس با چنین نیتی رسانه های خود را حمایت کنید**

## تازه های خواندنی

### گودی بیش از حد کمر: علت ها و درمان



آیا می دانید یکی از شایعترین اختلالات در انحنای ستون فقرات، گودی بیش از حد کمر است؟

بسیاری از ما علت کمردردهای خود را گودی بیش از حد کمر می دانیم. این گودی بیش از حد چیست؟ چرا بوجود می آید؟ اصولاً آیا کمر انحنائی دارد؟ و ...

در صورتی که ستون فقرات را از نیمرخ نگاه کنید، متوجه وجود یکسری فرورفتگیها و برجستگیهایی در قسمتهای مختلف آن خواهید شد. در حالت طبیعی فقرات گردن دارای

یک انحنا بسمت داخل، فقرات پشتی انحنا بسمت خارج و ناحیه ی کمر انحنای رو به جلو می باشند. بدلیل شباهت این انحنای کمر به نمایی ظاهری لوردهای انگلیسی در زمان ایستادن، اصطلاح لوردوز برای این حالت مورد استفاده قرار گرفته است! وجود این انحنای برای ما نقشی بسیار مهم داشته و بسیاری از توانائی های ما در اثر همین برجستگیها و فرورفتگیها پدید می آید و اصولاً توانائی ایستادن ما تا حد بسیار زیادی مدیون همین انحنایست! میزان انحنای ستون فقرات در یک ناحیه، بر سایر قسمتها نیز اثر گذاشته و می تواند آنها را تغییر دهد .

وقتی میزان انحنای کمر به حدی بیشتر از میزان طبیعی آن میرسد برای نامیدن آن اصطلاحاً از کلمه ی هیپرلوردوز یا گودی بیش از حد کمر استفاده می کنیم.

### چرا گودی بیش از حد در کمر بوجود می آید ؟

در حقیقت ستون فقرات توسط تعداد زیادی عضله محافظت می شود که سلامت و تعادل آنها

در سلامت و نرمال بودن حالت ستون فقرات نقش بسیار مهمی ایفا می کند.

عدم تعادل در عضلات نامبرده (یعنی قوی بودن برخی و ضعف یا گرفتگی بعضی دیگر از آنها)، موجب پدید آمدن ناهنجاری هایی در شکل کلی ستون فقرات خواهد شد. در این میان نقش عضلات شکمی، بازکننده های مفصل پا به لگن (همسترینگ ها و نیز عضله ی بزرگ پشت باسن) در ایجاد هیپرلوردوزیس، پررنگ تر از سایر عضلات این ناحیه است.



### برخی از علل گودی بیش از حد کمر:

از جمله علت های اصلی گودی بیش از حد کمر می توان به موارد زیر اشاره کرد:

آکندروپلازی: این بیماری در حقیقت ارثی بوده و با اختلالدر رشد و تکامل استخوان ها و نسوج غضروفی همراه است.

التهاب دیسک کمر یا در اصطلاح علمی دیسکایتیس.

کیفوزیس یا قوز بیش از حد ناحیه ی پشت: در این حالت ستون فقرات کمر بطور جبرانی دچار انحنای بیش از حد می گردد.

چاقی: خصوصاً بزرگی بیش از حد شکم و ضعف عضلات این ناحیه باعث کشیدگی بیش از حد ستون فقرات بسمت جلو و افزایش گودی کمر خواهد شد.

پوکی استخوان: با تسهیل تغییر ارتفاع و شکل نرمال مهره ها باعث تغییر انحنای طبیعی ستون فقرات می شود.

در رفتگی تدریجی مهره ها یا در اصطلاح علمی اسپوندیلولیتیزیس: این حالت اغلب در ناحیه ی کمر دیده می شود و با لغزش یا جابجائی مهره ها همراه است. این بیماران معمولاً از کمر درد، احساس جدا شدگی و لقی کمر، گودی بیش از حد کمر و برجستگی باسن شکایت دارند.

ضعف عضلات شکمی در اثر علل مختلف.

## درست نشسته اید!؟

اغلب ما بدون اینکه خودمان آگاه باشیم، در بسیاری اوقات روز با بد نشستن و استفاده ناصحیح از ستون فقراتمان به تخریب و پیری زودرس و آن دامن می‌زنیم. بسیاری از دردهای گردن، کتف، شانه، کمر و... در اثر نا آگاهی از طرز استفاده صحیح از بدن بوجود می‌آیند.

برای درست نشستن، از یک صندلی مناسب بهره بگیرید. این صندلی باید توانایی تغییر ارتفاع را داشته و همچنین پشتی آن نیز بتواند قابل تنظیم باشد تا فشارهای وارده بر ناحیه پشت را کاهش دهد. زانوهاي شما باید همسطح مفصل لگنتان باشند.

سعی کنید صاف بنشینید و از لمیدن یا خم شدن بر روی میز کار پرهیز نمایید. در صورت نیاز برای حمایت کمرتان از یک بالشتک کوچک و مناسب بهره بگیرید.

حالا که وضعیت سرو گردن را تنظیم کردید، به پاهایتان توجه کنید! کف پاها را صاف بر روی زمین بگذارید و در صورت لزوم از یک زیر پایی مناسب استفاده کنید و هیچگاه پاها را بصورت ضربدری قرار ندهد و یا روی نوک پنجه ننگه ندارید. این کار از وارد شدن فشارهای بیش از حد بر مفاصل شما جلوگیری خواهد کرد. از جمع کردن پا زیر تنه خودداری کنید.



در صورتی که با مونیتر کامپیوتر کار می‌کنید، حداقل فاصله ۲۵-۷۵ سانتیمتر را (بین چشم و صفحه) رعایت کنید. برای این کار رعایت فاصله ای معادل طول بازو کفایت می‌کند. بالای صفحه مونیتر در سطح چشم شما باشد، این کار حتی می‌تواند با استفاده از چند کتاب صورت گیرد!

## چند پیشنهاد ساده برای پیشگیری و کاهش گودی بیش از حد کمر!

در زمان نشستن، کف پا را صاف بر روی زمین قرار دهید،

صندلی خود را تنظیم کنید و در صورت نیاز از یک بالشتک کوچک برای پر کردن فضای خالی پشت کمرتان استفاده کنید. وقتی ایستاده اید، یک پا را مستقیم روی زمین و دیگری را روی یک پله، چهار پایه و یا هر چیز مشابه (در سطحی کمی بالاتر از پپای دیگر قرار دهید). این کار حمایت کمرتان را افزایش خواهد داد. بهترین حالت برای خوابیدن، وضعیت صورت و شکم رو به بالاست، در حالیکه بالشی زیر زانوها قرار گیرد، اما در صورتی که تمایل دارید بر روی شکم بخوابید حتما بالشی زیر شکم خود قرار دهید. توجه داشته باشید که پوشیدن کفش‌های پاشنه بلند، موجب افزایش گودی کمرتان خواهند شد. از تقویت عضلات شکم، باسن و کمر غافل نباشید.



## نظرخواهی

بدینوسیله به اطلاع می‌رساند که نشریه ماهانه چراغ در نظر دارد برای پیدا کردن نقاط ضعف و قدرت فعالیت خود در طول یازده پیش شماره گذشته به جمع آوری انتقادات و پیشنهادات شما عزیزان پردازد. لذا از تمامی دوستان عزیز درخواست می‌گردد که در این همه پرسشی شرکت کرده و ما را در راهنمایی یاری کنید تا آن باشیم که شما می‌خواهید. لطفا پاسخ خود را در پایان هر سوال بنویسید.

سعی شده بود در هر شماره موضوعی را مد نظر قرار دهیم. از نظر شما موضوعات انتخاب شده چگونه است؟

کیفیت نگارش و لحن مقالات، صفحه آرایی و ستون بندی نشریه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ویرایش و تایپ متون و تنوع مطالب موضوعی را چگونه می‌بینید؟

نظر خود را در مورد طرح های روی جلد بیان کنید.

کیفیت و تعداد تصاویر بکار رفته در نشریه چگونه است؟

چه موضوعاتی تا به حال می‌بایست مطرح می‌شده که هنوز راجع به آن بحث نگردیده و اهمیت دارد؟

روند حرکت نشریه پیشرونده بوده یا پسرونده و نشریه خودتان را چگونه می‌خواهید؟

چه عنوان هایی را در نشریه می‌پسندید و خواهان افزایش آن‌ها هستید و نیز چه عنوان هایی را در نشریه نمی‌پسندید و ترجیح می‌دهید که حذف گردند؟

نشریه از نظر تعداد صفحات و حجم فایل های پی دی اف شده چگونه است؟

آیا ادامه کار نشریه چراغ را مفید می‌دانید؟

کیفیت سرمقاله ها چگونه است؟

پاسخ دهی به نامه های ارسالی شما به نشریه چگونه است؟

نظراتان را راجع به چاپ نشریه و ارسال آن به داخل کشور را بیان کنید؟

اگر نشریه چراغ در ایران به فروش می‌رسید آیا حاضر به خرید و پرداخت حق عضویت آن بودید؟

چنانچه موردی هست که در سوالات مطرح نشده است لطفا بیان کنید.

## دل بری

### فریبا - اصفهان

آیا شماره اول مجله مد را دریافت کرده اید؟ اگر نه لطفا آن را با ارسال نامه ای به [editor@pglo.org](mailto:editor@pglo.org) درخواست نمایید.



## شما با پیام

به نام خداوند مهر

من پسرى ۲۶ ساله هستم و ساکن تهران می باشم. همانطور که می دانید در ایران اوضاع برای همجنسگرایان از سه جهت خیلی وحشتناک هست.

۱- دولت و حکومت: که مدام به همه، حتی آدمهای معمولی هم گیر می دهند. حالا تا چه برسد به همجنسگراها. به طور مثال یکی از دوستانم توسط نیروی انتظامی دستگیر شد و بعد از هزار بلایی که به سرش آوردند گفتند که شما هم بر مردان حرام هستید هم بر زنان. من نمی دانم مگر این ها خدا هستند!! بگذریم...

۲- خانواده و جامعه: که این ها از اولی هم بدتر هستند، چون اگر هم بتوانیم قانون را عوض کنیم، نمی توان افکار مردم را عوض کرد. تازه بعد از مدت ها توانستم با چند نفر از دوستانم این مسئله را مطرح کنم تا بینم نظر آن ها چیست. اکثراً می گویند که من بیمار هستم ولی من خیلی دلیل آوردم چه دینی و چه علمی و ... به آن ها می گویم بابا من بیمار نیستم ولی نمی توانند حرف های من را بفهمند. می گویم بابا اگر هم بیمار هستم این طرز رفتاری که در جامعه هست برای من خیلی ناراحت کننده می باشد، مثلاً اگر کسی که همجنسگراست در سیستم جنسی-روحي او اختلال هست در يك انسان نابینا هم در سیستم بینایی اختلال وجود دارد. آیا همان رفتاری که با او دارید با ما هم دارید؟ (هرچند که می دانم این حالت درونی بوده و اصلاً هم بیماری نیست) خانواده هم که روز به روز برای ازدواج کردن به من فشار می آورند.

۳- خود همجنسگرایان: که اکثراً در ایران یا دنبال پول هستند یا خوشگذرانی لحظه ای. من با این ها مخالف نیستم ولی می خواهم بدانم که نمی شود در ایران هم دو همجنسگرا با هم ازدواج کنند؟ مگر من چه گناهی کرده ام که اینجا گیر افتاده ام.

به فکر خروج از کشور هستم اما می دانم که آن جا هم مدینه فاضله نیست ولی به هر جهت این فشارها بسیار کمترنگ خواهند شد.

از این که به من توجه کردید ممنونم و امیدوارم به کمک خدا و تلاش همه ما بتوانیم زمانی شاد باشیم و سربلند.

**مجتبی از ایران**

## تماس با نمایندگان سازمان

نماینده سازمان در آلمان

جناب آقای آندره

andre@pglo.org

نماینده سازمان در سوئیس

جناب آقای کیا احمدی

kia@pglo.org

نماینده سازمان در هلند

جناب آقای صبا راوی

saba@pglo.org

## تماس با مدیران سازمان

جناب آرین ورجاوندی

دبیر اول سازمان

pglo@pglo.org

سرکار خانم ترانه فروهر

دبیر دوم سازمان

pglo@lycos.com

جناب آقای آرشام پارسی

سخنگوی سازمان

دبیر کمیسیون حقوق بشر سازمان

hrc@pglo.org

جناب آقای پیام شیرازی

دبیر امور فرهنگی

سردبیر نشریه همجنسگرایان ایرانی - چراغ

editor@pglo.org

سرکار خانم آرزو صالحی

مدیریت صدای همجنسگرایان ایرانی

radio@pglo.org

سرکار خانم مهرناز خجسته

مدیریت سیمای همجنسگرایان ایرانی

tv@pglo.org

جناب آقای کیا احمدی

دبیر امور آموزشی

kia@pglo.org

جناب آقای پدram پارسا

دبیر امور اجتماعی

pedram@pglo.org

جناب آقای مانی

دبیر امور بهداشتی

mani@pglo.org